

پیام فدایی

۱۹۱

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

دوره جدید، سال بیستم

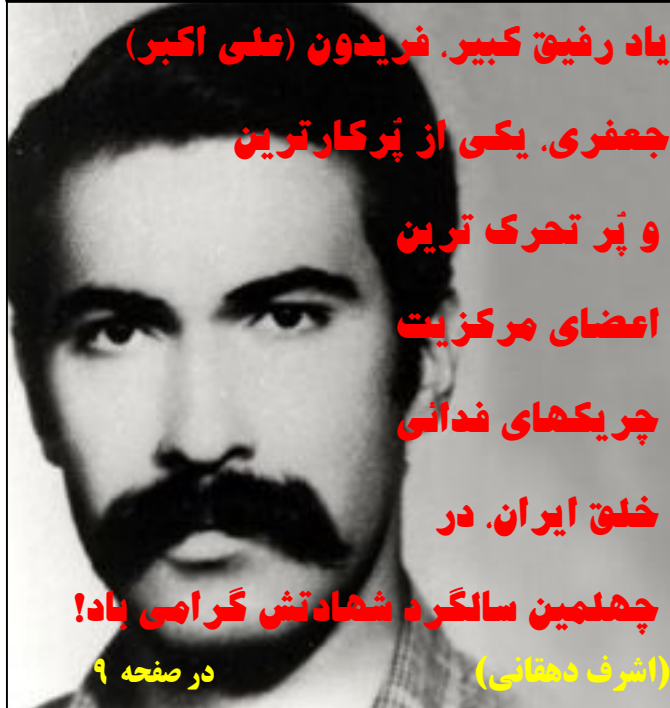
اردیبهشت ۱۳۹۴

سرمقاله

در افشای افغانی ستیزی خانه کارگر جمهوری اسلامی!

... امسال چگونگی برگزاری و ماهیت نیروی برگزار کننده مراسم روز کارگر به موقعیتی برای کارگران تحت ستم و آگاه و همچنین نیروهای صدیق مدافع این طبقه تبدیل شد تا در بستر آن یکبار دیگر ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و ترفند هایش علیه کارگران را به وضوح مشاهده کنند. نخستین نکته در مورد برگزاری این راهپیمایی موید این واقعیت بود که برغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی و دولت "تدبیرو اعتدال" اش در باب "کارگر دوستی" و "حمایت از حقوق کارگران"، باز هم صدها هزار تن از کارگران که اعتمادی به این حکومت ندارند یکبارچه به تحریم نمایشات خیابانی کنترل شده رژیم زیر نام "هفته کارگر" و "راهپیمایی" روز جهانی کارگر پرداختند و مشت محکمی بر دهان این رژیم و نهادهای کارگری دست ساز آن زدند. بنا به گزارشات منتشره، با وجود تبلیغات وسیع مزدوران گرداننده "خانه کارگر" و شرکا برای ترغیب شرکت بیشتر کارگران در نمایشات دولتی، آنها توانستند تنها جمعیتی حدود ۲۰ هزار نفر را در این مراسم جمع کنند. ...

صفحه ۲



یاد رفیق کبیر. فریدون (علی اکبر)

جعفری. یکی از پرکارترین

و پر تحرک ترین

اعضای مرکزیت

چریکهای فدائی

خلق ایران. در

چهلمین سالگرد شهادتش گرامی باد!

در صفحه ۹

(اشرف دهقانی)

چهل سال بعد از جنایت تپه های اوین!

(گفتگونی با فریبرز سنجری)

زمانی که این جنایت رخ داد من در کمیته مشترک بودم ، ولی چند روز بعد از این رویداد خونین مرا از کمیته به اوین منتقل کردند. در سلول های انفرادی اوین، زندانی سلول کناری ام از طریق "مورس" دو خبر دردناک را به من داد یکی به شهادت رفیق خنسايار سنجری - برادر من - در قزوین طی یک درگیری با نیروهای مسلح رژیم مربوط می شد و خبر دیگر تیرباران نه زندانی سیاسی بود. چه آن زمان و چه امروز که چهل سال از کشتار نه زندانی سیاسی در تپه های اوین می گذرد، تردیدی در این که این نه زندانی را ساواک شاه کشته است نداشتن ام. منشاء این یقین، هم به شناختم از زندان های ساواک و هم به شناخت از رقانای بر می گردد که بیشترشان را از نزدیک دیده و می شناختم. در این یقین تقریبا همه زندانیان سیاسی و همه نیرو های سیاسی در آن زمان سهیم بودند. به واقع کسی که شرایط زندان های شاه را دیده باشد به سادگی متوجه می شود که آن تعداد و چنان ترکیبی از زندانیان با آن شرایطی که زندانیان را حمل می کردند امکان نداشت که قادر به فرار دسته جمعی باشند. صفحه ۵

در صفحات دیگر

- گزارش فعالیت فعالین سازمان در اول ماه مه ۱۸
- نامه فدایی شهید، مادر غروی ۲۳
- تصویر صمد بهرنگی در اعتراضات معلمان ۲۴
- وضع زنان کارگر ایران ۲۸
- یادی از دکتر اعظمی ۲۹
- چریکهای فدائی خلق و بختک
- حزب توده خائن (۱۴) ۳۱

تخطئه رفیق جزنی،

" به عبارت دیگر!"

... در برنامه بی بی سی میهن قریبشی در ضمن فراموش نکرد پشتیبانی از سرمایه داران ایران را با ابراز ناراحتی خود از این که چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۲ فاتح یزدی، سرمایه دار کارخانه جهان جیت را به سزای اعمال خود رسانده بودند بیان کند. فاتح یزدی کسی بود که برای سرکوب کارگران جهان جیت که در اعتراض به حقوق صنفی خود به طور مسالمت آمیز از کرج به تهران می رفتند به پلیس شاه متوسل شد و آنها نیز سینه این کارگران را آماج گلوله های خود قرار دادند. این خانم پیام دفاع خود از سرمایه داران در مقابل کارگران را اینگونه به بینندگان برنامه بی بی سی اعلام نمود. صفحه ۱۴

در یمن چه می گذرد؟!!

... واقعیت این است که در حمله عربستان به یمن جنگ با تروریسم، حقوق بشر، دموکراسی، و یا ثبات منطقه، همه بهانه های جعلی می باشند. این بهانه ها مطرح می شوند برای پنهان نگهداشتن دلیل اصلی این تجاوز نظامی که از پشتیبانی آمریکا هم برخوردار می باشد. در واقع آمریکا به این طریق به گسترش حضور نظامی و هژمونی خود بر منطقه پرداخته، به بحران و فضای جنگی دامن می زند و همچنین می کوشد تا سلطه خود بر منابع طبیعی در این منطقه استراتژیک خاورمیانه و تجارت و انتقال آن را تحکیم کند با شناخت این منافع است که می توان فهمید مثلا چرا دولت آمریکا اعلام کرده که در هفته های اخیر با سرعت هر چه بیشتری، مفادیر بسیار زیادی بمب و موشک و دیگر سلاح و امکانات نظامی به عربستان سعودی رسانده است. ... صفحه ۲۶

چگونگی برگزاری و ماهیت نیروی برگزار کننده مراسم روز کارگر به موقعیتی تبدیل شد تا در بستر آن یکبار دیگر ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و ترفند هایش علیه کارگران به وضوح مشاهده گردد. نخستین نکته در مورد برگزاری این راهپیمایی این واقعیت بود که برغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی و دولت "تدبیر و اعتدال" اش در باب "کارگر دوستی" و "حمایت از حقوق کارگران"، باز هم صدها هزار تن از کارگران که اعتمادی به این حکومت ندارند یکپارچه به تحریم نمایشات خیابانی رژیم زیر نام "هفته کارگر" و "راهپیمایی" روز جهانی کارگر پرداختند و مشت محکمی بر دهان این رژیم و نهادهای کارگری دست ساز آن زدند.



در افشای افغانی ستیزی خانه کارگر جمهوری اسلامی!

در آستانه این مراسم یعنی در روزهای منتهی به ۱۱ اردیبهشت، ماموران اطلاعاتی حکومت برای اطمینان بیشتر در مورد هر گونه امکان وقوع حادثه غیر مترقبه ای در جریان نمایشات خیابانی خویش، در یک اقدام پیشگیرانه و سرکوبگرانه برخی از کارگران معترض در چهارچوب نظام را در شهر های مختلف بدون هیچ دلیلی بازداشت و به زندان فرستادند. ماهیت ضد کارگری بالماسکه ای که امسال به تدبیر دولت "اعتدال" و "تدبیر" روحانی زیر نام بزرگداشت روز جهانی کارگر در تهران بر پا شد اینچنین خود را نشان داد.

در پی بالماسکه یاد شده بلندگوهای تبلیغاتی ارتجاع حاکم و همچنین رسانه های سرمایه داری بین المللی کوشیدند تا نمایشات حکومتی روز جهانی کارگر را یک حرکت و تظاهرات واقعا مستقل کارگری به دیگران القاء کنند؛ آن را تحقق یکی از خواسته های طبقه کارگر جلوه داده و با چنین عوامفریبی ای چهره ضد کارگری حکومت و دولت کارگر کش روحانی را تزئین کنند. در نتیجه رسانه های داخلی حکومت و حامیان بین المللی شان با اعلام این نمایش به عنوان "نمایش اقتدار در روز جهانی کارگر پس از ۸ سال سکوت" (ایلنا)، و یا "نخستین راهپیمایی کارگری پس از ۸ سال در ایران" (یورو نیوز) گزارشاتی پخش کردند و بر مبنای آنها کوشیدند نمایشات رژیم کارگر ستیز حاکم را مراسم واقعا کارگری که با لطف و کرامت دولت "معتدل" روحانی امکان پذیر شده جا زده و این طور جلوه دهند که گویا کارگران ایران توانسته اند در چهارچوب دیکتاتوری نفس بُر جمهوری اسلامی، روز جهانی خود را واقعا جشن بگیرند.

سواى تدارکات وسیع جمهوری اسلامی و صرف هزینه های فراوان و از جمله ارسال صد ها اتوبوس برای انتقال راهپیمایان به این نمایش خیابانی، آنچه که به طور برجسته در مرکز گزارشات حکومتی راجع به این راهپیمایی انعکاس یافت وجود تصاویری از تیز های بزرگ و صد ها پلاکارد کوچک یکسان در دست بخشی از افراد

هزار نفر را در این مراسم جمع کنند. البته سردمداران جمهوری اسلامی که بطور دائم در هراس از احتمال هرگونه انفجار و شورش توده ای شب را به صبح می رسانند، علاوه بر اعمال همه نوع کنترلهای اولیه و فرستادن انواع و اقسام مزدوران خود به نام کارگر به این راهپیمایی، هزاران تن از نیروهای انتظامی را نیز به حالت آماده باش درآورده و با سازماندهی و مراقبت دقیق از مسیر راهپیمایی اجازه پیوستن جمعیت به یکدیگر و اجتماع آنها در یک محل را نیز ندادند.

برغم این واقعیت که مراسم مزبور یک مراسم دولتی بود و امکانات و قدرت دولت جهت هر چه گسترده تر برگزار شدن آن بسیج شده بود اما تعداد محدود شرکت کنندگان نشان می داد که علیرغم تمام امکانات خانه کارگر، حوزه نفوذ این ارگان کارگری دست ساز سرمایه داران حاکم در میان توده انبوه کارگران هفتاد محدود است. به واقع هم، مراسمی که از سوی یک رژیم تا مغز استخوان ضد کارگری برگزار شده و تریبونهای آن در اختیار مزدورانی (نظیر محجوب و صادقی) قرار داده شده بود که هر روز دارند به شکل های گوناگون علیه منافع کارگران اقدام می کنند چرا باید با استقبال کارگران مواجه شود! کارگران ایران در تجربه زندگی خود شاهد بوده اند که سخنرانان مراسم مزبور مهره های رسوایی هستند که در دفاع از سرمایه داران حاکم و نظام استثمارگرانه آنها ید طولایی داشته و اصولا وظیفه شان تلاش برای سرکوب و منحرف کردن طبقه کارگر و اعتراضات آن بوده و می باشد؛ و این سخنرانان درست به همین دلیل در راس نهادهای ضد کارگری رژیم ساخته نظیر "خانه کارگر" به کار گمارده شده اند.

با وجود اینکه راهپیمایی اول ماه مه یک مراسم دولتی بود اما مطابق گزارشات منتشره، نیروهای رژیم از ترس، حتی اجازه "تجمع یکپارچه" جمعیت در پایان راهپیمایی را به آنها ندادند. علاوه بر این،

نمایشات دولتی موسوم به "راهپیمایی روز جهانی کارگر در ایران" پس از ۸ سال بار دیگر در تهران برگزار گردید. برگزارکننده این مراسم یکی از نهادهای جمهوری اسلامی به نام "خانه کارگر" بود. تجربه ۳۷ سال زندگی مشقت بار کارگران در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی به آنها نشان داده که این نهاد همچون دیگر نهادهای ضد کارگری در محیط کار مانند "شوراهای اسلامی کار" در حالی که خود را به نام کارگران و مدافع آنان می خوانند اما در عمل در نقش ابزارهای امنیتی سرمایه داران و ارگانهای سرکوب دولت، بی وقفه به انجام وظیفه پیگرد و تعقیب فعالین مستقل کارگری و سرکوب و به انحراف بردن مبارزات کارگران مشغول هستند.

امسال چگونگی برگزاری و ماهیت نیروی برگزار کننده مراسم روز کارگر به موقعیتی برای کارگران تحت ستم و آگاه و همچنین نیروهای صدیق مدافع این طبقه تبدیل شد تا در بستر آن یکبار دیگر ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و ترفند هایش علیه کارگران را به وضوح مشاهده کنند. نخستین نکته در مورد برگزاری این راهپیمایی موبد این واقعیت بود که برغم تمامی تبلیغات عوامفریبانه جمهوری اسلامی و دولت "تدبیر و اعتدال" اش در باب "کارگر دوستی" و "حمایت از حقوق کارگران"، باز هم صدها هزار تن از کارگران که اعتمادی به این حکومت ندارند یکپارچه به تحریم نمایشات خیابانی کنترل شده رژیم زیر نام "هفته کارگر" و "راهپیمایی" روز جهانی کارگر پرداختند و مشت محکمی بر دهان این رژیم و نهادهای کارگری دست ساز آن زدند.

بنا به گزارشات منتشره، با وجود تبلیغات وسیع مزدوران گرداننده "خانه کارگر" و شرکا برای ترغیب شرکت بیشتر کارگران در نمایشات دولتی و اعزام ۷۳۰ اتوبوس برای انتقال علاقمندان از نقاط مختلف تهران و استانهای مازندران، قزوین، سمنان، البرز، همدان، قم، نیشابور، اراک و ... آنها توانستند تنها جمعیتی حدود ۲۰

بود که با شعار ضد کارگری و تنفر برانگیز " کارفرما حیا کن، افغانی را رها کن" تزئین گشته بودند. شعاری که به سرمایه داران و کارفرمایان زالو صفت حاکم پیام می دهد و از آنها می خواهد که "حیا" کرده و از استخدام کارگران افغانی دست بردارند و آنها را "رها" کنند و فقط کارگر "ایرانی" استخدام کنند!

گزارشات راجع به این راهپیمایی که تقریباً به صورت یک دست و سفارش داده شده از بالا در رسانه های حکومتی نظیر ایلنا و فارس و ... درج شد، ضمن برجسته کردن شعار فوق، این گونه جلوه داده شده بود که گویا این شعار به راستی شعار طبقه کارگر ایران می باشد. مضافاً آن که در برخی شعارهای جهت دار دیگر که در تکمیل این شعار تفرقه افکنانه بین کارگران ایرانی و افغانی در راهپیمایی دیده می شد نوشته هایی با مضمون درخواست از سرمایه داران و دولت برای "حمایت از کارگر ایرانی" به چشم می خورد که بیش از پیش مؤید ماهیت فریبکارانه سازماندهندگان واقعی نمایش خیابانی اول ماه مه در تهران بود.

شکی نیست که سازماندهندگان راهپیمایی اول ماه مه و گزارش دهندگان آن با پیشبرد چنین خطی در درجه اول کوشیدند تا ضمن معرفی یک سیما دروغین افغانی ستیز از کارگران ایران، خواستها و مطالبات واقعی طبقه کارگر که بطور روزمره در سراسر ایران در حرکتی اعتراضی و اعتصابات و شورشهای آنها بر علیه سرمایه داران و رژیم حاکم فریاد زده می شود را پنهان ساخته و مطالبات کارگران را با خط ارتجاعی دلخواه جمهوری اسلامی یک جنس و هم جهت جلوه دهند.

اما اگر در تلاش برای طراحی و پیشبرد کمپین مسموم ضد کارگری اول ماه مه بر گردانندگان نظام سرمایه داری حاکم و وزارت اطلاعات و مزدوران آنها ختجی نیست، تکرار این ایده های باطل توسط هر فرد و نیروئی زیر نام پرطمطراق اپوزیسیون و تلاش برای پژواک آنان به اسم کارگر یک سیاست رسوا می باشد که باید از سوی هر جریان واقعا مدافع کارگران و چپ افشا گردد.

بدنبال پایان مراسم حکومتی راهپیمایی در تهران و پخش جهت دار گزارشات آن در رسانه های حکومتی، شاهد بودیم که برخی از افراد و نیروهای خارج کشوری نیز که رسالتی جز لنگ انداختن در برابر هر ادعا و کمپین رسوای رژیم و اتفاقی فکری آن را ندارند، بسرعت دست بکار شده و با آب و تاب تمام، همصدا با تبلیغات رژیم از این راهپیمایی به عنوان راهپیمایی "کارگران" ایران نام بردند؛ آنها از این هم فراتر رفته و شعار های ضد کارگری آن را هم با بی شرمی تمام نشانه "مرگ چپ" و "عدم حضور" آن در جامعه نامیدند و

در هیچ یک از حرکات و تجمعات و اعتراضات کارگری، شعارها و خواستهای فاشیستی و نژادپرستانه و بطور مشخص افغان ستیزی هیچ گاه انعکاس نداشتند است. کارگران ایران در جریان صد ها حرکت و اعتراض دست جمعی خود در همه جا بطور روزمره برای دریافت مزد عادلانه، برای پرداخت ماه ها حقوق معوقه، برای تضمین حداقل شرایط ایمنی در محیط کار، برای داشتن تشکلهای غیر دولتی و مستقل، برای برخورداری از یک قانون کار عادلانه و تضمین امنیت کاری و ... می جنگند و در این پیکار با کارگران افغان که بدلیل سیاستهای استثمارگرانه کارفرمایان در معرض شدیدترین درجه استثمار و تزییق حقوق قرار دارند دارای اشتراک منافع بوده و کارگران ایرانی و افغان در یک صف قرار دارند.

مدعی شدند که عدم حضور چپ و غلبه رفرمیسم بر جنبش کارگری، باعث شده تا در ۱۱ اردیبهشت امسال "کارگر ایرانی با شعار شرم آور کارفرما حیا کن افغانی رو رها کن به میدان آمد" و ...

البته این اولین بار نیست که ما شاهد پژواک نظرات و ایده های مسمومی هستیم که راجع به جنبش کارگری و مبارزات کارگران ایران توسط اتفاقی فکری حکومت ساخته و پرداخته شده و توسط دستگاه های تبلیغاتی نظام رواج داده می شوند. چنین تبلیغاتی اساساً با هدف ایجاد اغتشاش و ناامیدی در صفوف کارگران و نیروهای مدافع آنها ترویج می گردند؛ اما تکرار و پژواک این ایده های فریبکارانه با هدف چپ ستیزی توسط برخی افراد و نیروها واقعیتی است که باید مورد توجه همه نیروهای مبارز و انقلابی و مدافعی صدیق کارگران ایران قرار گیرد.

از آنجا که در خط تعقیب شده از سوی جمهوری اسلامی در اول ماه مه امسال کوشش شده تا نمایش برگزار شده توسط نهادهای ضد کارگری و امنیتی ای نظیر خانه کارگر، به حساب طبقه کارگر ایران گذارده شده و از آن بدتر افغان ستیزی به مثابه یکی از مطالبات و خواستهای برجسته کارگران ایران جا زده شود لازم است با رجوع به خود واقعیت و مقایسه اجمالی بین خواستهای کارگران ایران با آنچه که در شعار نژادپرستانه ضد کارگری راهپیمایی حکومتی در تهران عنوان شده ماهیت تبلیغات عوامفریبانه و کارگر ستیز فوق را روشن ساخت.

مطابق اعترافات مقامات دولت روحانی که درست چند ماه قبل از روز جهانی کارگر صورت گرفته ، "حسینعلی امیری" یکی از سخنگویان وزارت کشور جمهوری اسلامی، در سخنانی که در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۹۲ در نشریه "مردم سالاری" چاپ شده، اعتراف کرده که "تجمعات برای مطالبه حقوق و مزایا اگر بگویم

سالانه حدود ۳۰۰۰ تجمع کارگری از این قبیل در سطح کشور برگزار می شود، اغراق نکرده ام اما این اجتماعات نباید به امنیت کشور خدشه وارد کند. ما هم نباید راضی شویم که در پوشش این اجتماعات امنیت کشور مخدوش شود."

اگر راه دور نرویم و فقط به خود گزارشات که در گوشه و کنار رسانه های عمومی فعال در چهارچوب خود نظام در مورد هزاران حرکت کارگری و شعارها و چگونگی آنها اتکا کنیم به جرات می توان گفت که در هیچ یک از این حرکات و تجمعات و اعتراضات، شعارها و خواستهای فاشیستی و نژادپرستانه و بطور مشخص افغان ستیزی هیچ گاه انعکاس نداشته است. کارگران ایران در جریان صد ها حرکت و اعتراض دست جمعی خود در همه جا بطور روزمره برای دریافت مزد عادلانه، برای پرداخت ماه ها حقوق معوقه، برای تضمین حداقل شرایط ایمنی در محیط کار، برای داشتن تشکلهای غیر دولتی و مستقل، برای برخورداری از یک قانون کار عادلانه و تضمین امنیت کاری و ... می جنگند و در این پیکار با کارگران افغان که بدلیل سیاستهای استثمارگرانه کارفرمایان در معرض شدیدترین درجه استثمار و تزییق حقوق قرار دارند دارای اشتراک منافع بوده و کارگران ایران در حرکت خود به طور روزمره به تعرضات بی وقفه سرمایه داران در تمام عرصه های کار و زندگی خود معترضند که در صدند تا با زور سازمان یافته، همان یک لقمه نان بخور و نمیر کارگران و تامین حداقل شرایط انسانی حاکم بر محیط های کار را از آنها دریغ کرده و از کارگران برده های مطلق بسازند. در جریان همین مبارزات کارگران آگاه دیده اند که عدم دریافت مزد تا ماه ها، شرایط فوق ارتجاعی و شدید استثمار در محیط های کار و سرکوب روزمره حقوق و اعتراضات کارگری نه بخاطر وجود کارگران افغان در محیط های کار بلکه ناشی از عمق سودجویی و جنایت پیشگی سرمایه داران و کارفرمایان ردل حاکم و رژیم حامی آنهاست. با توجه به این واقعیت باور و تکرار ایده های دروغینی که رژیم جمهوری اسلامی راجع به نژاد پرست بودن و افغان ستیزی طبقه کارگر ایران رواج می دهد، جز تبهکاری نامی ندارد.

در چند نهم اخیر به دلیل جنگها و تجاوزات امپریالیستی در افغانستان که اتفاقاً با نقش آفرینی همین جمهوری اسلامی پیش رفته میلیونها افغانی مجبور به ترک کشورشان شده اند. تعدادی از اینها اجباراً به مثابه کارگر مهاجر در ایران اقامت گزیده اند و در نظام سرمایه داری که حیات انگلی اش با استثمار و تبعیض، جنگ و آوارگی و مهاجرت کارگران گره خورده این امر بیسابقه ای نیست. این کارگران در واقع بخشی از طبقه کارگر ایران هستند و هیچ نقشی هم در تباهی هائی که

سرمایه داران بر علیه کل طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم آفریده اند نداشته و ندارند.

بنابراین هیچ انسان شرافتمندی نمی تواند ادعا کند که مصایب هولناکی که بورژوازی ایران چه در زمان رژیم وابسته شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی در طول چند دهه حاکمیت ضد خلقی خود بر سر طبقه کارگر ایران آورده اند ناشی از وجود کارگران محروم افغان بوده است. امروز اگر در حاکمیت جمهوری اسلامی کارگران کارخانه نخ پارسیلون ۲۴ ماه حقوق نمی گیرند، اگر سرمایه داران و دولت حامی آنان چند هزار کارخانه و واحد تولیدی را بدون قبول هیچ گونه مسئولیتی در قبال کارگران این واحدها بسته اند و باز هم می بندند، اگر ۹۰ درصد کارگران شامل قانون کار نیستند و قراردادهای سفید امضا به آنان تحمیل می گردد و ... اگر هر اعتراض آنان توسط حراست کارخانه، و یا توسط نیروهای سرکوب و سربازان گمنام امام زمان سرکوب می شود و زندانها مملو از کارگرانی می گردد که برای حقوق خود به پا خاسته اما شلاق خورده و محکوم به حبس می گردند، دلیل این جنایات نه وجود کارگران افغان، بلکه نظام استثمارگرانه حاکم و رژیم ضد کارگری و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است. بر عکس تبلیغات ارتجاعی گردانندگان خانه کارگر، این عوامل طبقه حاکم در جنبش کارگری، امروز در هر آنچه که در دوران جمهوری اسلامی در این کشور ساخته شده، از پلها و کارخانه ها و تاسیسات زیر بنایی و جاده ها گرفته تا خانه ها و هتلها و مراکز تفریح و عیش و نوش سرمایه داران و ... می توان نقشی از نیروی کار کارگر زحمتکش افغان و خون او را دید که در جریان کار در این پروژه ها و در شرایط عدم وجود کمترین استانداردهای ایمنی بر زمین ریخته شده و پیکر رنج دیده این کارگران بدون فریاد رسی در زیر آوار مدفون شده است. در نتیجه بر عکس شعار های نژادپرستانه خانه کارگری ها باید تاکید کرد کارگران ایران و خانواده های کارگری اتفاقا هم سرنوشت و بزرگترین حامیان کارگران افغان در شرایط ستم و استثمار وحشتناکی هستند که توسط دولت و سیاستهای فاشیستی و نژاد پرستانه آن بر آنها وارد می شود.

با توجه به این واقعیات مادی می توان دید که رفتار و شعارهای نژاد پرستانه و فاشیستی بطور کلی و افغان ستیزی به طور مشخص جایگاهی در مطالبات کارگران آگاه و مبارز ایران نداشته و ندارد. بر عکس، این طبقه حاکم سرمایه داران، کارفرمایان، دولت و و اعوان و انصارشان هستند به خاطر منافع خود و تحصیل فزاینده سود از یک سو و سرکوب و مهار اعتراضات و

نمایش راهپیمایی خانه کارگر در اول ماه مه در تهران جلوه بارزی از پیشبرد یکی از سیاستهای شناخته شده جمهوری اسلامی یعنی تلاش برای کوبیدن طبقه کارگر توسط باصطلاح خود طبقه کارگر را به نمایش گذارد. برای تمام کارگران آگاه که در تجربه روزمره زندگی و کار خود در جمهوری اسلامی سیاستهای ضد کارگری رژیم را می شناسند و به همین خاطر نمایشات آن را تحریم می کنند، روشن است که سیاست فوق در ضد افغان و نژاد پرست نشان دادن طبقه کارگر ایران خطی ست که ساخته جمهوری اسلامی و اتاقهای فکری می باشد که ما تنها جلوه ای از آن را در اول ماه مه امسال دیدیم.

مطالبات و جنبش های کارگری به هر گونه ابزار ارتجاعی و از جمله رواج افغان ستیزی و تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف کارگران دست می یازند و برای آن پول خرج می کنند. در نتیجه بجای تسلیم در مقابل تبلیغات کثیف و ضد کارگری "خانه" کارگر بر علیه کارگران زحمتکش افغان، این سیاست های کارگر ستیزانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی و سرمایه داران زانو صفت حاکم است که باید مورد حمله و افشای مدافعین واقعی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد.

نمایش راهپیمایی خانه کارگر در اول ماه مه در تهران جلوه بارزی از پیشبرد یکی از سیاستهای شناخته شده جمهوری اسلامی یعنی تلاش برای کوبیدن طبقه کارگر توسط باصطلاح خود طبقه کارگر را به نمایش گذارد. برای تمام کارگران آگاه که در تجربه روزمره زندگی و کار خود در جمهوری اسلامی سیاستهای ضد کارگری رژیم را می شناسند و به همین خاطر نمایشات آن را تحریم می کنند، روشن است که سیاست فوق در ضد افغان و نژاد پرست نشان دادن طبقه کارگر ایران خطی ست که ساخته جمهوری اسلامی و اتاقهای فکری می باشد که ما تنها جلوه ای از آن را در اول ماه مه امسال دیدیم.

هر کس که کوچکترین شناختی از تجارب عینی و ماهیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی داشته باشد می تواند آشکارا دریابد که سیاست کارگر ستیزی و کوبیدن نیروهای مدافع طبقه کارگر، خطی ست که این رژیم و وابستگان مرئی و نامرئی اش سالهاست علیه چپها و کمونیستها تبلیغ می کنند. سیاستی که جوهر آن کوبیدن چپ به نام خود چپ و با ظاهر طرفداری از کارگران می باشد.

در مقابله با آنهایی که در جریان نمایشات ضد کارگری خانه کارگری های وابسته به حکومت در اول ماه مه به خیال خود فرصتی یافتند تا با تبلیغات مسموم دیکتاتوری حاکم و اتاقهای فکری همساز شوند، در مقابله با نیروهایی که تمام وظیفه "روشنفکری" شان پذیرفتن بی چون و چرای ادعاهای خود رژیم بر علیه کارگران و باور این که افغان ستیزی خواست طبقه کارگر ایران می باشد، باید گفت آیا دشوار است تصور کردن این که رژیم تا مغز استخوان کارگر ستیزی که خود تظاهرات به اصطلاح اول ماه را با اهداف ضد انقلابی و عوامفریبانه برگزار کرده پلاکاردهای چنین بی شرمانه ای را هم از قبل تهیه کرده و به دست مزدوران خانه کارگری خود داده است؟ اگر این نیروها اصولا چشمی برای دیدن و گوشه برای شنیدن داشتند می توانستند غریب فریاد و خشم میلیونها تن از طبقه کارگر ایران را در جریان صد ها اعتراض و اعتصاب و شورش بزرگ و کوچک کارگری بشنوند و ببینند که بطور روزمره در سراسر کشور در کارخانه ها و واحدهای تولیدی منعکس می شود و از هر روزنه ای برای به چالش کشیدن کل دستگاه استثمار سرکوب حاکم استفاده می کند. اتفاقا همین واقعیت است که سرمایه داران و پلیس سیاسی آنها را وادار می کند تا در هراس از رشد جنبش کارگری و "انقلاب کارگران" و برای "تامین امنیت" نظام بکوشد به وحشیانه ترین روشها هر گونه عنصر "چپ" و کمونیست" در جنبش کارگری را بکشد و به زندان و حبس بفرستد و فعالین رادیکال کارگری را در خفا ترور کند و یا وبلاگ نویسان کارگری همچون سنار بهشتی را به جنایت کارانه ترین وجه به قتل برساند.

تمامی این تمهیدات اما قادر به نجات جمهوری اسلامی از بحرانی که او را در بر گرفته نخواهد بود. بر بستر همین بحران است که ما شاهد تداوم و گسترش مبارزات روزمره کارگران و توده های تحت ستم ایران علیه نظام سرمایه داری حاکم و دیکتاتوری وحشیانه آن هستیم. این مبارزات و در مرکز آنها شعله هایی که به طور دائم از هزاران اعتصاب و حرکت اعتراضی و تجمعات کارگران علیه سرمایه داران و نظام دیکتاتوری مدافع آنان سر بر می کشد، "امنیت" نظام آنها را به خطر انداخته است. امروز احتمال شورش گرسنگان همچون یک شبح در حال گشت و گذار است و هراس از این شبح سردمداران نظام حاکم را به تکاپوهای ضد انقلابی بیشتر و پیچیده تری وادار کرده است که نمایشات رسوای اول ماه مه امسال در تهران و تبلیغات ضد کارگری جاری جلوه ای از آن را به نمایش گذاشت.

چهل سال بعد از

جنایت تپه های اوین!

(گفتگویی با فریبرز سنجرى)

گرامی باد یاد رفقا:

عباس سورکی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، سعید کلانتری، مجد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و دو مجاهد خلق؛ کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل



توضیح پیام فدائی: چهل سال از یکی از رسواترین جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در تپه های اوین می گذرد. چهل سال پیش ساواک طی برنامه از پیش تعیین شده ای، نه زندانی سیاسی که اکثرا از زندانیان سرشناس زندان های شاه بودند و سال ها از محکومیت آن ها می گذشت را در جریان یک اعدام دستجمعی به رگبار گلوله بست و سپس عوامفریبانه اعلام کرد که آن ها در حین فرار کشته شده اند. در این جنایت هولناک رفقا عباس سورکی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، سعید کلانتری، مجد چوپان زاده، احمد جلیل افشار و دو مجاهد خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل به شهادت رسیدند. ضمن گرامیداشت خاطره این عزیزان با توجه به این که در چهلمین سالگرد این جنایت، شاهد اظهار نظرهایی در رابطه با این اقدام ددمنشانه و هم چنین نظرات و جایگاه رفیق بیژن جزنی در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در شبکه های اینترنتی بودیم و از آن جا که آن اظهار نظرها بطور طبیعی پرسش هایی را سبب شده اند، به همین دلیل از رفیق فریبرز سنجرى که از زمره چریکهای فدائی خلقی بود که از سال پنجاه در زندان های رژیم شاه به سر می برد و در آن سال های پر جنب و جوش تاریخی، خود از نزدیک شاهد رویداد ها و مسایل درون زندان بود، خواستیم تا پاسخگوی سنوالاتمان در این زمینه باشد. این گفتگو در اردیبهشت سال جاری انجام شده است.

سئوال: با تشکر از این که پاسخ گویی به پرسش های ما را پذیرفتید. اجازه بدهید که اولین پرسش را در رابطه با کشتار نه زندانی سیاسی در تپه های اوین در فروردین سال ۵۴ شروع کنیم و پرسیم که بر چه اساسی چریکهای فدائی خلق معتقدند که این زندانیان نه در حین فرار بلکه بر اثر توطئه ساواک به قتل رسیده اند؟ حتما اطلاع دارید که

رسانه های امپریالیستی همانند بی بی سی همواره در صحبت از این واقعه چنین جلوه می دهند که این چریکها و هواداران شان بوده و هستند که مرگ این زندانیان را کار مقامات امنیتی اعلام می کنند، یا بخش هایی از سلطنت طلبان چنین تبلیغ می کنند که ادعای اعدام نه زندانی توسط ساواک دروغی است که گویا کمونیست ها برای سیاه کردن چهره سلطنت، آن را عنوان می کنند و این زندانیان در حال فرار کشته شده اند. لطفاً واقعیت آن چه که اتفاق افتاده را با توجه به دانسته ها و مشاهدات خودتان توضیح دهید؟

پاسخ: با سپاس از شما که چنین فرصتی را پیش آوردید. قبل از هر چیز بگذارید یاد و خاطره این عزیزان را گرامی بدارم و تاکید کنم که آن ها مبارزین انقلابی ای بودند که علیرغم همه شرایط سختی که در زندان وجود داشت، نه تنها هیچوقت در مقابل رژیم شاه سر خم نکردند بلکه در خود زندان به هر طریقی که ممکن بود مبارزه خود را علیه این رژیم و در جهت رهایی توده ها ادامه می دادند. مجاهد انقلابی، کاظم ذوالانوار از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران بود و مصطفی جوان خوشدل نیز از کادرهای آن سازمان محسوب می شد. سازمانی که اعضایش جان بر کف به طور مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه می کردند. رفقای گروه جزنی نیز انقلابیونی بودند که سال ها در کوران مبارزه علیه رژیم شاه فعالانه شرکت داشتند و همچنان بر مواضع انقلابی شان پای می فشردند. آنها همگی طرفدار جنبش مسلحانه در ایران بودند و صرف نظر از این که چه درکی از نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران داشتند، از آن دفاع می کردند. تعدادی از این مبارزین موقعی تیرباران شدند که تقریباً بیشتر دوران محکومیت خود را کشیده بودند.

با این توضیح بر می گردم به پرسشی که مطرح کردید. در ابتدا باید بگویم که زمانی که این جنایت رخ داد من در کمیته مشترک بودم، ولی چند روز بعد از این رویداد

خونین مرا از کمیته به اوین منتقل کردند. در سلول های انفرادی اوین، زندانی سلول کناری ام از طریق "مورس" دو خبر دردناک را به من داد یکی به شهادت رفیق خشایار سنجرى - برادر من - در قزوین طی یک درگیری با نیروهای مسلح رژیم مربوط می شد و خبر دیگر تیرباران نه زندانی سیاسی بود. چه آن زمان و چه امروز که چهل سال از کشتار نه زندانی سیاسی در تپه های اوین می گذرد، تردیدی در این که این نه زندانی را ساواک شاه کشته است نداشته ام. منشاء این یقین، هم به شناختم از زندان های ساواک و هم به شناخت از رفقای بر می گردد که بیشترشان را از نزدیک دیده و می شناختم. همین جا هم تاکید کنم که در این یقین تقریباً همه زندانیان سیاسی و همه نیروهای سیاسی در آن زمان سهیم بودند. به واقع کسی که شرایط زندان های شاه را دیده باشد به سادگی متوجه می شود که آن تعداد و چنان ترکیبی از زندانیان با آن شرایطی که زندانیان را حمل می کردند امکان نداشت که قادر به فرار دسته جمعی باشند. مهم تر این که اگر من را بر این بگیریم که گویا آن ها در جریان انتقال از زندان اوین به زندان دیگری قصد فرار داشتند، با توجه به این که آن مبارزین را به تازگی به اوین منتقل کرده بودند کاملاً می توان گفت که اساساً مسئله انتقال آن ها از اوین به زندان دیگری دروغی بیش نیست (این مورد را به طور مفصل بیشتر توضیح خواهم داد). بنابراین این واقعیت که سلطنت طلبان این جا و آن جا جهت تطهیر چهره خونبار ساواک جنایتکار شاه داستان سرانی می کنند را نباید زیاد جدی گرفت. رژیم شاه و ساواک جهنمی اش سیاه چهره تر از آن بوده و هستند که نیازی به "سیاه سازی" کمونیست ها داشته باشند. کارنامه ننگین آن ها مشحون از این جنایات است. وقتی که پرویز ثابتی که خود یکی از طراحان این جنایت بوده با وقاحت ویژه هر مامور اطلاعاتی، نقش خود در این جنایت و اساساً خود جنایت را انکار می کند، همکارانش هم بطور طبیعی وظیفه دارند که به هر وسیله ای متوسل شوند تا این لکه ننگ را از چهره آن رژیم ننگین پاک سازند. در باره وظایف و رسالت رسانه

های امپریالیستی هم فکر نمی کنم نیازی به توضیح بیشتری باشد. چون آن ها برای پیشبرد همین سیاست ها شکل گرفته اند و در طول سال ها در هر زمینه ای مشغول تطهیر چهره دشمنان مردم در افکار عمومی هستند.

به باور من برای همه کسانی که دروغ پردازی ها و توطئه گری های ساواک را دیده و می شناسند و برای همه کسانی که زندان های شاه را از نزدیک تجربه کرده اند داستان ساواک-ساخته فرار از زندانی در حین انتقال به زندانی دیگر، دروغ پیشرفته ای بیش نیست. اجازه بدهید تا برای مخاطبان و بویژه جوانانی که در آن سال ها نبودند، بر برخی شواهد و دلایل موجود در این زمینه تاکید کنم. اولاً بطور معمول همه زندانیان را در زمان سلطه ساواک و "آقا"ئی امثال پرویز ثابتی ها جهت انتقال دستبند می زدند و جدا از دست بند، نگهبانان و مأموران ساواک هم در داخل ماشین و در کنار زندانی حضور داشتند. در نتیجه امکان باز کردن دستبند آن هم، هم زمان از سوی آن زندانی غیر ممکن می باشد. در ثانی هر زندانی ای می دانست که نگهبانان و مأموران ساواک با ماشین های دیگری ماشین حمل زندانیان را اسکورت می کنند. بنابراین هر زندانی سیاسی که کمی تجربه داشت می دانست که حتی در صورت خروج از ماشینی که در آن قرار داشت با مأموران مسلح دیگری که این ماشین را اسکورت می کردند مواجه خواهد شد. ثالثاً بر اساس سیستم حاکم بر زندان های شاه در تهران در آن زمان یا زندانی تحویل شهرداری داده می شد که عمدتاً در زندان قصر و تعداد محدودی هم در زندان قزل حصار نگهداری می شدند و یا زندانی در اختیار ساواک قرار می گرفت که در این صورت الزاماً در بازداشتگاه های اوین و یا کمیته مشترک محبوس بود. چون به واقع زندان دیگری وجود نداشت. البته در سال های قبل زندان جمشیدیه و قزل قلعه هم موجود بودند که در آن زمان دیگر دایر نبودند. بنابراین زندانی ای که در قصر بود را اگر می خواستند منتقل کنند یا می بایست به ساواک بفرستند و یا به قزل حصار و یا تبعید به زندان های شهرستان ها. و زندانی بازداشتگاه های ساواک هم اگر قرار به انتقالش بود می بایست به شهرداری تحویل داده شود و یا بین اوین و کمیته جا به جا شود. چون مکان دیگری برای انتقال وجود نداشت.

بنابراین این آن زندانی را اگر می خواستند تبعید کنند الزاماً می بایست آن ها را تحویل شهرداری می دادند و به زندان قصر می فرستادند. در حالی که تعدادی از این زندانیان پیشاپیش در زندان قصر یعنی تحت نظر شهرداری بودند و به تازگی تحویل اوین داده شده بودند. از سوی دیگر واقعیت این است که رفقا مجد چوپان زاده و احمد جلیل افشار خود در تبعید بوده و به تازگی به تهران منتقل شده بودند و در

در کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک" در صفحه ۳۹۰ در مورد رفیق بسیار عزیز عباس سورکی که من با او در زندان عادل آباد شیراز از نزدیک آشنا شده و در طی حدود یک سالی که با هم بودیم با پی بردن به خصوصیات انقلابی قابل تحسین اش بیشتر وجود ارزشمندش را شناختم، رفیقی که یکی از سمبل های پایداری در مقابل دشمن بود، گزارش پزشک قانونی درج شده "علت فوت، شکستگی جمجمه و آسیب مغزی در اثر برخورد با جسم سخت" قید شده است. در این گزارش که به تاریخ ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۴ می باشد آمده است که: "علانم خونمردگی وسیع باز مشاهده می شود که مربوط به زمان حیات بوده و بر اثر برخورد با جسم سخت به وجود آمده است."

نتیجه امکان تبعید فوری آن ها نمی توانست مطرح باشد. قابل توجه است که در داستان ساختگی رژیم شاه در باره فرار این زندانیان، ساواک صرفاً کلمه "انتقال" را مطرح کرده و توضیح نداده که آیا مثلاً می خواسته است زندانیان تازه انتقال داده شده از زندان قصر به اوین را دوباره به قصر برگرداند و یا به زندان کمیته مشترک تحویل دهد. در حالیکه برخی از آن زندانیان به تازگی از کمیته به اوین منتقل شده بودند. خلاصه طراحان توطئه کثیف قتل آن زندانی هرگز جرات نکردند که اعلام کنند قرار بوده این زندانیان به کدام زندان منتقل شوند که در حین انتقال دست به فرار زده اند؛ و هرگز جرات نکردند کمترین جزئیاتی را راجع به این به اصطلاح "فرار" اعلام کنند. اساساً چند روز بعد از این که شاه در ۱۱ اسفند ماه ۱۳۵۳ اعلام ایجاد حزب رستاخیز نمود تعداد زیادی از زندانیان را که اکثراً وابسته به جنبش مسلحانه بودند از جمله رفیق بیژن جزینی را از زندان قصر به اوین منتقل کرده بودند و این زندانیان اکثراً تا دوران انقلاب در همین زندان نگهداری می شدند. و یا رفیق مجد چوپان زاده در اوائل فروردین ماه از اهواز به زندان قصر منتقل شده بود و بر اساس اسناد خود ساواک در تاریخ ۲۸ فروردین به "کمیته مشترک ضد خرابکاری" تحویل داده شده بود. پس وقتی اعلام کردند که آن ها در ۲۹ فروردین ماه کشته شده اند کسی که کمی تجربه داشته باشد نمی تواند بپذیرد که دوباره می خواسته اند آن ها را به زندان دیگری منتقل کنند که اقدام به فرار کرده اند.

بنابراین فرار این زندانیان، دروغی بود که تنها از مغز دسیسه گر شکنجه گرانی امثال پرویز ثابتی تراوش کرده بود که فکر می کردند چون در قدرت اند هر دروغی را می توانند بگویند و دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش آسان تر خواهد بود. بگذارید در اینجا به کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک" کتاب هشتم چریک های فدائی خلق، که از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات رژیم

جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۸۰ منتشر شده نیز رجوع کنیم. در صفحه ۴۷۳ این کتاب سند انتقال رفیق چوپان زاده درج شده و در این سند نوشته شده است که نامبرده را روز ۲۸ فروردین تحویل کمیته داده اند. جدا از مورد رفیق چوپان زاده که در بالا توضیح دادم خود من در همان دوره موقعی که در کمیته بودم شخصاً با کاظم ذوالانوار در کمیته هم سلول بودم. در ضمن در اعترافات تهرانی آمده است که "در روز پنجشنبه ۲۹ فروردین، رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم" (کتاب شکنجه گران می گویند، صفحه ۱۸۰- رضا عطار پور مجرد"حسین زاده" یکی از شکنجه گران ساواک و از مسئولین کمیته بود) بنابراین نه قرار بود این زندانیان تحویل شهرداری داده شوند و نه قرار بود به کمیته منتقل شوند، تنها امکانی که باقی می ماند جمع کردن آن ها در روی تپه های اوین برای کشتارشان می باشد. به همین دلیل هم هست که این عزیزان اکثراً از روبرو مورد اصابت گلوله فرار گرفته بودند.

سئوال: آیا این احتمال هم هست که مأموران ساواک این زندانیان را قبل از کشتار دسته جمعی مورد شکنجه قرار داده باشند؟

پاسخ: سئوال بسیار به جایی است و حتماً باید به آن پرداخت. چون خود اسناد ساواک نشان می دهد که برخی از این رفقا قبل از شهادت، وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند که خود همین مسئله در روشنی نشان می دهد که فراری در کار نبوده است. از اسناد ساواک صحبت کردم، بگذارید چند مورد را بیان کنم. در کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک" که در بالا به آن اشاره کردم در صفحه ۳۹۰ در مورد رفیق بسیار عزیز عباس سورکی که من با او در زندان عادل آباد شیراز از نزدیک آشنا شده و در طی حدود یک سالی که با هم بودیم با پی بردن به خصوصیات انقلابی قابل تحسین اش بیشتر وجود ارزشمندش را شناختم، رفیقی که یکی از سمبل های پایداری در مقابل دشمن بود، گزارش پزشک قانونی درج شده "علت فوت، شکستگی جمجمه و آسیب مغزی در اثر برخورد با جسم سخت" قید شده است. در این گزارش که به تاریخ ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۴ می باشد آمده است که: "علانم خونمردگی وسیع باز مشاهده می شود که مربوط به زمان حیات بوده و بر اثر برخورد با جسم سخت به وجود آمده است". در ضمن در این گزارش در هیچ کجا به اصابت گلوله اشاره نشده است. بنابراین این گزارش کاملاً آشکار می کند که به احتمال قوی رفیق عباس سورکی را در حین شکنجه کشته اند. در صفحه ۴۷۴ همین کتاب در مورد رفیق مجد چوپان زاده آمده است که: "سائیدگی هائی در هر دو دست مشاهده می شود که مربوط به زمان حیات بوده و در اثر برخورد با جسم سخت بوجود آمده

است" و پزشک قانونی گزارش داده است که مرگ بر اثر گلوله رخ داده، گلوله ای که به سمت راست پیشانی اصابت نموده. در ضمن در گزارشات پزشک قانونی در مورد بقیه رفقا نیز به اصابت گلوله اشاره شده است.

همین دو مورد به روشنی نشان می دهد که این رفقا قبل از اعدام، وحشیانه شکنجه شده اند و به عبارتی دیگر با "جسم سخت" مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند. بنابراین برای هر ناظر بی طرفی پاسخ پرسشی که کردید، با توجه به اسناد خود ساواک روشن است. اما برای این که جای هیچ شبهه ای باقی نماند، لازم می بینم باز هم تأکید کنم که در گزارش پزشک قانونی در مورد رفیق حسن ضیاء ظریفی که در آن قید شده گلوله از پهلو راست وارد و از پشت سمت راست کمر خارج شده نیز آمده است که: "خون مُردگی وسیع زیر جلدی در عمق و سمت راست سر مشاهده می گردد که مربوط به زمان حیات بوده و در اثر برخورد با جسم سخت به وجود آمده است". همچنین تأکید شده که: "سائیدگی در سمت چپ نیز وجود دارد که در اثر برخورد با جسم سخت در زمان حیات ایجاد شده است". همه این فاکت ها نشان می دهند که برخی از این عزیزان را قبل از اعدام وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار داده و جسم شکنجه شده آن ها را سپس به گلوله بسته اند.

سئوال: جدا از مواردی که بر شمردید، نهرانی بازجوی ساواک هم در اعترافاتش روشن نموده بود که این جنایت چگونه رخ داده است. این طور نیست؟

پاسخ: درست می گوئید، تهرانی به عنوان یکی از کسانی که در این جنایت شرکت داشت شرح روشنی از آن چه در عمل اتفاق افتاده بود را در دادگاه بازگو کرد. اتفاقاً به همین دلیل هم پرویز ثابتی برای لاپوشانی جنایتی که خود سازمان داده بود در مصاحبه چاپ شده اش (در دامگه حادثه) تلاش می کند چنین جلوه دهد که مبنای این که همه بر این جنایت تأکید دارند صرفاً به خاطر اظهارات "یکی از بازجویان کمیته مشترک ضد خرابکاری بنام نادری پور (تهرانی) که بعد از انقلاب، دستگیر و محاکمه می شده" (صفحه ۲۵۵) قرار دارد. در حالی که این ادعا، دروغی بیش نیست، چون همان طور که گفتیم در همان زمانی که این اتفاق افتاد هیچ زندانی سیاسی نبود که بر اساس تجربیات موجود در جنایتی که اتفاق افتاده شک داشته باشد. اتفاقاً من در ابتدا به اعترافات تهرانی اشاره نکردم تا بر این واقعیت تأکید کنم که این جنایت نه با دستگیری تهرانی بلکه از همان لحظه ای که این خبر از سوی ساواک در مطبوعات تحت نظر خودش درج شد، به عنوان دسیسه این سازمان جهنمی علیه جنبش انقلابی برای همگان روشن بود. برای

وقتی که شاه احزاب فرمایشی ایران نوین و مردم را منحل و حزب رستاخیز را اعلام کرد و عملاً سیستم سیاسی کشور را تک حزبی ساخت این نشان می داد که سیستم سیاسی ای که دیکتاتوری حاکم شکل داده بود دیگر حتی توان تحمل بازی های مسخره دو حزب فرمایشی که کسی در سر سپردگی آن ها شک نداشت را هم ندارد. از آن جا که رژیم شاه می دانست که در بطن جامعه چه می گذرد و می دانست که همین مردمی که با زور سرنیزه تحقیر و سرکوب می شوند دل به سازمان های مسلح بسته اند و در نتیجه می توانند از هر فرجه و شکافی برای رسیدن به اهداف شان که در تقابل با سلطه رژیم شاه بود سود جویند در تقابل با جنبش واقعیتی نمی خواست هیچ منفذی را باز باقی بگذارد.

نمونه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به دنبال این جنایت در اردیبهشت همان سال در نبرد خلق شماره شش، ضمن درج بیانیه ای تحت عنوان "جنایت بزرگ شاه علیه جنبش انقلابی خلق ایران" نوشت: "چهره رژیم برای خلق ما و نیرو های ترقی خواه جهان بسیار شناخته تر از آن است که چنین دروغ کثیفی مورد قبول آن ها قرار گیرد". در این نوشته از ادعای رژیم در این باره به عنوان "یک افسانه باقی احمقانه و مسخره" نام برده شده بود.

بنابراین با این که این واقعیتی است که اعترافات تهرانی برخی از زوایای عملی این جنایت را روشن نموده است اما هیچ انسان آگاهی در دوران سلطه شاه و در زمان وقوع این اتفاق با توجه به شواهد غیر قابل انکار موجود، شکی در اعدام این زندانیان توسط ساواک شاه نداشت.

سئوال: در این جا یک سئوال مهم و اساسی مطرح است و آن اینکه اساساً چرا رژیم شاه به این جنایت دست زد؟

پاسخ: جواب این پرسش را قبل از هر چیز باید در وضع جامعه و نیازهای رژیم مزدور شاه در سرکوب مخالفین جستجو نمود. اگر به آن سال ها برگردیم و رویداد های آن دوران را مرور کنیم متوجه می شویم که سال ۵۳ سال اوج شکوفائی و رشد جنبش مسلحانه و به خصوص سال رشد چشمگیر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است. در این سال از یک طرف تعدادی عملیات بزرگ از طرف دو سازمان درگیر در جنبش مسلحانه یعنی سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق انجام شده بود و از سوی دیگر گرایش شدیدی در میان جوانان و مردم نسبت به این سازمان ها به وجود آمده بود که مسلماً از چشم رژیم شاه پنهان نبود. تحت تأثیر مبارزه مسلحانه، توده های ستمدیده ایران شدیداً به سیاست کشیده شده بودند، در حالی که چند سال قبل

جنبش گرایش در مردم دیده نمی شد و خود این امر نشان می داد که در آن زمان جنبش مسلحانه به برخی از اهداف خود رسیده بود. در جامعه ای که سیاست گریزی یکی از روحیات حاکم بر مردم بود و "انبوه کهنسال" ترس و خفت بیداد می کرد تحت تأثیر مبارزات چریک ها و مبارزین مسلحی که از جان خویش نیز برای پیش برد جنبش مایه می گذاشتند، رژیم شاه به جانی رسیده بود که مجبور شده بود رسماً مردم را دعوت به دخالت در سیاست بکند. اگر سخنرانی شاه در زمان اعلام حزب رستاخیز را به یاد آوریم و یا مطالعه کنیم فوراً متوجه می شویم که شاهی که مایل نبود کسی در باره سیاست سخن گوید، حال به جانی رسیده بود که در ۱۱ اسفند ماه سال ۵۳، همه احزاب فرمایشی و دولتی را منحل نموده و همه ایرانیان را دعوت به عضویت در حزب خودش یعنی "حزب رستاخیز" می کند. این خود یک پیروزی برای جنبش مسلحانه بود. اما همین پیروزی خبر از تدارک برای شدت عمل رژیم هم می داد. چون شاه رسماً اعلام می کرد که دوران "دو دوزه بازی" به سر آمده و یا باید با من باشید و یا باید پاسپورت بگیرید و از کشور خارج شوید. در واقع شاه با اعلام حزب رستاخیز و تک حزبی کردن سیستم سیاسی حاکم، خبر از سختگیری های بیشتری می داد.

اما، درست روز بعد از اعلام برپائی "حزب رستاخیز" در زمانی که شاه عربده می کشید و به قول معروف شمشیر را از رو می بست، چریکهای فدائی خلق در روز ۱۲ اسفند ماه با ترور انقلابی سروان نوروزی، فرمانده منفور گارد دانشگاه صنعتی، پاسخ اراجیف شاه را دادند و توی دهان وی زدند و سپس دو روز بعد و در ۱۴ اسفند ماه، عباس شهریاری، مرد هزار چهره ساواک را اعدام انقلابی کردند. سازمان مجاهدین خلق نیز در ۲۷ اسفند ماه سرتیپ زندی پور مسئول کمیته مشترک را اعدام نمودند. این رویدادها دقیقاً خنثی کننده هارت و پورت های شاه در مورد قدر قدرتی خود بود. اما رژیم شاه مصمم بود که با توسل به اقدامات هر چه شدید تری سدی در مقابل رشد جنبش انقلابی که کاملاً می دانست در تداومش سیل مبارزات توده ها با آن در جامعه جاری خواهد شد، ایجاد کند.

اعدام ددمنشانه ۹ زندانی سیاسی در ۲۹ فروردین ماه سال ۵۴ در تپه های اوین یکی از جلوه های اعلام این سیاست به سازمان های مسلح خلق و نیروهای مبارز درون جامعه بود. تأکید کنم که این فقط یکی از جلوه های سیاست خشونت بار شاه بود. چون اگر رویداد های آن سال ها را به یاد آوریم، می بینیم که ساواک قبل از ارتکاب به این جنایت دست به برخی

اقدامات جنایتکارانه ای زده بود که قبلاً سابقه نداشت. از جمله در ۱۷ فروردین ماه آن سال رفیق مجد معصوم خانی که دانشجوی دانشگاه صنعتی بود و حدود یکماه بیشتر از ارتباطش با سازمان نمی گذشت را به صرف این که اعلامیه های چریکهای فدائی خلق را در دست داشت به زیر شکنجه کشاند و به شهادت رساند. یک مورد دیگر قتل رفقا محمود نمازی و منصور فرشیدی بود که در جریان حمله ساواک به پایگاهی که رفیق خشایار سنجر، یکی از کادر های با تجربه سازمان مسئولیت آن جا را به عهده داشت دستگیر شده بودند. این دو مسلح نبودند و چند روز بیشتر هم از پیوستن شان به سازمان نمی گذشت. اما با این که ساواک از این موضوع مطلع بود (اساساً همین موقعیت هم باعث ضربه فوق و شهادت رفیق خشایار در جریان درگیری مسلحانه اش با نیروهای شاه شد). با این حال بر اساس سیاست جدید ساواک پس از دستگیری، آن ها را بلادرنگ کشتند. در مورد کشتن این دو رفیق، تهرانی در اعترافاتش می گوید: "بعد از سه روز عطارپور گفت هر سه باید بمیرند و هر کسی باید متهم خود را بکشد. محمود نمازی و منصور فرشیدی به درجه شهادت رسیدند و یک روز که آمدم حسینی به من گفت کار طرف تمام شد. من فکر می کنم بر اثر شکنجه و یا خوردن ضربه شهید شدند (شکنجه گران می گویند - صفحه ۱۷۸) این موارد از نمونه کشتارهایی هستند که ساواک قبل از کشتار ۹ زندانی سیاسی به آن ها دست زده بود؛ و نمونه های بارزی هستند که سیاست جدید ساواک پس از سخنرانی شاه در ۱۱ اسفند سال ۵۳ و اعلام حزب رستاخیز را بازتاب دادند. بنابراین رژیم شاه با اعدام ۹ زندانی سیاسی و رفقائی مثل جزنی، ظریفی، سورکی و مجاهدینی مثل کاظم ذولانوار به مردمی که قلبشان با جنبش مسلحانه می تپید نشان می داد که حمایت از این جنبش چه هزینه سنگینی برای شان در بر خواهد داشت. با این کشتار، ساواک به جنبش مسحانه هم ندا می داد که به هر وسیله ای متوسل خواهد شد تا این جنبش و بطور طبیعی سازمان های اصلی آن را از صحنه سیاسی کشور پاک سازد.

سئوال: شما گفتید که در سال ۵۳ جنبش مسلحانه در اوج شکوفایی خود به سر می برد و همین باعث شد که رژیم شدیداً احساس خطر کرده و سیاست جدیدی علیه جنبش مسحانه اتخاذ کند، و این که رژیم با این سیاست می خواست توده ها را بترساند. ولی مگر در سال های قبل، رژیم شاه کم می کشت و یا شمشیرش در غلاف بود که حال با این اقدام می خواست به همه بگوید که شمشیر را از رو بسته است؟ این موضوع را چگونه توضیح می دهید؟

پاسخ: این درست است که رژیم شاه در مقابله با جنبش مسلحانه که در سیهاکل اعلام موجودیت کرده بود از هیچ وحشیگری ای کوتاهی نکرد. اتفاقاً رفیق پویان، یکی از تئوریسین های جنبش مسلحانه هم پیش بینی کرده بود که مبارزه مسلحانه "سلطه پلیس را خشونت بارتتر می کند" (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا) و ما این خشونت و درنده خوئی را بعد از آغاز مبارزه مسلحانه به عینه شاهد بودیم. تعداد اعدام ها، کشتن زیر شکنجه ها و خود شدت شکنجه ها و محکومیت های سنگین در بیدادگاهای فرمایشی نشان می دادند که رژیم شاه در سرکوب این جنبش چه درجه ای از درنده خوئی از خود نشان می دهد.

اما باید توجه داشت که اوضاع جامعه در حال تغییر بود و تحت تاثیر مبارزه مسلحانه پارامتر های جدیدی شکل گرفته بودند. هر چه می گذشت مردم بیشتر از قبل نسبت به این جنبش واکنش مثبت نشان می دادند و حمایت معنوی ای که مبارزه مسلحانه ایجاد کرده بود کم و کم و به تدریج به جلوه هائی از حمایت مادی گذر می کرد. به رغم نظرات کوتاه بینانه رایج که این روز ها هم زیاد شنیده می شوند این تنها دانشجویان نبودند که به این جنبش سمپاتی نشان می دادند. اتفاقاً در حالی که دانشجویان گرایش شدیدی به این جنبش داشتند کارگران و ستمدیدگان نیز نسبت به این حرکت همدلی نشان می دادند. رژیم این واقعیت را بهتر از هر کس دیگری در زوایای مختلف جامعه می دید. برای نمونه، **ساواک می دید که دادگاه گلرخی و دانشیان علیه همه دسیسه هائی که چیده بود به اعتبار مقاومت و پایداری این دو رفیق قهرمان و دفاع شان از مبارزه مسلحانه چه حمایتی را در صفوف مردم شکل داد و چگونه به ضد همان دسیسه ها بدل شد. در چنین شرایطی اگر در آغاز جنبش مسلحانه دانشجویان مبارز را پس از مدتی زندان به سربازی می فرستادند و در سال های بعد به آن ها احکامی در حد زندان مثلا بین یک تا سه سال می دادند، حال با اوج گیری جنبش لازم دیده بودند که شدت عمل خیلی بیشتری نشان دهند؛ چرا که به دلیل حضور سازمان های مسلح در صحنه جامعه، علیه رژیم سرکوب های قبلی باز هم هر روز رژیم شاه با موج گسترده تری از دانشجویان هوادار جنبش مسلحانه روبرو می شد.**

در شرایط جدید این رژیم می دید که علاوه بر دانشجویان، توده های تحت ستم نیز تکان خورده و از حرکت جدید استقبال می کنند. به همین دلیل بود که رژیم شاه کاملاً درک می کرد که با جنبش مسلحانه وارد بازی مرگ و زندگی شده است و این

گزینه در مقابلش قرار گرفته که یا باید این جنبش را از پای در آورد و یا دیر یا زود با پیوستن توده ها به این جنبش از صحنه جاروب خواهد شد. برای مقابله با این وضع سیاست جدیدی لازم بود که یکی از مشخصه های آن توسل به سرکوب هر چه "خشونت بارتتر" بود.

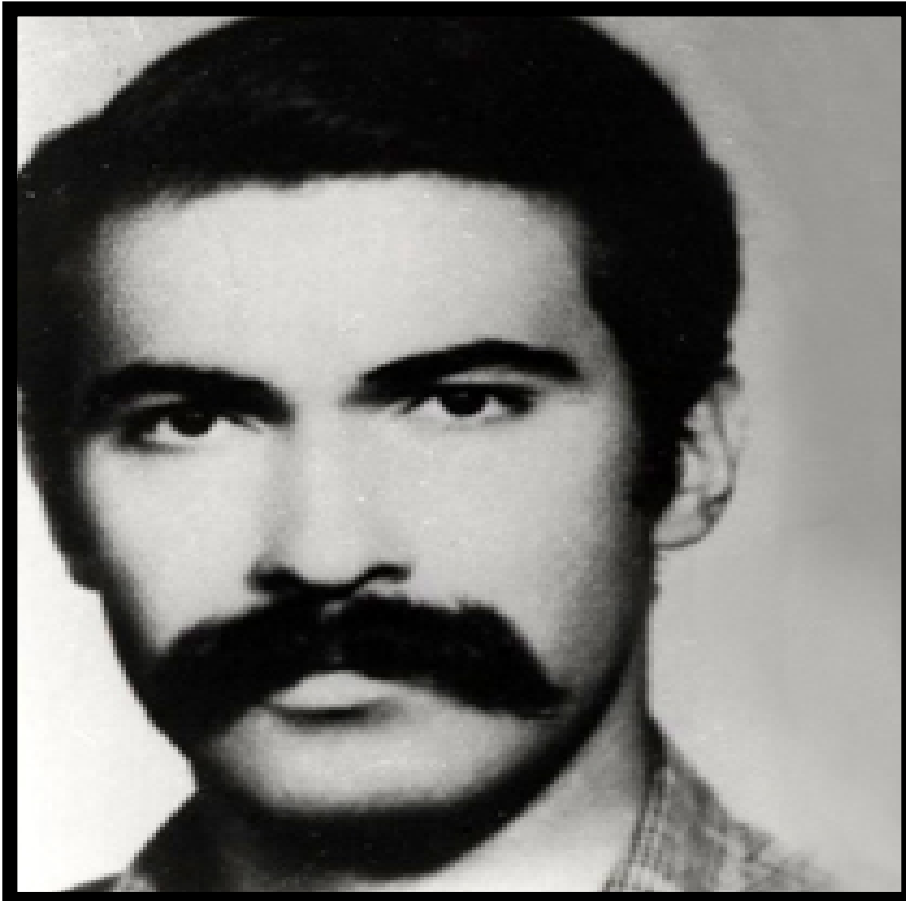
وقتی که شاه احزاب فرمایشی ایران نوین و مردم را منحل و حزب رستاخیز را اعلام کرد و عملاً سیستم سیاسی کشور را تک حزبی ساخت این نشان می داد که سیستم سیاسی ای که دیکتاتوری حاکم شکل داده بود دیگر حتی توان تحمل بازی های مسخره دو حزب فرمایشی که کسی در سر سپردگی آن ها شک نداشت را هم ندارد. از آن جا که رژیم شاه می دانست که در بطن جامعه چه می گذرد و می دانست که همین مردمی که با زور سرنیزه تحقیر و سرکوب می شوند دل به سازمان های مسلح بسته اند و در نتیجه می توانند از هر فرجه و شکافی برای رسیدن به اهداف شان که در تقابل با سلطه رژیم شاه بود سود جویند در تقابل با چنین واقعیتی نمی خواست هیچ منفذی را باز باقی بگذارد - حتی اگر این منفذ مربوط به باصطلاح رقابت دو حزب فرمایشی خود باشد. بنابراین فضا را تا جایی که می توانست تنگ تر می کرد و نمی فهمید که هر چه فضا تنگ تر شود قدرت انفجار الزامی شدیدتر خواهد بود. برای همین هم بود که حتی انتقاد های آبی مسئول حزب "مردم" (حزب به اصطلاح اپوزیسیون آن زمان) هم دیگر تحمل نمی شد. در توصیف این وضع است که می توان گفت که رژیم شمشیر را از رو بسته بود. این اوضاع را رفیق پویان با دور اندیشی کمونیستی که از ویژگی های بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق یعنی خود این رفیق و رفقا احمدزاده، مفتاحی بود، به روشنی پیش بینی کرده بود. آن جا که می گوید دشمن: "از طریق اعمال قهر ضدانقلابی بر عناصر مبارز، فشار خود را بر همه طبقات و اقشار زیر سلطه افزایش می دهد. به این ترتیب او به تضادهای این طبقات با خود شدت می بخشد و با ایجاد آتمسفری که ناگزیر از ایجاد آن است، آگاهی سیاسی توده را جهشوار به پیش می برد. او چون خرس زخم خورده ای دیوانه وار حمله می کند. جز متحدین خویش، یا در حقیقت منابع نیرو و تغذیه خود به همه مشکوک است. هر نارضائی کوچک، هر حرکت شک انگیز، هر سخن ناخشنودانه، از سوی او با بدترین عکس العمل ها مواجه می شود. به زندان می اندازد، شکنجه می کند، تیرباران می کند به امید آن که امنیت گذشته را بازگرداند. اما شیوه هائی که به ناگزیر به کار می گیرد، به ناگزیر علیه خود او عمل می کنند" (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا)

(ادامه دارد)

مژده اش نیندازید

**یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری. یکی از پرکارترین
و پر تحرک ترین اعضای مرکزیت چریکهای فدائی خلق
ایران. در چهلمین سالگرد شهادتش گرامی باد!**

اشرف دهقانی



"رفیق جعفری در تمام طول خدمات سازمانیش نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاشهای او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود.

رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنجهای بیکران توده ها را می دید چگونه متقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانیها و عوامل ایجاد کننده آن سراپای وجودش را فرا میگرفت.

رفیق جعفری از عشق عمیقی نسبت به وظیفه انقلابیش و نسبت به رفقای همرزمش برخوردار بود. تمام رفقای که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیروئی به آنها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقا را به فعالیتها و تلاشهای بیکر رهنمون شود.

رفیق جعفری در روزهای دشوار سازمان، در شرایطی که ما زیر ضربات پیاپی و سنگین دشمن فرار می گرفتیم با مغزی سرد و قلبی گرم و روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال میکرد و در جهت ترمیم ضایعات و بازسازی نیروها و امکانات سازمان تلاش می نمود. او در بدترین لحظات زندگی انقلابیش نیز مانند کوه پایدار بود و همچنان مسرور و سرفراز در راه بزرگی که سازمانش آغاز کرده بود نبرد می کرد."

سازمان " به منابه یک پراتیسین برجسته انقلابی درخشید و با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش به سزائی ایفاء کرد". در پایان این زندگی نامه رفیق حمید نوشته است: "پروسه انقلاب نوین ایران علیرغم تمام تلفاتی که می دهد همچنان در حال بالندگی و گسترش است و حتی ضرباتی سنگین و دردناک همچون شهادت رفیق کبیری چون علی اکبر جعفری مانعی جدی بر سر رشد آن ایجاد نخواهد کرد." (۱)

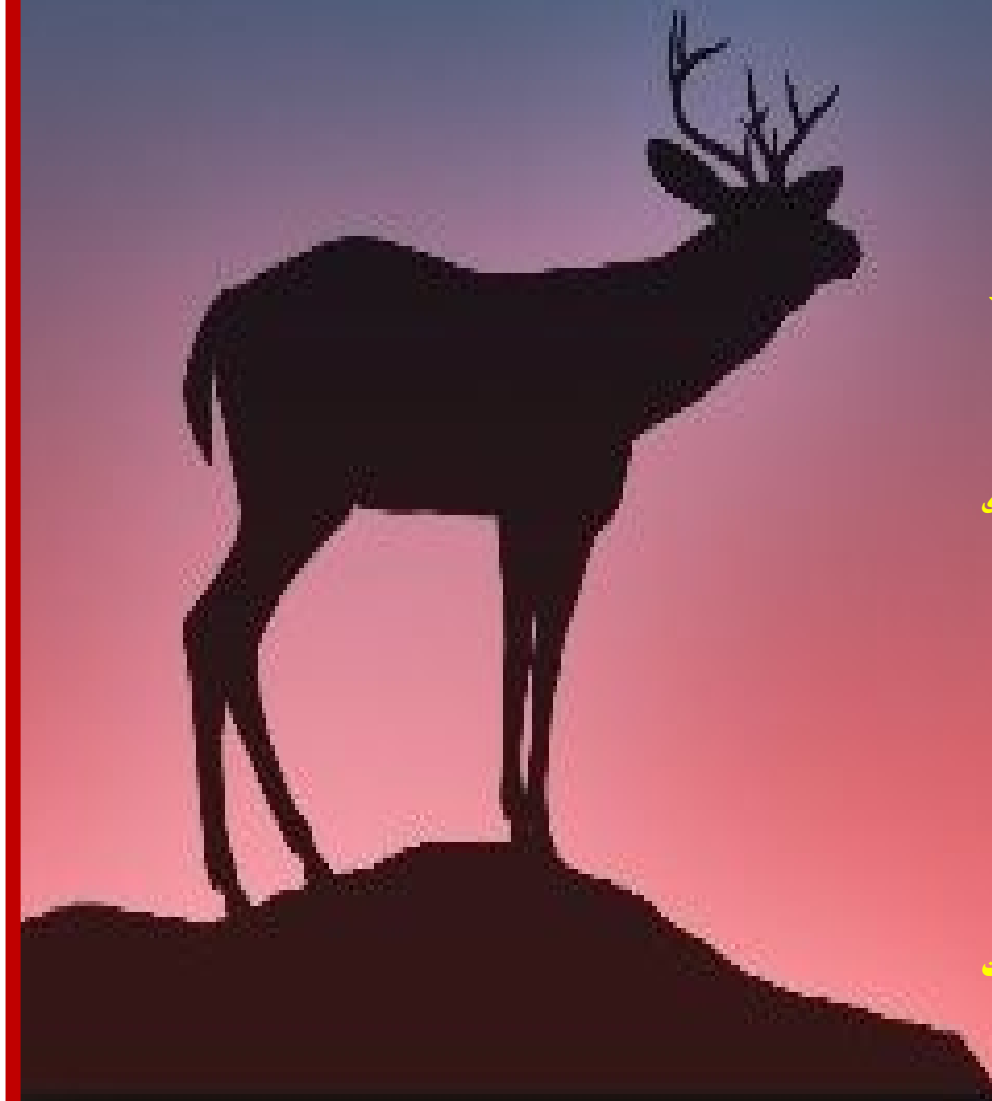
اینها سخنانی است که رفیق حمید اشرف پس از شهادت رفیق جعفری در اردیبهشت ۱۳۵۴ در نبرد خلق شماره ۶ نوشته است و بیانگر چکیده ای از درک و نظر او در مورد همرزم بی همتای خود، رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری می باشد. در مورد رفیقی که در شرایط بسیار دشوار مبارزاتی سالهای ۵۰ تا ۵۲ در جریان پیکار مشترک علیه دشمن با وی در همه افت و خیزهای سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشت و تجارب تلخ و شیرین زندگی دلیرانه چریکی را با وی سهیم بود. همچنین رفیق حمید در همان شماره نشریه نبرد خلق می نویسد که رفیق جعفری در موقعیت عضو از مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و یکی از مسئولین اصلی

"تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخ بر افروختن مشعل فروزان انقلاب در شبهای ظلمانی خلق، تاریخ شکست افسانه قدر قدرتی دشمن، تاریخ دمیدن روحیه تعرضی در خلق و بر افراشتن پرچم

به خاطره گوزنی که زاده "جنگل حماسه" بود و با خون زلال خود جنگلی پر از گوزنهای "درخت افاقیا" آفرید...!

"شعر گوزن"

با پویه اش، ظرافت و ناز و نوا در او
با چشمهای مشکى گیرایش
با شاخهای افشانش، پر پیچ
با گردنش کشیده و گستاخ
من دوست دارم او را
او را، که شوخ و آزاد
اما همیشه، مضطرب و چشم و گوش باز
بر تپه ها و دامنه ها پر سه می زند
و در پسین هر عطش گرم
بر آب سرد دورترین آبشارها
آغوش می فشارد
- آنجا که ای بسا، پس هر سنگ و بوته ای
دستی به ماشه ای ست
آزاد و بیمناک و گریزان و خودنما
مجموعه وجود گوزن
ترکیب بی شگرفی ست
نیمی از آن حماسه و نیمی از آن فنا
شعر گوزن، شعر درخت افاقیاست
در حالت گریز و ستیزش با باد
و در همان حال
وسواس انتشارش در دل
شعر گوزن
شعر هراس ها و هوس های کودکی ست
در مرز لاله زاری ممنوع.
مشتون (یدالله امینی)



انقلابی چریکهای فدائی خلق نداشتند؛ و امروز بیش از پیش آشکار شده است که آنها برای پنهان کردن این واقعیت از دید توده ها و اعضای صدیق و هواداران سازمان در حالی که ادعا می کردند که گویا پیرو نظرات رفیق جزنی می باشند نام و اعتبار انقلابی این رفیق که در زندان در یک توطئه ضد انقلابی توسط ساواک به شهادت رسیده بود را به وسیله ای برای حمله به چریکهای فدائی خلق واقعی و توجیه اعمال سازشکارانه خود با رژیم جمهوری اسلامی قرار دادند. در این مسیر بود که نه تنها تنوریسین ها و بنیانگذاران و رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق در پرتو تبلیغات غیرواقعی و گزاف آنها در مورد رفیق جزنی به حاشیه رانده شدند بلکه رفقای برجسته ای نیز که

خلق ایفاء کرده است. به دیگر سخن، وجود رفیق توانمندی چون او نقشی حیاتی در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از سال پنجاه به بعد (تا لحظه شهادتش دوم اردیبهشت ۱۳۵۴) داشت. اینها واقعیاتی انکار ناپذیر می باشند. اما واقعیت دیگر آن است که ارزش، اهمیت و مقام راستین این رفیق برای جنبش کمونیستی ایران شناخته نشده و وی تا کنون به گونه ای که باید و شایسته کمونیست فدائی کبیری چون اوست، به جنبش معرفی نشده است.

همه می دانند که بعد از قیام بهمین سکان سازمان در دست کسانی قرار گرفت (باند فرخ نگهدار) که هیچگونه اعتقادی به تنوری، خط مشی، فرهنگ و سنت های

مبارزه بر فراز یکی از سیاهترین دوران های تاریخی میهن ماست. در این دوران بود که انقلابی ترین فرزندان خلق قدم به صحنه مبارزه گذاشتند و با جانباریها و فداکاریهای بی نظیر خویش حماسه های خونین آفریدند که از صلابتشان عجز دشمن درمقابل چشم همگان آشکار گشت، نور امید و ایمان بر دلها مستولی گردید و راه مبارزه خلق گشوده شد. " (۲) رفیق کبیر، فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همین فرزندان انقلابی خلق و ستاره درخشانی از میان چریکهای فدائی خلق ایران بود؛ رفیقی که با مسئولیت پذیریش، با فداکاری های بی دریغش، با کاردانی هایش و با برخورداری از خصال برجسته کمونیستی اش نقشی بسیار مهم و ارزنده در تاریخ پر افتخار چریکهای فدائی

در بازسازی ضربه های سنگین سال ۱۳۵۰ و همچنین در تداوم کار مبارزاتی سازمان نقش انقلابی مهم و حیاتی و قابل تقدیری ایفاء کرده بودند ناشناخته مانده و حتی در میان هواداران سازمان نیز به عنوان نام های برجسته مطرح نشدند.

به واقع، اگر به دلیل سلطه اختناق مجد رضا شاهی در آن زمان که رفیق جعفری و چریکهای جان بر کف دیگر در راه تحقق آرمانهای طبقه کارگر مبارزه می کردند امکان آن نبود که کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران تک تک این انقلابیون و به خصوص کادرهای برجسته و رهبران خود را بشناسند، در شرایط بعد از قیام بهمین و توده ای و علنی شدن مبارزات نیز با توجه به سلطه اپورتونیسیم در سازمان چریکهای فدائی خلق این محرومیت تداوم یافت.

در شرایط کار علنی بعد از قیام بهمین، توده های قدرشناس ایران هر جا که فرصت می یافتند به تجلیل از فرزندان انقلابی خود می پرداختند و مراسم های بزرگداشت از شهدای خلق و از جمله شهدای چریکهای فدائی خلق در اقصی نقاط ایران بر پا می شد، اما کسانی که تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق را به دست داشتند در همه جا در تظاهرات های علنی و توده ای و در صدها مراسمی که به مناسبت های مختلف در اقصی نقاط ایران بر پا می شد آگاهانه و با اصرار تمام به تبلیغ صرف در مورد رفیق جزئی پرداخته و این رفیق را که در جایگاه خود یک رفیق انقلابی بود ولی قبل از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نه اطلاعی از وجود چنین جریان مسلح انقلابی و چگونگی شکل گیری آن داشت و نه به نظرات و تئوری این تشکل سیاسی- نظامی نوپا واقف بود و اساساً به جریان سیاسی ای تعلق داشت که سه سال قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق از هم پاشیده شده بود، برای هواداران جوان و نوجوان و توده های شرکت کننده در آن تظاهرات و مراسم ها به نادرست به عنوان تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق معرفی می نمودند. (۲) رفیق جزئی همه و شهدای چریکهای فدائی خلق هیچ، این روش اساسی تبلیغات کسانی بود که بعد از قیام بهمین تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به دست گرفته و تحت این نام فعالیت می کردند. البته از میان شهدای خود چریکهای فدائی خلق ایران روی یک رفیق تمرکز داشتند که چهره شناخته شده برای توده های مبارز ایران به شمار می رفت. این رفیق همانا رفیق کبیر حمید اشرف بود، رفیقی که از همان آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه، رژیم شاه برای دستگیری او در کنار هشت انقلابی فدائی دیگر صد هزار تومان جایزه تعیین کرده بود. (۴) این رفیق البته نیاز به معرفی نداشت و منحرفین از نام او نیز برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کردند. رفیق حمید چریک فدائی خلقی بود که به مدت بیش از پنج سال حسرت دستگیری

در شرایط حضور وسیع توده ها در صحنه مبارزه و در پاسخ به اشتیاق آنان برای شناخت تئوریسین ها و پراتیسین ها و رفقانی که در برپائی و تداوم سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نقش مهم و برجسته ای داشتند، از طرف دست اندرکاران سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران نه تنها اطلاعات نادرست در اختیار توده ها و هواداران سازمان قرار داده شد بلکه آنجا هم که باند فرخ نگهدار و مؤبدینش از رفیق کبیر حمید اشرف یاد می کردند با اضافه کردن القابی به نام این رفیق نظیر "رهبر بلامنازع"، به لاپوشانی دیگر چهره های برجسته چریکهای فدائی خلق پرداخته و چهره واقعی آنها را تحت الشعاع رفیق حمید اشرف قرار داده و به حاشیه راندند- امری که تا به امروز نیز توسط آنان چه به اکثریت و چه به بخش اقلیت آن سازمان وابسته باشند تکرار می شود.

خود را بر دل دشمن گذاشته و پس از سالها فعالیت انقلابی پیگیر در شرایط بسیار سخت و دشوار، در یک درگیری حماسی بی نظیر همراه با رفقای همراهِش ضمن به هلاکت رساندن شماری از مزدوران دشمن در خون غلطیده و به شهادت رسیده بود، رفیق پر آوازه ای که زندگی اش چنان با زندگی سازمان چریکهای فدائی خلق در هم آمیخته بود که روزنامه هائی که خبر درگیری وی و رفقای همراهِش را درج کرده بودند ۹ بار در سراسر کشور تجدید چاپ شد.

بنابراین در شرایط حضور وسیع توده ها در صحنه مبارزه و در پاسخ به اشتیاق آنان برای شناخت تئوریسین ها و پراتیسین ها و رفقانی که در برپائی و تداوم سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نقش مهم و برجسته ای داشتند، از طرف دست اندرکاران سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران (بعد از قیام بهمین ۵۷) نه تنها اطلاعات نادرست در اختیار توده ها و هواداران سازمان قرار داده شد بلکه آنجا هم که باند فرخ نگهدار و همراهِان و مؤبدینش از رفیق کبیر حمید اشرف یاد می کردند با اضافه کردن القابی به نام این رفیق نظیر "رهبر بلامنازع"، به لاپوشانی دیگر چهره های برجسته چریکهای فدائی خلق پرداخته و چهره واقعی آنها را تحت الشعاع رفیق حمید اشرف قرار داده و به حاشیه راندند- امری که تا به امروز نیز توسط آنان چه به اکثریت و چه به بخش اقلیت آن سازمان وابسته باشند تکرار می شود. به این نکته هم باید اشاره کرد که آنها با تعریف و تمجیدهای بورژوائی و بی مقدارشان از رفیق کبیر حمید اشرف و رهبر بلامنازع خواندن او نه این که مقام والاّی به او داده باشند بلکه به واقع تصور فرمان ده و فرمانروائی که دیگران تحت فرمان و تبعیت وی بوده اند را به وجود می آوردند. گفتنی است که دشمن و قلم به دستانی که تحت رژیم جمهوری اسلامی در خدمت دشمن می نویسند نیز با تلقی "رئیس" از

رفیق حمید اشرف سعی می کنند او را به عنوان یک دیکتاتور که در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشته به دیگران بشناسانند. این قلم به مزدان درست با چنین تلقی از رفیق حمید اشرف، رفیق فریدون جعفری را هم "معاون" او معرفی می کنند که خود البته بیانگر درک حفیانه و بورژوائی آنان از روابط بین انقلابیون در سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق و بیگانگی آنها با مناسبات رفیقانه و کمونیستی ای می باشد که در زمان حیات این رفقا در درون سازمان ما برقرار بود. (۵)

با توجه به تبلیغات جهت دار دارو دسته یاد شده بود که سیل جوانان و نوجوانانی که در دوره رشد مبارزات انقلابی در جامعه به پشتیبانی از چریکهای فدائی خلق برخاسته بودند نه امکان آن را یافتند که با چهره پیشاهنگان واقعی خود که راه را بر آنها گشوده بودند آشنا شوند و نه توانستند چهره های برجسته ای از چریکهای فدائی خلق چون رفیق کبیر فریدون جعفری را بشناسند، رفقانی که راه را به بهای رنجهای فراوان با درایت و کاردانی و با خون خود ادامه داده و تداوم گر سنت ها و فرهنگ کمونیستی فدائی در جامعه تحت سلطه ما شدند. رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همان رفقانی است که واقعیت وجود و خدماتش به سازمان در جهت رشد و تعالی آن، در فضای مسموم دست ساز باند فرخ نگهدار و شرکاء ناشناخته ماند. به واقع، میوه های پر طراوت هویت، زندگی و تلاشهای درخشان رفیق جعفری در راه کارگران و زحمتکشان در طوفان حوادث توسط اپورتونیستهای متعفن به غارت رفت و وضعی پیش آمد که او امروز هم به عنوان یکی از گردانندگان اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در یک دوره سازندگی از حیات سازمان ما، کمابیش چهره گمنامی است.

درست در آغاز سال پنجاه بود که نام "چریکهای فدائی خلق" اولین بار به عنوان یک تشکل کمونیستی سیاسی- نظامی با صدور ۱۳ اعلامیه به جنبش اعلام شد. بدنه اصلی این تشکل را گروهی تشکیل می داد که امروز از آن به عنوان گروه رفیق احمدزاده نام برده می شود. در این زمان پنج تن از رفقای باقیمانده از انقلابیون دلیر جنگل نیز که پیش از این در ارتباط با رزمندگان سپاهکل در شهر فعالیت می کردند به این گروه پیوسته بودند (رفقا حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیرو نذیری، مجد صفاری آشتیانی، منوچهر بهائی پور). بنابراین "چریکهای فدائی خلق" نه فقط نماینده همه دستاوردهای مبارزاتی گروه رفیق احمد زاده در طی چهار سال فعالیت های نظری و عملی بود

بلکه دستاوردهای گروه جنگل را نیز با خود داشت و به این معنا نیز چریکهای فدائی خلق حاصل ادغام دو گروه یاد شده بود.

رفیق جعفری که بلافاصله پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق از طریق رفیق چنگیز قبادی در ارتباط با این سازمان فرار گرفته و در تابستان سال پنجاه زندگی مخفی و حرفه ای خود را آغاز کرده بود چریک فدائی خلقی بود که در عمر نسبتاً طولانی زندگی چریکی اش تا زمانی که زنده بود عملاً وجودش نقشی **سیاسی** در حفظ، رشد و تعالی سازمان داشت. او که از سال ۱۳۵۱، پس از شهادت رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری عضو مرکزیت سازمان شده بود، پس از شهادت رفیق کبیر حسن نوری (یکی دیگر از اعضای مرکزیت) مسئولیت های او را نیز به دوش گرفت و از آن زمان به بعد (دیمه سال ۱۳۵۲) به واقع گرداننده دو سوم از امورات تشکیلات تا زمان شهادت اش بود. بر این مبنای **شرح زندگی مبارزاتی و فعالیت های عملی رفیق جعفری، خود توضیح گر بخش مهم و وسیعی از تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که در صورتی که از آنها اطلاع دقیقی وجود می داشت می توانست تاریخ سازمان را از مقطع سال پنجاه تا زمان شهادت این رفیق در دوم اردیبهشت ۱۳۵۴ با جزئیات هر چه بیشتری در اختیار دیگران قرار دهد.**

برای شناخت اولیه از رفیق جعفری اجازه دهید به سال ۱۳۵۰ برگردیم. به " سال جنبش / سال چریک های فدایی خلق / و طول مبارزه مسلحانه". به سال آنان که " به نابودی ستم برخاستند / چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند".

سال پنجاه، سالی است که بهترین فرزندان کمونیست خلق ایران در قامت انقلابیون جان برکفی چون رفیق فریدون جعفری، دست اندر کار تثبیت یک تشکل سیاسی- نظامی در جامعه بودند، دست اندر کار تثبیت تشکلی که در سال ۵۷ به عنوان سازمان "پر افتخار" چریکهای فدائی خلق ایران به امید میلیون ها تن از کارگران و زحمتکشان و خلقهای ستمدیده ایران تبدیل شد؛ و به آنجا رسید که با قدرت این توده ها و تحت حمایت آنها نامش در تاریخ به مثابه بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه ثبت گردید.

سال پنجاه، سال انجام عملیات متهورانه مسلحانه علیه دشمن، سال ایراد خطابه های انقلابی در مراکز ستم (اشاره به سخنرانی رفیق پویان برای کارمندان بانک در صحنه عملیات مصادره بانک آیزنهاور)، سال جنگ و گریز و شلیک اولین گلوله های خشم خلق بر قلب دشمن در خیابانهای شهر و خانه های محاصره شده بود. سال مقاومت های افسانه ای در زیر شکنجه هائی بود که تا قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق در ایران به آن شدت

رفیق جعفری که بلافاصله پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق از طریق رفیق چنگیز قبادی در ارتباط با این سازمان فرار گرفته و در تابستان سال پنجاه زندگی مخفی و حرفه ای خود را آغاز کرده بود چریک فدائی خلقی بود که در عمر نسبتاً طولانی زندگی چریکی اش تا زمانی که زنده بود عملاً وجودش نقشی **سیاسی در حفظ، رشد و تعالی سازمان داشت. او که از سال ۱۳۵۱، پس از شهادت رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری عضو مرکزیت سازمان شده بود، پس از شهادت رفیق کبیر حسن نوری (یکی دیگر از اعضای مرکزیت) مسئولیت های او را نیز به دوش گرفت و از آن زمان به بعد (دیمه سال ۱۳۵۲) به واقع گرداننده دو سوم از امورات تشکیلات تا زمان شهادت اش بود.**

سابقه نداشت، سال اعدام سروهای ایستاده بر روی پاهای ایمان به پیروزی "راه" بود، سروهای ایستاده ای که با سرود "چریکهای فدائی خلق" (۶) بر لب به سوی "میدان چیتگر" می رفتند و "چون تیرهای آذرخش / فصلی از بیداری در آسمان خلق رسم" می کردند و... و... آری سخن از سال پنجاه است، "سال تندر / سالی که در آن چیزی شکسته شد / چیزی جوانه زد".

سالی "خون و گلوله سالی که شکست و پیروزی شادی و اندوه چون دو رشته روشن و تیره به هم بافته شده بود.

سالی که بغض لبخند را در چهره ها ویران می کرد و به ناگاه بر ویرانه های لبخند هیجان و شادی جوانه می زد. سالی که زنگ بزرگ خون به صدا درآمد و توفان شکوفه داد".

(همه قطعات درج شده در گیومه در بالا از شعر "کارنامه خون" برگرفته شده که با زیبایی، فضای انقلابی و حوادث آن سال آغاز شکوفائی روزگاری نو در جامعه ایران را ترسیم کرده است. این شعر در زندان در بطن حوادث پر شور و سازنده آن روزها سروده شده است).

اما سال پنجاه برای خود چریکهای فدائی خلق، برای آنان که دست اندر کار سازندگی و برپائی دوره نوینی در تاریخ مبارزاتی توده های تحت ستم ایران بودند، چهره دیگری هم داشت. آنها در مبارزه با دشمن و در جهت رشد و اعتلای تشکل نوپای خود، سال بسیار دشواری را از سر می گذراندند. در این سال ضربه های ساواک به طور پی در پی بر پیکر سازمان وارد می آمد و حمله رژیم به چریکها با شدت و وسعت هر چه بیشتری جریان داشت. (۷) در این سال بود که از رفقای بنیانگذار چریکهای فدائی خلق (رفقا مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی) گرفته تا رفقای با قابلیت های تئوریک و یا عملی چشمگیر چون رفقا

علیرضا نابدل و بهروز دهقانی تا بهمن آژنگ، حمید توکلی، مهدی سوالونی، غلامرضا گلوی، سعید آریان، حاجیان سه پله، مجید احمدزاده، مهرنوش ابراهیمی و... همگی یا دستگیر و در چنگال خونین رژیم شاه قرار گرفته و در خون غلطانده شدند و یا طی درگیری مسلحانه با مأموران مسلح رژیم شاه به شهادت رسیدند. تا مهر ماه آن سال که رفقا سیروس سپهری و شاهرخ هدایتی در زیر شکنجه جان سپردند و چریکهای فدائی خلق چنگیز قبادی، مجد علی سالمی و سید نوزادی در درگیری با نیروهای مسلح شاه شهید شدند، تهاجم سیستماتیک دشمن همچنان ادامه داشت.

پس از فروکش ضربه های ساواک در مهر ماه، از همه چریکهای فدائی خلق تنها هشت تن باقی ماندند. رفیق جعفری یکی از آنها بود. رفقای دیگر عبارت بودند از حسن نوری، عباس جمشیدی رودباری، حمید اشرف، احمد ذبیرم، مجد صفاری آشتیانی، فرخ سپهری و شیرین معاضد. اینها نیروهای اصلی بودند که برخی از آنها چون رفیق جعفری با مبارزینی نیز در خارج از تشکیلات ارتباط داشتند. در این زمان حفظ تشکل نوپای چریکهای فدائی خلق بر عهده این هشت تن قرار گرفته بود و این چریکهای فدائی خلق در شرایطی می بایست به وظیفه خود عمل نموده و این بار سنگین را در جاده پر فراز و نشیب به سوی مقصد می بردند که شاه و گردانندگان رژیمش با همه توان در تعقیب آنها بوده و در مواجهه با چریکهای فدائی خلق چنان احساس خطر می کردند که شرط بقای خود را در نابودی آنها می دیدند، در نابودی جوانانی که نه فقط در شیوه مبارزه بلکه در قاطعیت و برخورداری از روحیه تهاجمی و فرهنگ مقاومت تا پای جان نظیرشان دیده نشده بود. در چنین شرایطی بدون وجود و تلاش های خستگی ناپذیر آن رفقا و نقش آفرینی رفیقی چون فریدون جعفری که به قول رفیق حمید اشرف همواره با روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال میکرد، سازمان چریکهای فدائی خلق در آن شرایط حساس تاریخی نمی توانست از آزمون تاریخ به گونه ای که دیدیم سرفراز بیرون آید.

بعد از سالهای طولانی سیطره سکوت قبرستانی بر جامعه ایران، در شرایطی که مطلقاً هیچ گروه و هیچ جریان سیاسی با توجه به شدت دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه نتوانسته بود خود را در مقابل رژیم شاه قرار دهد و پلیس مخفی رژیم نتوانسته بود هر شبکه روابط و یا گروه سیاسی ای که به وجود می آمد را در همان نطفه متلاشی کرده و نابود سازد- تا آنجا که برای سالها حتی یک اپوزیسیون غیر جدی هم در برابر رژیم شاه قرار نداشت- ناگهان یک تشکل انقلابی با جوانانی که خود را چریک و فدائی خلق می نامیدند در مقابل

رژیم شاه شاهان، دیکتاتور "قدرت" قد علم کرده بودند. حال جوانانی در مقابل او قرار داشتند که می گفتند در جامعه دیکتاتور زده ایران "اعلان جنگ خود جنگ است" (۸) و می گفتند برای نقب زدن به قدرت نوده ها و به میدان آوردن نیروی نوده ها به عنوان تعیین کننده سرنوشت نبرد با دشمن جهت سرنگونی رژیم شاه و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در ایران، تنها راه مبارزه مسلحانه است (نقل به معنی از کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک). رژیم می دید که این جوانان، با رشادت و شجاعت تمام سلاح به دست گرفته و برای گشودن راه مبارزه مسلحانه توده ای در جامعه از جان خود ماهه گذاشته و توفانی بر پا کرده اند که جامعه را تکان داده است. لذا در سال ۵۰،

ساواک و دیگر ارگان های سرکوبگر هشیارتر از هر وقت دیگر و با وسایل ضد انقلابی به مراتب برنده تر و با وحشی گری تمام به مقابله با چریکها برخاسته بودند. بنابراین می توان تصور کرد که این هشت تن باقیمانده از نیروی چریکهای فدائی خلق از چه عزمی آهنین و از چه ایمانی سترگ به پیروزی راهی که در پیش گرفته بودند برخوردار بودند که علیرغم همه دشواری های شرایط جز به انجام رسالتی که بر دوش داشتند نمی اندیشیدند. رفیق عباس جمشیدی رودباری که علاوه بر برخورداری از قابلیت های عملی، یک تیپ تئوریک بود و بیانیه های سازمان در این دوره توسط او نوشته می شد مطرح کرده است که: "آگاهی هر آینه با صداقت توأم شود منبع ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد". به واقع این رفقا هم دارای صداقت و صمیمیت بیکران با توده خویش بودند و هم با وجود کتاب های ارزشمند مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک (۹) و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء از یک پشتوانه تئوریک قوی برخوردار بودند- که مشعل آگاهی نسبت به مسیری که می پایست پیموده شود را پیشاپیش در اختیار آنان قرار داده بود. اینها بودند منشاء ایمان سترگ این چریکهای فدائی خلق، ایمان به پیروزی راه، ایمانی که آنها را با قدم های استوار به جلو می راند. رفیق جعفری یکی از پویندگان خستگی ناپذیر راه ظفرنمون چریکهای فدائی خلق بود که در آن شرایط در جهت ترمیم ضربه ها و بازسازی سازمان تلاش می نمود، رفیقی که "در بدترین لحظات زندگی انقلابیش نیز مانند کوه پایدار بود" و "مسرور و سرفراز" همه وجود خود را در خدمت پیشبرد اهداف سازمان قرار داده بود.

رفیق حمید اشرف در همان زندگی نامه مختصری که در نشریه نبرد خلق (شماره ۶) برای رفیق فریدون جعفری نوشته مطرح کرده است که "سال ۵۰، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی تجربگی یک مسأله عمومی بود، ولی کارهای عملی

بی نهایت زیادی باید صورت می گرفتند. مأموریت های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می شدند تا امر سازمان به پیش برود. در چنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او در ابتدای ورودش اجباراً به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد. دریغا که رفیق حمید در این نوشته معلوم نکرده است که آن مأموریت "خطرناک و مشکل" چه بود که در حالی که رفیق انجام دهنده آن را در یک قدمی مرگ قرار می داد ولی کاری بود که حتماً می پایست انجام می شد و رفیق جعفری با ایمان تزلزل ناپذیر خود برای انجام آن آگاهانه به پیشواز مرگ رفته بود. مسلم است که موفقیت در انجام آن مأموریت توسط رفیق جعفری در آن شرایط دشوار مشکلی را حل نموده و بر رشد و اعتلای تشکل چریکهای فدائی خلق تأثیر گذاشته است. در نوشته مزبور رفیق حمید ضمن ابراز حیرت و تعجب خود از این که آن مأموریت "نوعی ریسک اجباری" بود که رفیق جعفری کاملاً از عهده انجام آن برآمد تأکید می کند که رفیق جعفری مأموریتش را "دقیق، بی کم و کاست اجرا کرد و با موفقیت باز گشت." می توان دید که به راستی باید چه درجه ای از ایمان و آگاهی و چه دریایی از صداقت و شجاعت انقلابی در وجود رفیقی نظیر وی انباشته شده باشد که برای پیشبرد نیازهای سازمان پذیرای هر گونه خطری باشد. واقعیت این است که بدون فداکاریهای عظیم از آنچه رفیق علی اکبر جعفری یکی از سمبل های آن است، تشکل چریکهای فدایی خلق هرگز قادر به برداشتن آن گامهای تاریخی نمی شد.

(ادامه دارد)

زیر نویس ها:

۱) ای کاش این توصیف ها که عین واقعیت رفیق فریدون جعفری، این رفیق زحمتکشان و سمبل ایثار و بزرگواری در مبارزه کمونیستی را بیان می کنند با مثال های زنده ای هم همراه می شدند و از کارها و تأثیرات غیر قابل انکاری که این رفیق در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق داشت نیز نمونه هایی به دست داده می شد. این موضوع را من در اواخر سال ۵۴ وقتی زندگی نامه درج شده در نشریه نبردخلق شماره ۶ را خواندم و بسیار ناراحت و برآشفته بودم که عظیم رفیق جعفری به گونه ای که واقعاً بود در این زندگی نامه منعکس نشده است طی نامه ای به رفیق حمید اشرف که می دانستم نویسنده آن زندگی نامه است در میان گذاشتم. واقعیت این بود که چه برای خود رفیق حمید اشرف و چه برای من و همه رفقای که در درون سازمان با رفیق جعفری کار کرده بودیم همه آنچه رفیق حمید در مورد او نوشته قابل لمس بود و هر کدام از ما معنی واقعی و عملی توصیف های کلی رفیق حمید از او را در زندگی مبارزاتی سازمان کاملاً می توانستیم نشان دهیم. ولی برای خوانندگان نبرد

خلق این توصیف ها به نظر من می پایست با ارائه نمونه هایی همراه می شدند تا ارزش و اهمیت این رفیق برای آنها هم هر چه زنده تر و ملموس تر درک شود. در ضمن من در نامه ام به صورت انتقادی برای رفیق حمید اشرف نوشتم که حداقل می پایست اسم عملیاتی که رفیق جعفری در آنها شرکت داشت را بیان می کردی.

رفیق حمید اشرف در پاسخ نامه من که تاریخ آن اوایل سال ۵۵ بود نوشت که شرح کامل همه کارهای رفیق جعفری با توجه به این که وقت زیادی را می طلبد مقدور نبود. ولی او جمله ای را هم در نامه خود نوشته بود که در آن زمان برای من بسیار عجیب بود. در مورد این انتقاد من که چرا حداقل از عملیاتی که رفیق جعفری در آنها شرکت داشته اسم برده نشده، رفیق حمید اشرف نوشته بود: "رفقا می گویند که نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد". این جمله برای من که عمیقاً معتقد بودم (وهستم) که موجودیت افتخار آفرین چریکهای فدائی خلق در سایه انجام عملیات مسلحانه علیه دشمن بر اساس تئوری انقلابی خود حاصل گشته و اساساً سازمان چریکهای فدائی خلق را بدون اقدام به تبلیغ در مورد مبارزه مسلحانه نمی توانستیم در ذهن خود مسجم کنیم قابل هضم و درک نبود. این موضوع سالها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود تا اینکه بعدها مفهوم واقعی آن جمله را دریافتم. موضوع از این قرار بود که از اواخر سال ۱۳۵۳ به بعد پروسه ای در سازمان شروع شده و نظراتی مغایر با نظرات پایه ای چریکهای فدائی خلق به درون سازمان راه یافته بود و مبارزینی هم جدیداً به سازمان پیوسته بودند که حامل آن نظرات بودند، نظراتی که بدون درک نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه مورد نظر بنیانگذاران سازمان ما امر سیاسی را از امر نظامی جدا می کرد. به نظر می رسد که منظور رفیق حمید اشرف از آن "رفقا"، رفقای حامل آن نظری در سازمان بودند که در ارتباط با تز "پای دوم جنبش" رفیق جزینی، به نام این رفیق و تحت این پوشش، نظر بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق را با عنوان "نظامی گری" کنار زده و تبلیغ روی عملیات مسلحانه را نشانه ی به اسلحه بیشتر از کار سیاسی اهمیت دادن جلوه می داد.

۲) نقل از جزوه "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدائی خلق ایران".

۳) واقعیت این است که پس از شکست مبارزات مسالمت آمیز توده ها در اوایل دهه چهل ضرورت مبارزه مسلحانه خود را به شکل های مختلفی در جامعه نشان می داد. رفیق جزینی و رفقای همراهِش که در این مقطع به مثابه افرادی انقلابی در یک تشکل سیاسی فعالیت می کردند در نیمه اول دهه چهل این ضرورت را دریافتند. این رفقا اگر چه قادر به توضیح و تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران در تئوری نبودند و

با آغاز جنبش مسلحانه شکنجه در مورد انقلابیون وابسته به سازمان های چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران نیز شدت و ابعاد پیدا کرد که قبلاً سابقه نداشت، همانطور که مقاومتی که این انقلابیون در زیر شکنجه از خود نشان می دادند نیز افسانه ای و غیرقابل باور بود.

(۸) لنین در کتاب چه باید کرد در بخش "طبقه کارگر، مبارز پیشقدم در راه دموکراسی" نوشته است: "همانگونه که افشاگری های اقتصادی به منزله اعلان جنگ به صاحبان فابریک است، به همانگونه نیز افشاگریهای سیاسی اعلان جنگ به حکومت است." رفیق مسعود در کتاب خود ضمن مقایسه شرایط استبدادی که در روسیه حاکم بود با شرایط جامعه ایران که دیکتاتوری امپریالیستی بر آن سلطه دارد در حالی که آشکار می کند که تا چه حد روی تجربه انقلاب روسیه و آموزش های لنین تعمق و دقت داشته است، مطرح می کند که با در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با روسیه باید آموزش های چه باید کرد لنین را با تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران به کار گرفت. در ارتباط با جملاتی که در بالا از لنین نقل شد رفیق احمد زاده نوشته است:

(اگر در روسیه "افشاگری های سیاسی خود به خود یکی از وسایل توانای (تأکید از رفیق مسعود) متلاشی ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی و یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است" در اینجا در شرایط کنونی، تنها افشاگری سیاسی- نظامی، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسیله توانای "متلاشی ساختن رژیم" است. تنها عمل مسلحانه سیاسی- نظامی است که می تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد. اگر در روسیه " آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ می دهد تا شروع به جنگ نماید، هر چه پر جمعیت تر و مصمم تر باشد به همان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید" امروز در اینجا اعلان جنگ خود جنگ است، این دو جدائی ناپذیرند. اهمیت معنوی جنگ وابسته است به پیشرفت مادی آن. هر چه دشمن بیشتر ضربه بخورد، بیشتر متلاشی شود، نیروی سیاسی بیشتر رشد می کند، اهمیت معنوی آن، جاذبه توده ای آن، بیشتر می شود و این امر موجب تقویت مادی نیروی سیاسی- نظامی می شود.)

(۹) نام اولیه این کتاب عبارت بود از "تحلیلی از شرایط جامعه ایران- جنگ مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" که امروز در جنبش با نام "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" شناخته می شود.

رفیق جعفری به دلیل قابلیت های عملی چشمگیر و خصال برجسته کمونیستی اش شدیداً مورد علاقه و احترام رفقای بود که با وی کار کرده بودند. برای آنها رفیق جعفری یک چریک فدائی خلق برجسته ای بود که هر رفیقی آرزو داشت هر چه بیشتر از او بیاموزد. در واقع، در سازمانی که همه جان بر کف در نبرد با دشمن بودند و در این نبرد نابرابر هر کس جانش را فدای رفیقش می کرد آنچه اصلاً مطرح نبود نمره دادن به مسئولین و تعیین فرد اول و فرد دوم بود همین و بس.

(۶) چریکهای فدائی خلقی که در اسفند سال ۱۳۵۰ به سوی میدان چیتگر (محل اعدام این رفقا) می رفتند به طور دسته جمعی سرود چریکهای فدائی خلق را می خواندند. شعر این سرود توسط یکی از مبارزین زندان گفته شده بود و رفقا مسعود احمد زاده و علیرضا نابدل در زندان با کمی دستکاری در آن شعر بخشی از آهنگ "شهرزاد" (آنها این آهنگ را از حفظ بودند و به خصوص رفیق نابدل در سلول انفرادی شهربانی با مورش آن را برای رفیق زندانی در سلول بغلی خود روی دیوار می نواخت) را بر روی آن تنظیم کردند. در اواخر سال ۱۳۵۲ رفیق حمید اشرف این سرود را به یاد رفیق مسعود احمد زاده و دیگر رفقای اعدام شده در میدان چیتگر با ذکر این جمله که "این سرود را رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و رفقای همراه او موقع رفتن به صحنه اعدام، می خواندند." در نواری خواند. البته امروز فقط خود سرود با صدای این رفیق در جنبش وجود دارد. همانطور که قبلاً در نوشته ای تحت عنوان "ملاحظاتی در باره یک سند تاریخی" ذکر کرده بودم نوار مورد بحث در اواخر سال ۱۳۵۲ در خاورمیانه به دست ما رسید. من سالها این نوار را حفظ کرده و در دوره انقلابی سال ۵۷ به منظور انتشار وسیع اش در جنبش آن را به رفیق سعید سلطانپور دادم. رفیق حمید در اول هر یک از سرودها دو سه جمله نیز در رابطه با آن سرود صحبت کرده بود ولی به دلیل اشتباه رفیقی بیشتر صحبت های رفیق حمید اشرف در آن نوار یا کاملاً پاک و یا بریده بریده شده بودند. موقع پخش وسیع این نوار در جنبش در سال ۱۳۵۷ همه آن صحبت ها حذف شده اند.

(۷) علت اصلی ضربه های سال ۵۰ را می توان در دو عامل که اجتناب ناپذیر هم بودند جستجو کرد. یکی این که رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق از روابط علنی و از یک تشکیلات سیاسی به تشکیلی منتقل شده بودند که به تازگی شکل سیاسی- نظامی پیدا کرده بود. در نتیجه رد یابی و دستگیری آنها برای ساواک آسان تر بود. ثانیاً بی تجربگی و عدم شناخت کافی از عملکرد دشمن در شکنجه گاه ها را می توان مطرح کرد که باعث عدم تخلیه به موقع خانه ها، رفتن بر سر قرارهای لو رفته و غیره می شد. البته

به واقع تئوری جامعی نداشتند ولی با هر درکی صادقانه برای پاسخ به این ضرورت دست به کار شدند، اما آنها هنوز دست به عملی زده به دلیل نفوذ ساواک در تشکل خود دستگیر گردیدند (دیماه سال ۱۳۴۶). در نتیجه در بررسی تاریخی شرایط ایران قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق، گروه رفیق جزئی علیرغم همه مزیت هایش نسبت به گروه های دیگر در اوایل دهه چهل، در ردیف گروه هائی قرار می گیرد که هرگز نتوانستند از حاشیه به متن آمده و همچون چریکهای فدائی خلق تأثیر گذار در متن جامعه باشند. از این روست که رفیق جزئی را تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران خواندن تحریف آشکار تاریخ است.

(۴) در ۱۴ فروردین سال ۵۰، یک روز پس از آن که رفقای گروه احمد زاده کلانتری قلهک را به منظور به دست آوردن اسلحه مورد حمله قرار داده بودند پرویز ثابتی، مقام امنیتی رژیم شاه، مصاحبه ای ترتیب داد که از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه های دیگر پخش شد. ثابتی در این مصاحبه عمدتاً روی واقعه سیاهکل متمرکز شد؛ و در کل به رجز خوانی در باره قدرت ساواک پرداخته و از سرکوب و نابودی چریکها سخن گفت. سه روز بعد از این سخنرانی، در ۱۷ فروردین ماه عکس پنج تن از رفقای ما در مطبوعات رژیم به عنوان خرابکار منتشر شد، و چند روز بعد در ۲۰ فروردین ماه تعداد این عکس ها به ۹ نفر افزایش یافت. این ۹ رفیق عبارت بودند از رفقا: امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاحی، منوچهر بهائی پور، رحمت اله پیرو نذیری، مجد صفاری آشتیانی، احمد ذبیرم و حمید اشرف. رژیم شاه برای دستگیری این رفقا از مردم استمداد طلبید و در ازای معرفی هر یک از این رفقا صد هزار تومان جایزه تعیین کرد.

(۵) تلقی از رفیق حمید اشرف به عنوان رئیس و رفیق جعفری به عنوان معاون او در ادبیات کسانی که با چسباندن خود (چون قارچ های انگلی) به سازمان چریکهای فدائی خلق، اسم و رسمی (هر چند اسم و رسمی به زشتی) برای خود دست و پا کرده اند نیز دیده می شود. اینان البته با همان بیگانگی نسبت به روابط کمونیستی حاکم بر سازمان ما در زمانی که این دو رفیق از مسئولین آن بودند از واژه های "نفر اول" و "نفر دوم" استفاده می کنند. معلوم نیست به معیار آنها برای "شخص اول" و دوم خواندن این رفقا چیست، اما تا آنجا که تجربه من در ارتباط با مناسبات درونی سازمان چریکهای فدائی خلق چه قبل از تشکیل این سازمان و چه بعد از آن در سالهایی که در درون آن فعالیت کرده ام نشان می دهد چنین تقسیم بندی برای هیچ رفیقی مطرح نبود بلکه رفقا با قابلیت های تئوریک و عملی خود و با وظایف و مسئولیت های مبارزاتی شان که مسلماً متفاوت از یکدیگر بود شناخته می شدند.

تخطئه رفیق جزنی، "به عبارت دیگر"!



در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴ (۵ می ۲۰۱۵) تلویزیون بی بی سی از یکی از برنامه های خود به نام "به عبارت دیگر" بحثی را در مورد رفیق بیژن جزنی با حضور همسر سابق وی، خانم میهن قریشی پیش برد. همه انسانهای هشیار و آگاه می دانند که این رسانه همچون دیگر رسانه های امپریالیستی جز مسموم کردن اذهان و کور کردن آگاهی آنان از طریق تحریف واقعیت ها هدفی دیگری را تعقیب نمی کند. این واقعیت در مورد برنامه آن روز نیز صادق بود. اما بینیم که بی بی سی در این برنامه هدف خود را چگونه از طریق خانم قریشی پیش برد.

پیشاپیش باید اشاره شود که گفتگو حول تحریف واقعیت چریکهای فدائی خلق و کل جنبش مسلحانه در دهه پنجاه می چرخید. اما نکته بسیار چشمگیر و قابل تأمل در این برنامه آن بود که هدف فوق این بار از طریق تخطئه شخصیت انقلابی رفیق بیژن جزنی و تقلیل واقعیت وجود او از یک مبارز مدافع جنبش مسلحانه که خونش نیز در همین رابطه توسط دژخیمان ساواک بر زمین ریخته شد به یک فرد ترسو و مخالف مبارزه مسلحانه پیش برده شد.

بسیاری می دانند که خانم قریشی در شرایط نسبتاً آزاد پس از قیام بهمن و در اوج روی آوری توده ها به سوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به عنوان همسر رفیق جزنی با نام میهن جزنی در میتینگ های این سازمان شرکت می کرد. در این شرایط که داشتن هرگونه ارتباط با جنبش مسلحانه در سالهای پرشور و انقلابی دهه پنجاه چنان مایه افتخار بود که حتی دست اندر کاران جمهوری اسلامی هم با داستانسرای هائی متقلبانه خود را به جنبش مسلحانه مربوط می کردند، او نیز داستانهائی از خود به هواداران شرکت کننده در آن میتینگ ها تحویل می داد. از جمله این که گویا در دوره شاه در ارتباط با چریکهای فدائی خلق قرار داشته و سیانور زیر لب بر سر قرارها می رفته است. در آن ایام که نام و عکس رفیق بیژن جزنی نه فقط

به عنوان مدافع جنبش مسلحانه بلکه حتی به نادرست به عنوان فردی در رأس چریکهای فدائی خلق به طور وسیع تبلیغ می شد، وی به عنوان "رفیق" میهن جزنی برو بیای زیادی داشت. در این دوره سرودی هم ساخته شد که با ندای "بگو به میهن که خون بیژن... به گوش مردم بی اطلاع و گاه خوش باور رسانده شد (البته امروز که آن جو و شرایط تغییر کرده است می شود مدعی شد که منظور از "میهن" در آن سرود یک مفهوم عام بوده است یعنی وطن! ولی حداقل هواداران سازمان در آن زمان می دانند که با آن واژه سعی شده بود دو مفهوم خاص و عام توأمان القاء شود. این سرود نام زیبای "پرنیان شفق" را روی خود دارد).

امروز دیگر آن دوران گذشته است و مرتجعین رنگارنگ به هر ترتیب در جهت بی اعتبار کردن جنبش مسلحانه و به خصوص بی ثمر نشان دادن مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه شدیداً و وسیعاً تلاش کرده و برای این منظور می کوشند چهره انقلابیون مرتبط با این جنبش را تخطئه و خدشه دار سازند. در چنین اوضاعی است که خانم میهن قریشی را در پشت تلویزیون بی بی سی می بینیم که البته همچون سابق با عنوان میهن جزنی، همسر بیژن جزنی به بینندگان معرفی می شود. بنا به تجربه از این دست از برنامه های بی بی سی می شد حدس زد که اینبار هم قرار است با تکیه بر نام رفیق بیژن جزنی و شهادت او در زندان خط انقلابی و هویت واقعی چریکهای فدائی خلق مورد حمله و تحریف قرار گرفته و تخطئه گردد. اما این برنامه فراتر از آنچه تا کنون بود پیش رفت. معلوم شد که اینبار علاوه بر موارد فوق، هدف، تخطئه شخصیت انقلابی خود رفیق بیژن جزنی هم می باشد و کوشش بر آن است که با بازیچه قرار دادن خانم قریشی به عنوان همسر سابق رفیق بیژن جزنی از زبان او به بینندگان گفته شود که بیژن آن طور که تصور می شود مدافع جنبش مسلحانه نبود. اصلاً این بیژن جزنی نبود که می نوشت مبارزه مسلحانه محور دیگر اشکال مبارزاتی است و یا رهنمودهائی برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه ارائه می داد. نه، در این برنامه از زبان خانم قریشی بر این واقعیت ها خط بطلان

کشیده شد و او اعلام کرد که گویا رفیق بیژن مخالف مبارزه مسلحانه بود و می گفته است که این تاکتیک باعث کشته شدن جوانان می شود. او گفت که بیژن از ترس زندانیان سیاسی معتقد به مشی مسلحانه نمی توانست عقیده خود را علناً بیان کند و به همین دلیل گویا یواشکی در گوش یکی از هم زندانی های خود گفته است که من تاکتیک مبارزه مسلحانه را قبول ندارم. میهن قریشی البته به این هم بسنده نکرد و تا آنجا پیش رفت که حتی با استناد به ورقه های بازجویی رفیق جزنی در دوران فعالیت در جبهه ملی در اوایل دهه چهل که از طرف دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در کتابی درج شده است تلاش نمود با این ادعا که بیژن اصلاً کمونیست و مارکسیست- لنینیست بودن را هم از این رفیق سلب کند. به واقع او در خدمت به دستگاه های تبلیغاتی بورژوازی که با کوبیدن کمونیسم و شیوه مبارزه قهر آمیز سعی دارند کارگران و توده های تحت ستم را از داشتن هر سلاح سودمندی برای مبارزه با استثمارگرانشان محروم سازند از بستن هیچ افترا و تهمتیه به رفیق جزنی خودداری نکرد. خانم قریشی که در سالهای قبل در خارج از کشور هم از وصل کردن خود به جنبش مسلحانه و مشخصاً رستاخیر سپاهکل دست بر نمی داشت حال برای نشان دادن خوش خدمتی به بی بی سی به حقارت آمیز ترین شکل وقتی مجری برنامه به اشاعه این دروغ پرداخت که گویا توده ها از چریکها حمایت نمی کردند وسط سخن او دوید و با خنده تمسخر آمیزی در تأیید سخنان مجری گفت که "تازه طناب پیچشان هم می کردند!" که اشاره ای بود به چگونگی دستگیری رفیق علی اکبر صفائی، فرمانده جنگل چریکهای فدائی خلق توسط لباس شخصی های رژیم شاه که در تبلیغات رسانه های شاهنشاهی از آنها به عنوان مردم نام برده شد.

به طور خلاصه، برخی دیگر از نکات مطرح شده در برنامه مورد بحث بی بی سی را چنین می توان بیان کرد:

این گفتگو عمدتاً تبلیغ علیه شیوه مبارزه مسلحانه و خراب کردن چهره رفیق بیژن جزنی به عنوان فردی معتقد به مبارزه مسلحانه روشنفکران انقلابی در ایران را هدف خود قرار داده بود. رفیق جزنی هر چند از مبارزه مسلحانه دیدی متفاوت از دید بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق داشت ولی با هر تفسیری به هر حال مدافع مبارزه مسلحانه بود.

در این برنامه برخلاف برنامه ای که بی بی سی در چهلمین سالگرد رستاخیز سپاهکل ارائه داد دیگر مطرح نشد که گویا رفیق بیژن جزنی بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق بوده است؛ و اگر تا دیروز حماسه سپاهکل با تفسیری کشتار به صورتی به این رفیق ربط داده می شد

در این برنامه که قرار بود کل مبارزه مسلحانه با نام رفیق بیژن نفی شود از زبان خانم قریبشی گفته شد که سیاهکل ربطی به بیژن نداشت. او خطاب به مجری و در حین جلب تأیید وی گفت که سیاهکل را بیژن راه نیانداخت، چون می دانید که وقتی که سیاهکل به وجود آمد بیژن در زندان بود.

در گذشته طرفداران نظرات رفیق جزنی که اساساً درکی از نظرات منسجم چریکهای فدائی خلق که در کتاب رفیق مسعود جمع بندی شده، نداشتند به نادرست این طور جلوه می دادند که گویا رفیق مسعود احمدزاده نافی به کار بردن اشکال غیر مسلحانه و بسیج و سازماندهی توده ها در اشکال غیر مسلحانه می باشد و یا به آنها توجه ندارد و می گفتند که فرق بیژن با مسعود در آن است که جزنی ضمن قبول مبارزه مسلحانه روی تاکتیک های غیر مسلحانه هم تأکید دارد. بر چنین زمینه ای در این برنامه میهن قریبشی برای بی اعتبار کردن مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق به همان تحریف شناخته شده از نظرات رفیق احمد زاده توسل جست و با به نمایش گذاشتن بی سوادی کامل سیاسی خود مطرح کرد که معنی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک این است که مبارزه مسلحانه همه چیز است و فقط باید مبارزه مسلحانه کرد. در همین راستا او مؤیدین نظرات رفیق مسعود احمدزاده را به دگم

بودن و بی سواد بودن متهم کرد و البته دیگر مصلحت ندید یاد آوری کند که آن کسانی که از نظر ایشان خیلی باسواد بودند و همگی هم زیر نام بیژن سینه می زدند چگونه در عمل سازشکاری و خیانت خود را بر همگان آشکار کردند-همانتهای که در شرایط بعد از قیام بهمن فضا و امکانات زیادی در اختیار وی قرار داده بودند تا او نیز به نوبه خود با استفاده از اعتبار بیژن در تحقق مقاصدی که در مغایرت با منافع توده های تحت ستم ایران قرار داشت میدان داری بکند.

در برنامه پی بی سی میهن قریبشی در ضمن فراموش نکرد پشتیبانی از سرمایه داران ایران را با ابراز ناراحتی خود از این که چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۲ فاتح یزدی، سرمایه دار کارخانه جهان چیت را به سزای اعمال خود رسانده بودند بیان کند. فاتح یزدی کسی بود که برای سرکوب کارگران جهان چیت که در اعتراض به حقوق صنفی خود به طور مسالمت آمیز از کرج به تهران می رفتند به پلیس شاه متوسل شد و آنها نیز سینه این کارگران را آماج گلوله های خود قرار دادند. این خانم پیام دفاع خود از سرمایه داران در مقابل کارگران را اینگونه به بینندگان برنامه پی بی سی اعلام نمود.

یک مورد قابل توجه دیگر آن بود که میهن قریبشی در پاسخ این امر که ساواک چطور متوجه شد که نوشته های بیژن جزنی در بیرون از زندان پخش می شود از روی بی

اطلاعی یا هر دلیل دیگری یکی از موارد را این طور توضیح داد که گویا وقتی در سال ۵۲-۵۳ مأموران ساواک به خانه های تیمی حمله کردند دست نوشته هائی که مال بیژن جزنی بود را در آنجا پیدا کردند. این ادعا با واقعیت انطباق ندارد. چرا که اولاً مطابق اسناد و مدارک منتشر شده نوشته های رفیق بیژن جزنی در سال ۱۳۵۲ اساساً در سازمان وجود نداشت و آن نوشته ها تنها در اواخر سال ۱۳۵۲ به درون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران راه یافته اند. ثانیاً واقعیات بیانگر آنند که در آن زمان اصلاً ساواک موفق به هیچ حمله ای به خانه های تیمی چریکها نشده بود که به دست نوشته ای دست یابد. ثالثاً که اصل مسأله هم در اینجاست دست نوشته های رفیق بیژن در زندان توسط زندانیان سیاسی دیگر روی کاغذهای نازک نوشته شده و به بیرون فرستاده می شدند و آنها دست خط خود رفیق بیژن نبودند.

بدون شک می توان در رابطه با هنر نمایی خانم میهن قریبشی در شوی رسوای پی بی سی و ژل تحقیر آمیز خود او و تخطئه شخصیت مبارز رفیق جزنی بسیار بیشتر نوشت اما به نظر می رسد که این مختصر در جهت افشای هر چه بیشتر طرفداران سرمایه داران و کسانی که برای تداوم سیستم آنها از اشاعه هیچ دروغی ابا نداشتند و سعی در تخطئه و خدشه دار کردن چهره های مبارز مردم را دارند کافی باشد.

**عزت پایدار
۱۲ می ۲۰۱۵**

نگاهی به وضع زنان کارگر ...

از صفحه ۲۸

شده و به طور رسمی در قانون به این مفهوم از آنها نام برده شده است. بنابراین زنان کارگر به مثابه ستمدیده ترین بخش طبقه کارگر باید برای رسیدن به همه مطالبات خود و رهائی خود هر چه گسترده تر علیه سرمایه داری وابسته حاکم که عامل اصلی همه ستم های وارد به آنان است به مبارزه برخیزند. تا بتوانند در جریان این مبارزه زنجیرهایی که نظام حاکم به دست و پایشان بسته را پاره نمایند. و از آنجا که رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با توسل به وحشیانه ترین سرکوبها از این نظام ظالمانه حفاظت می کند و با توسل به همین سرکوبها حقوق کارگران در تشکل و اعتصاب پایمال نموده قبل از هر چیز باید نابودی این رژیم در دستور کار آنها قرار گیرد. و این تنها روشی است که زنان تحت ستم و کارگر ما با توسل به آن قادر می شوند همه زنجیرهایی که به دست و پایشان بسته شده را پاره ساخته و به مقصد خود یعنی رهائی از ظلم و ستم های موجود دست یابند. نابود باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی

**اردیبهشت ۱۳۹۴
شعله**

فاجعه ای انسانی: ماجرای سیر کردن شکم آمریکایی ها...

از صفحه ۲۰

لیسا راند تیلور مدیر پروژه ایسارا (Issara) تماس بگیرد. پروژه ایسارا شرکتی است که هدف آن مقابله با کار اجباری گسترده در صنایع صادرات تایلند است. خانم تیلور در گفتگو با اسوشیتدپرس گفت: ما شواهدی داریم که ماهی هایی که بوسیله برده ها صید می شوند گاهی وارد بازار تایلند می شوند. او همچنین اضافه کرد "معاملاتی که در سراسر زنجیره تامین محصولات دریایی تایلند انجام می شوند، جایی ثبت نمی شود و برآورد دقیق مقدار محصولاتی که توسط قاچاق انسان و کار اجباری بدست می آید غیرممکن است."

هرساله تایلند بالغ بر بیست درصد بازار واردات ۷ میلیارد دلاری محصولات شیلات آمریکا را در اختیار دارد. سال گذشته، دولت آمریکا، تایلند را در لیست سیاه کشورهایی که حداقل استانداردهای مهار قاچاق انسان را رعایت نمی کنند قرار داد اما هیچ تحریمی علیه تایلند از طرف دولت آمریکا وضع نشد. در حالی که دولت تایلند وعده داده است که دفتر جدیدی برای ثبت اسناد کارگران مهاجر تشکیل می دهد، مقامات اندونزی هم دستور توقف موقت ماهیگیری را در سواحل کشورشان داده اند. در حال حاضر بیش از پنجاه قایق و هزار برده ای که روی کشتی ها کار می کردند در ساحل بنجینا اندونزی لنگر انداخته اند. بگفته خانم سوسی پونجیاستوتی، رئیس جدید سازمان شیلات تایلند، کمپانی های ماهیگیری کارگران اجباری را در قفسهای کوچک چوبی قرار می دادند. او گفت: "این قضیه وحشتناک است و خواب و خوراک را از من گرفته است. بعضی ها دارند از این جریان سوء استفاده می کنند و امپراطوری از ثروت و قدرت برای خود ساخته اند. امپراطوری که بر پایه برده داری و دزدی شیلات و تخریب محیط زیست ساخته شده."

برده داری در عصر مدرن!

**برده داری در عصر ما پدیده ای شوم است.
ترجمه آزاد: مرضیه**

نابودی جمهوری اسلامی،

شرط نجات کارگران!

(به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر)



کارگران ما امسال در زیر سلطه جهنمی جمهوری اسلامی در شرایطی به پیشواز روز جهانی کارگر می روند که سرمایه داران زالو

صفت حاکم بر ایران بدترین شرایط کار و وضعیت معیشتی را بر آن ها تحمیل کرده اند. امروز نگاهی به وضع وخیم حیات و معاش طبقه کارگر ایران نشان می دهد که سرمایه داران مفت خور حاکم با حمایت دولت مدافع خود، سطح دستمزد کارگران را آن چنان پائین آورده اند که کارگری که علی الاصول می بایستی با فروش نیروی کارش شرایط باز تولید نیروی کار فروخته شده و معاش خانواده را تامین نماید، مجبور است برای تامین زندگی خود و خانواده اش به شغل های دوم و سوم روی آورد. امری که البته با توجه به ارتش عظیم بیکاران در ایران مسئله ساده ای نیست و به همین دلیل هم بخش بزرگی از کارگران در شرایطی قرار گرفته اند که عملاً دستمزدشان کفاف تامین زندگی شان را نداده و در زیر خط فقر رها شده اند. انعکاس چنین واقعیت تلخی در اظهارات اخیر کارگران کارخانه پلی اکریل اصفهان مشهود است که در توضیح شرایط مرگبار زندگی خود و خانواده های شان اعلام کردند: "در آمد کارگران برای زنده ماندن کفایت نمیکند". در چنین شرایطی ست که سرمایه داران چپاولگر در زیر چتر حمایتی رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی برای چند تومان سود بیشتر با عدم رعایت ایمنی محیط کار به طور روزمره با جان کارگران بازی می کنند و درست به همین دلیل هر روز تعدادی از کارگران در جریان سوانح حین کار جان باخته و یا مجروح می شوند و در هر یک از این موارد خانواده محروم این کارگران نیز تا آخر عمر قربانی تبهکاری سرمایه داران می گردند.

واقعیت این است که فقر و بیکاری و دستمزدهای ناچیز و قربانی شدن کارگران در جهنمی که سرمایه داران در کارخانه ها و محیط های کار آفریده اند، گستردگی شرایط دهشتناکی که بورژوازی وابسته به امپریالیسم ایران برای کارگران شکل داده را نشان نمی دهند. چرا که این بورژوازی دندان گرد در اکثر مواقع حتی از پرداخت دستمزد های نازل کارگران نیز خودداری کرده و به بهانه های گوناگون به جای پرداخت تمام حقوق کارگران، صرفاً گوشه کوچکی از دستمزد را آن هم در فواصل طولانی به صورت "مساعده" در اختیار کارگران قرار می دهد. به همین دلیل هم هست که امروز خواست دریافت حقوق های پرداخت نشده در راس مطالبات کارگران قرار گرفته و مبارزه برای رسیدن به این خواست به یکی از رایج ترین اعتراضات کارگری تبدیل گشته است.

تعمق بر همین نکته خود به تنهایی گویای جلوه ای از عمق شرایط دهشتناکی است که سرمایه داران برای کارگران شکل داده اند. شرایطی که کارگران را مجبور ساخته به جای مبارزه برای بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد ها، بخش بزرگی از انرژی مبارزاتی شان را صرف دریافت دستمزدهای معوقه کنند، دستمزدی که کارگران برای دریافت آن قبلاً کار کرده و رنج کشیده اند و قانوناً می بایست به آن ها پرداخت شده باشد. ابعاد این ستمگری در حق کارگران تا حدی گسترده است که مبارزه برای دریافت همین دستمزدهای معوقه اکثراً با اخراج و شلاق و زندان پاسخ داده می شود. به طوری که اکنون روزی نیست که کارفرمایان به بهانه "اخلال" در نظم عمومی، تعدادی از کارگران مبارز را اخراج نکرده و یا به دادگاه ها نکشند. در این بیدادگاه ها، کارگران به خاطر اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای شان، با احکام ظالمانه ای نظیر ده ها ضربه شلاق و چندین سال زندان روبرو می شوند. محکومیت پنج کارگر معدن "چادرملو" که اخیراً به دلیل اعتراض جهت تحقق مطالبات بر حقشان به جرم "اخلال در نظم و جلوگیری از احقاق حق دیگران" به مجازات شلاق و یک سال حبس تعزیری محکوم شدند، نمونه ای از واقعیت فوق می باشد.

برای درک درجه وخامت شرایط زیست و کار کارگران، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی کافی ست اشاره شود که طبق اعتراف مسئولین تشکل های کارگری رژیم-ساخته ای نظیر "شورای اسلامی کار" هم اکنون "۷۰ درصد" کارگران ایران مجبور به زندگی در زیر خط فقر می باشند. (رحمت الله پور موسی، دبیرکل کانون عالی شوراهای اسلامی کار، ۲۷ بهمن ۱۳۹۳)

در چنین شرایطی، مسئولین جمهوری اسلامی که همه مسئله شان تامین منافع سرمایه داران می باشد، به نمایندگی از طبقه حاکم در تلاش اند تا همه نابسامانی های ذاتی نظام سرمایه داری و سود پرستی خارج از حد خودشان را به حساب تحریم های قدرت های امپریالیستی بگذارند که به خصوص در سال های اخیر در رابطه با پروژه هسته ای ضد مردمی جمهوری اسلامی اعمال شده است. آن ها می کوشند تا کارگران را به این دلخوش کنند که با مذاکراتی که در حال انجام آن هستند، تحریم ها لغو شده و با افزایش سرمایه گذاری ها، شغل های جدیدی ایجاد شده و از این طریق گویا از شدت بیکاری کاسته خواهد شد. آن ها این گونه به کارگرانی که به قول کارگران کارخانه فولاد آذربایجان "کارد به استخوان" شان رسیده، به دروغ وعده بهبود زندگی شان را می دهند. در واقع جمهوری اسلامی با چنین تبلیغاتی در تلاش است با فریب کارگران و ایجاد امید های کاذب آن ها را برای تحمل وضع جهنمی کنونی هر چه بیشتر آماده سازد. همان گونه که در سه دهه گذشته، ماشین تبلیغاتی این رژیم همواره تلاش کرده است با تکیه بر بهشت کاذب آسمانی، جهنم زمینی را برای طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران قابل تحمل سازد.

کارگران مبارز!

اساس رکود و تورم نوآمان حاکم بر اقتصاد کشور نه ناشی از تحریم های خارجی بلکه نتیجه بحران ذاتی نظام سرمایه داری حاکم می باشد که بدون شک این تحریم ها هم آن را تشدید نموده است. بنابراین برای رهایی از عواقب این بحران خانمان سوز، نمی توان و نباید به تبلیغات فریبکارانه سردمداران جمهوری اسلامی مبنی بر بهشت خیالی ای که گویا با لغو تحریم ها برقرار خواهد شد دل خوش نمود. مگر قبل از این تحریم ها کارفرمایان چند ماه دسترنج شما را به جیب نزده و تنها هر از چند گاهی مبلغی را به عنوان "مساعده" به شما نمی پرداختند؟ مگر قبل از این تحریم ها، سرمایه داران کارگران را دسته دسته بدون پذیرش هر نوع مسئولیتی اخراج نمی کردند؟ مگر قبل از این تحریم ها با بالا رفتن قیمت نفت، میلیارد ها دلار سرمایه وارد خزانه این مملکت نشد؟ آیا این پول ها صرف سرمایه گذاری و ایجاد کار و یا افزایش دستمزد کارگران شد یا برعکس حیف و میل گشته و به حساب های آفازاده های بی همه چیز در کشور های خارجی واریز گشتند و باقی مانده آن هم صرف پیشبرد سیاست های سرکوبگرانه و ضد مردمی در ایران و منطقه گشت؟

تحریم های مورد بحث که با توجیه پروژه هسته ای ضد مردمی جمهوری اسلامی اعمال شده، گرچه علیه کارگران و منافع آن هاست اما لغو آن تحریم ها هم فرجی برای رهایی از شرایط زندگی سیاهی که برای کارگران ساخته اند، ایجاد نخواهد کرد. واقعیت این است که در چارچوب نظام استثمارگرانه حاکم و دیکتاتوری وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی، هیچ روزنه ای برای بهبود واقعی وضع کارگران ایران وجود ندارد. رهایی واقعی کارگران به نابودی قطعی ریشه های اسارت آنان، یعنی نظام سرمایه داری حاکم وابسته است، و این امر خطیر در شرایط کنونی از کانال نابودی رژیم جمهوری اسلامی که وظیفه حراست از این نظام ظالمانه را دارد امکان پذیر می باشد.

کارگران مبارز!

در آستانه اول ماه مه و در شرایطی که جمهوری اسلامی حتی اجازه برگزاری این جشن بزرگ کارگری را به شما نمی دهد و از وحشت اتحاد و تجمع شما بر خود می لرزد، باید روی این حقیقت پافشاری کرد که چشم انداز زندگی بدون فقر و فلاکت، تنها با نابودی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم که این رژیم با چنگ و دندان به حفاظت از آن برخاسته، برای شما وجود دارد. برای واقعیت بخشیدن به این چشم انداز که تنها چشم انداز واقعی است که در مقابل شما قرار دارد، راهی جز جنگیدن وجود ندارد. چاره کارگران وحدت و تشکیلات است و در جامعه دیکتاتوری زده ایران، تنها در طی مبارزه مسلحانه با نیروهای مسلح دشمن است که امکان تشکیل یابی کارگران به وجود آمده و در این بستر، عالی ترین اشکال سازمان یابی کارگران امکان بروز می یابند.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!
نابود باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!
با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۲۵ فروردین ۱۳۹۴

گزارش فعالین چریکهای فدایی خلق از راه پیمایی ها و تجمعات روز جهانی کارگر در کشورهای مختلف



گزارشی از راه پیمایی اول ماه مه

در آمستردام - هلند

به رسم چند سال اخیر در آمستردام - هلند ، روز جمعه اول ماه مه به دعوت یکی از بزرگترین اتحادیه های کارگری هلند (FNV) و هم چنین فراخوان نیروهای مبارز (نظیر کمیته میز کتاب آمستردام، که از پایه گذاران تظاهرات و راهپیمایی در روز جهانی کارگر در این شهر بوده است) ، هزاران نفر از مردم، نیروهای سیاسی و فعالین کارگری در راه پیمایی اول ماه مه در آمستردام شرکت کردند. با توجه به این واقعیت که اتحادیه ها و سندیکاها کارگری در آمستردام ، تنها چند سالی است که با دادن فراخوان خواستار شرکت کارگران در راه پیمایی و بزرگداشت اول ماه مه می شوند، امسال با انتشار این فراخوان ، فرصت بهتری برای فعالین رادیکال و چپ و کمونیست بوجود آمد تا در محیط های کار با آزادی کامل در مورد چنین روزی به بحث و تبادل نظر با کارگران بپردازند و هم چنین با توجه به وجود تراکت ها و آفیش رسمی اتحادیه در قسمت های مختلف کارخانه و بر روی تابلو اعلانات، خود در مورد فراخوان اتحادیه و مواضع آنها با کارگران به بحث و گفتگو بنشینند. این بحث ها در برخی کارخانه ها از سوی کارگران آگاه حتی دامن مسئولان قسمت ها که از طرف کارفرما گمارده می شوند را نیز گرفت و به یک جو سیاسی و افشاگرانه علیه سیاست های کارگر ستیزانه سرمایه داران تبدیل شد. این فضا و مشارکت رسمی اتحادیه ها در راهپیمایی اول ماه مه به بهانه ای تبدیل گشت تا با توجه به اوضاع و شرایط هلند برخی خواست ها و شعارها نظیر: "تعطیلی اول ماه مه، با حقوق و مزایا" با وسعت بیشتری در میان کارگران مطرح گردد. حرکت امسال از دو نقطه شروع می شد. یکی از مکانی به اسم waterlooplein که اتحادیه کارگری از آن جا با چند قایق حرکت می کرد و نقطه تجمع دیگر از مکانی به اسم Rai بود، که نقطه آغاز راه پیمایی محسوب می شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز در این تظاهرات با بنر خود شرکت کردند. ما و رفقای دیگر نیز طبق معمول به دو دسته تقسیم شدیم تا بتوانیم در نقاط مشخص

شده حضور داشته باشیم و بنر خودمان را بالا ببریم. راه پیمایی امسال از ساعت ۱۱/۳۰ صبح شروع شد. شمار جمعیت در مقایسه با سال های قبل بیشتر بود تا جایی که امسال جمعیت چشمگیری تقریباً حدود هشت هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند. ما در طول مسیر بار ها این شعار "ما چه می خواهیم؟ اول ماه مه تعطیل! wat willen wij? een mei vrij" را در بین تظاهرکنندگان بردیم.

رفقا در کنار صحبت و بحث هایی که بطور کلی و در رابطه با وضعیت هلند و برخی شعارها به میان کارگران می بردند، در مورد ایران و مسایل ایران نیز به بحث و روشنگری در میان جمعیت دست می زدند. در مکان تجمع و سخنرانی و جشن، بار دیگر ما هم بنرهای مان را که حاوی شعارهای افشاگرانه علیه رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی بود در جلوی درب ورودی محل تجمع در دست گرفتیم و بعداً نیز بنر خود را در جلو و اطراف پودیم سخنرانی وصل کرده و به نمایش گذاشتیم.

یکی از مسائلی که در جریان این حرکت جالب بود رجوع ۵ جوان بین ۱۸ تا ۲۶ ساله به سمت محلی بود که رفقای ما بنر سازمان را قرار داده بودند. توجه این جوانان چپ و رادیکال که از یک گروه سیاسی خاص بودند به بنر ما جلب شده بود و آن ها شروع به سئوالات و بحث هایی در مورد دیدگاه های چریکهای فدایی خلق ایران کرده و نظرات خود را نیز مطرح کردند. رفقا نیز با گشاده رویی پاسخ آنها را داده و به تبادل آدرس سایتی و ای میلی با آنها پرداختند. این جوانان از ما خواستند اگر گزارش و فیلم هایی در مورد ایران داریم برایشان ارسال کنیم تا آنها را در سایت شان منعکس کنند. مراسم اول ماه مه در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر پایان یافت.

با ایمان به پیروزی راهمان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمستردام - هلند ۲ می ۲۰۱۵

گزارش مراسم روز جهانی کارگر در

شهر گوتنبرگ سوئد!



مراسم روز جهانی کارگر (اول ماه مه ، برابر با یازده اردیبهشت)، هم چون سال های گذشته و با حضور تعداد کثیری از باورمندان به رهایی طبقه ی کارگر در میدان آهن شهر گوتنبرگ سوئد به صورتی پر شکوه برگزار گردید. این تجمع مبارزاتی به این میدان معروف که هر ساله میعادگاه احزاب، سازمان ها و گروه های چپ است، جلوه دیگری داده بود. فعالین چریک های فدایی خلق ایران مطابق سنت دیرینه با برپایی چادر و میز اطلاعاتی در این مراسم حضور داشتند. آن ها ضمن پخش اطلاعیه ها بویژه پیام اول ماه مه (به زبان های فارسی، سوئدی و انگلیسی) و تراکت های تبلیغی در رابطه با وضعیت اسفبار کارگران جهان، بویژه کارگران ایران با مراجعه کنندگان به گفتگو و تبادل نظر پرداختند. در کنار چادر، تصاویری از مبارزات کارگری و مردمی همراه با وحشی گری های اوباشان و سربازان گمنام (امام زمان) حامی سرمایه در سرکوب کارگران و توده های ستم دیده توجه حاضرین و رهگذران را به این نمایشگاه کوچک جلب نموده بود. برافراشته شدن پرچم های سرخ در یک روز بهاری، نشان از نفرت فعالین کارگری، سندیکاها، اتحادیه ها و فعالین سیاسی نسبت به نظم پوسیده ی سرمایه داری را می داد. در این میدان ، نیروهای سیاسی، اتحادیه ها و سندیکاها کارگری با برپایی چادرها، همراه با میز کتاب، مبادرت به پخش نشریات و اعلامیه های خود کرده بودند. امسال تعدادی از حاضرین با پرچم کوبانی، مردم را به یاد مقاومت پرشور قهرمانان مسلح کوبانی می انداختند.

در میز اطلاعاتی چریک های فدایی خلق، رفقای ما، ضمن معرفی کتاب ها (به ویژه جزوه غزال سرخ ما، نوشته ی رفیق اشرف دهقانی که به زودی در دسترس قرار خواهد گرفت)، جزوات و نشریه های جدید، با شکیبایی به بحث ها و نظرات بازدیدکنندگان بیشمار از چادر، پاسخ می دادند. یکی از بحث های داغ امسال، در مورد مضحکه ی "تفاهم لوزان" بود. شرکت کنندگان مایل بودند در این مورد نظرات چریک های فدایی را بیشتر بدانند. رفقای ما ضمن معرفی مقاله ای در همین رابطه تحت عنوان "درس هایی از "تفاهم لوزان"، در پیام فدایی شماره ۱۹۰، فروردین ماه ۱۳۹۴، تاکید داشتند که با توجه به وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم ، بخش بزرگی از این تبلیغات یک طوفان تبلیغاتی است که از سوی هر دو طرف به اصطلاح درگیر برای عوام فریبی به راه افتاده است و در نهایت و با نگرشی به عملکرد هر دو طرف، می توان به عمق ماهیت ضد مردمی و وابسته جمهوری اسلامی پی برد. رژیم ی که عملکردش مملو از همکاری آشکار و نهان و همسوئی

برگزاری میز کتاب ها ، با گذاشتن میز کتاب به توزیع نشریات سازمان پرداختند. از میز کتاب فعالین چریک های فدایی خلق استقبال بسیار خوبی به عمل آمد. به خصوص تصاویر و آرم چریکهای فدایی خلق که در میز کتاب نصب شده بود ، توجه خیلی از نیروهای خارجی را به خود جلب کرده و آن ها با علاقه می ایستادند و از آن تصاویر ، آرم سازمان و بنر ها برای خود عکس می گرفتند.

هم چنین در جریان برگزاری میز کتاب، علاقمندان ، سئوالات خود را در ارتباط با تاریخچه و آرم سازمان و تحلیل ها و مواضع چریکهای فدایی خلق ایران مطرح می کردند که رفاقا به همه آن ها پاسخ می دادند.

قسمتی از مراسم اول ماه مه امسال به موزیک و رقص گردی اختصاص یافته بود که وسیعا مورد استقبال پرشور شرکت کنندگان قرار گرفت.

گرامی باد اول ماه مه

روز جهانی کارگر!

پیروز باد رزم دلاورانه کارگران جهان!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

در آلمان، ۲ می ۲۰۱۵

گزارشی از تظاهرات اول ماه مه

در نیویورک - آمریکا !



امسال هم چون سال های قبل ، راه پیمایی اول ماه مه با فراخوان اتحادیه های مختلف کارگری، سازمان های دانشجویی ، گروه های مختلف حمایت از مهاجران ، و برخی سازمان های چپ در نیویورک برگزار گردید. تجمع اولیه در راس ساعت ۲ بعد از ظهر در میدان اتحادیه (یونیون) که یکی از میدان های بسیار معروف و پر ازدحام این شهر می باشد ، آغاز شد. پس از مدتی تجمع در این میدان و پس از آن که سازمان های مختلف بنر ها و پلاکاردهای خود را بر افراشته بودند و با گذاشتن میز کتاب به پخش نشریات خود می پرداختند ، سرانجام راه پیمایی در ساعت ۶ بعد از ظهر با حضور نزدیک به ۶ هزار نفر به طرف جنوب شهر "منهتن" آغاز شد و سرانجام در پارک "فولی" به پایان رسید. در طول راه پیمایی ، تظاهرکنندگان شعارهایی بر ضد نظام سرمایه داری و علیه اعمال نژاد پرستانه پلیس حامی سرمایه سر داده و خواهان اتحاد کارگران و دانشجویان شدند.

تاکید می کردند که تنها "نابودی جمهوری اسلامی، می تواند شرط نجات کارگران ایران باشد." آن ها تاکید می کردند که مبارزات تکنونی بر علیه رژیم نشان داده است، تا زمانی که این رژیم با حمایت های سرمایه داران و امپریالیست ها، بر سر قدرت است، انقلاب تنها را نجات توده ها است. و تجربه نشان داده که انقلابی قهرآمیز به رهبری طبقه ی کارگر تنها تضمین رهایی است.

گرامی باد روز جهانی طبقه ی کارگر!

سرنگون باد رژیم وابسته به

امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

فعالین چریک های فدایی خلق

ایران/کوتنبرگ - سوند

بازده اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۲ برابر

با اول ماه مه سال ۲۰۱۵

گزارشی از تظاهرات روز اول ماه مه

در کاسل آلمان !



فعالین کارگری و نیروهای مترقی در شهر کاسل آلمان ، روز جمعه اول ماه مه (۲۰۱۵) با برگزاری تظاهرات گسترده و پر شکوهی ، روز جهانی کارگر را گرامی داشتند.

راه پیمایی در ساعت ۱۰ صبح از یکی از میدان های شهر کاسل (schedemann) شروع و در طول مسیر راه پیمایی که حدود دو ساعت طول کشید، تظاهرکنندگان با برافراشتن پلاکاردها و بنر های گوناگون و سر دادن شعارهای مختلف ، مطالبات کارگران و نیروهای آزادیخواه را به نمایش گذاشته و فریاد زدند. به طوری که شعار های آن ها توجه هر رهگذری را به خود جلب کرده بود. راهپیمایان پس از طی مسیر از قبل تعیین شده در مرکز شهر (konigs platz) دست به تجمع زده و قطعنامه ای حاوی مطالبات خود را قرائت کردند. پس از قرائت قطعنامه و در ادامه مراسم ، تظاهرات کنندگان در محل برگزاری میز کتاب و تجمع نیروهای سیاسی گرد هم آمدند و به بحث و تبادل نظر پرداختند.

فعالین چریک های فدایی خلق ، ضمن شرکت در راهپیمایی و اعلام همبستگی با مبارزات و مطالبات طبقه کارگر که در همه کشور ها وحشیانه استثمار شده و در زیر شدیدترین فشار ها قرار دارد ، به پخش پیام سازمان به مناسبت روز جهانی کارگر به زبان آلمانی پرداخته و در محل

با غرب و به ویژه با آمریکا و اسرائیل در این سی سال و اندکی می باشد. نمونه هایی هم چون همکاری در لشکرکشی آمریکا و متحدانش به کشورهای نظیر افغانستان و عراق خود گواه کوچکی از همکاری نزدیک رژیم با به اصطلاح "شیطان بزرگ" است. واقعیتی که جنگ خانمانسوز هشت ساله با عراق و در ادامه با بازی "تحریم" سفره ی خالی کارگران و زحمتکشان را بیشتر تهی تر ساخت. در مقابل فاصله ی طبقاتی را با حاکمان و آقازاده های رنگارنگش بیشتر و بیشتر نمود تا جایی که کارگرانی که برای تحقق حق پیمال شده اشان اعتراض کرده و می کنند را رژیم حامی سرمایه داری در ایران، با احکامی چون زندان و شلاق پاسخ می دهد.

امسال نیز هم چون سال ها گذشته استقبال خوبی (عمدتا از جانب جوانان و از ملیت های مختلف) از میز کتاب و آرم پر افتخار چریک های فدایی خلق به عمل آمد. رفقای ما در مواجهه با سئوالات گوناگون بازدید کنندگان از چادر چریک ها، ضمن توضیح اجزای آرم، به ویژه سلاحی که در میان آن دیده می شود، یادآور می شدند که این سلاح سمبل ضرورت مبارزه ی قهرآمیز در مقابله با امپریالیسم و سگ های زنجیریش می باشد که با استفاده از یک قهر عریان و ضد انقلابی به جان کارگران و خلق های تحت ستم افتاده و از هیچ جنایتی رویگردان نبوده و نیستند، و با زندان و اعدام سعی در به وحشت کشاندن توده های به جان آمده و جلوگیری از انقلاب را داشته و دارند. در مباحثات جاری با جوانان تاکید می شد که دولت سوئد که خود تولید کننده ی سلاح جنگی ای است، که در کشتار و قصابی توده های تحت ستم به کار می رود هرگز در مقامی قرار ندارد که مبارزین راستین خلق، که برای رهایی همین توده های تحت ستم نبرد می کنند را تروریست بنامد و آنان را در ردیف گروه های تروریستی و وحشی هم چون القاعده، داعش و ... که ساخته ی دست خود امپریالیست ها است قرار دهد. تاکید رفقای ما در برخورد با مردم، بویژه جوانان، مبنی بر تاریخچه ی پرافتخار سازمانی است که تا به امروز صف خلق و ضد خلق را مخدوش نکرده و این در برخورد با یکی از حاضرین در چادر که اهل لبنان بود، بیشتر نمود داشت. زمانی که این فرد با پرداخت کمک مالی، با صدایی که دیگران هم بشنوند، از چریک های فدایی خلق که در زمان رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، به آن کشور رفته و از آن جا و برای مبارزه به صف مبارزین فلسطین می پیوستند، یاد کرد و گفت "این آرم (نگاهی به آرمی کرد که هر ساله در کنار چادر نصب می شود) مرا به این جا کشاند، در این میدان این تنها آرمی است که اصالت دارد و ماندگار مانده. یادگار آن دوران شیرینی است که چریک ها برای مبارزه به لبنان می آمدند."

فعالین چریک های فدایی خلق در این روز با یادآوری بر ضد انقلابی و ضد کارگری بودن تمامی جناح های ریز و درشت رژیم،

در این تجمع بزرگ پرچم های سرخ و بنر ها و پلاکارد های بزرگ با شعارهایی در رابطه با روز همبستگی جهانی کارگران ، اعتراض به سیستم استثماری سرمایه داری و هم چنین اعتراض به قتل های اخیر جوان های سیاپوست در شهرهای مختلف آمریکا توسط پلیس، در دستار تظاهرکنندگان در اهتزاز بود.

سنتا و برخلاف این که اول ماه مه، منشاء خونین خویش را در جریان سرکوب جنبش کارگری در آمریکا یافته است ، ولی روزی به نام اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر در آمریکا رسمیت ندارد ! به همین دلیل نیز اول ماه مه در آمریکا ، نه تعطیل بوده و نه مقامات اجازه می دهند که کارگران و کارمندان در ساعات کاریشان ، امکان شرکت و یا برگزاری چنین حرکتی را داشته باشند. به این دلیل در طول مسیر راه پیمایی ، با پرسش بسیاری از مردم در مورد مناسبت برگزاری این میتینگ و تظاهرات روبرو بودیم که با توضیح مناسبت این تظاهرات ، ما با سمپاتی تقریباً مطلق پرسشگران مواجه می شدیم.

در جریان حرکت ، تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی ، خشم خود را نسبت به وضع استثماری و ظالمانه حاکم به نمایش گذاشتند. شعار هایی همچون: "کارگران، دانشجویان متحد شوید" ، "اتحادیه از تو حمایت میکند" ، "آزادی، دمکراسی، اتحادیه کارگری" ، "حمایت از مهاجران" ، "حمایت از اتحادیه ها" ، "مقاومت کنید ، پلیس را دستگیر کنید، انتقام فردی گری را از پلیس بگیرید". فردی گری جوانی بود که اخیراً در شهر بالتیمور در ایالت مریلند توسط پلیس این شهر فقط برای این که در چشمان پلیس زل زده بوده ، دستگیر می شود و بعد از دستگیری ، جسم بی جان به خانواده اش تحویل داده می شود.

در این حرکت ، هم چنین شعارهایی به زبان اسپانیایی در حمایت از کارگران و مهاجران داده میشد و برخی از فعالین چپ ترکیه ای نیز در این تظاهرات حضور داشتند.

علاوه بر میز های مختلف جریانات سیاسی و سندیکائی ، گروه های سازمان یافته و افراد منفرد و هنرمند نیز به طرق مختلف و از جمله نمایش تئاتر و موسیقی و پانتومیم به طرح خواست ها و مطالبات اجتماعی افشار تحت ستم می پرداختند که در تمام این حرکات، معترضین، نظام سرمایه داری را چه در آمریکا و چه در سطح بین المللی نشانده رفته بودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران یک ساعت قبل از آغاز میتینگ روز جهانی کارگر یعنی در ساعت یک بعد از ظهر در میدان اتحادیه اقدام به برپایی میز کتاب مزین به آرم چریکهای فدایی خلق نموده بودند و تنها نیروی سیاسی ایرانی ای

بودند که در این راه پیمائی به طور سازمان یافته شرکت داشتند. آرم چریکهای فدائی خلق توجه بسیاری را بخود جلب می کرد و بازدید کنندگان اقدام به عکسبرداری و سئوال در مورد آن میکردند و از جمله برخی با دیدن آرم با شوق تعریف می کردند که آن ها این آرم را از دهه هفتاد میلادی شناخته و خاطره ها از آن دارند که در جای خود بسیار جالب بود.

پیام سازمان به مناسبت روز جهانی کارگر به زبان انگلیسی و هم چنین اعلامیه های دیگر این تشکیلات در مورد رویداد های مختلف ، مثل عملکرد امپریالیسم در جنگ های تجاوزگرانه سال های اخیر، ماهیت وابسته رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم و بنیاد گرایی اسلامی بعنوان پروژه ای امپریالیستی و فریبکاری های امپریالیسم در این زمینه در جهان و ماهیت پروژه اتمی جمهوری اسلامی همه به زبان انگلیسی برای پخش در میز کتاب موجود بود.

میز کتاب با استقبال فراوان شرکت کنندگان، مخصوصاً جوانان روبرو شد و کنجکاوای بسیار آن ها برای دانستن در مورد مواضع تشکیلات بعنوان یک نیروی رادیکال کمونیستی ایرانی کم سابقه بود. در مقابل این شور و شوق ، رفقای ما نیز مواضع چریکهای فدایی خلق ، بعنوان یک سازمان مارکسیست لنینست معتقد به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم را برای آن ها توضیح می دادند. و سئوال کنندگان را به خواندن اعلامیه ها و مواضع سازمان تشویق نموده و یا از آن ها دعوت می کردند که به بازدید از قسمت انگلیسی زبان سایت سازمان در اینترنت (www.siahkal.com) رجوع کنند. از جمله فردی نسبتاً مسن ، آمریکا ئی و سپاه پوست پس از طرح سئوال ها و دریافت پاسخ های مربوطه، کتاب حماسه مقاومت رفیق اشرف دهقانی را به فارسی و به عنوان هدیه برای یکی از دوستان ایرانی خود خریده و میگفت از او خواهم خواست که برای من هم بخواند! بیشتر سئوالات جوان های مراجعه کننده در مورد کوبانی و مقاومت مسلحانه مردم کوبانی و مواضع ما در این رابطه بود که در پاسخ توضیح داده می شد که ما ضمن حمایت از مقاومت مسلحانه زنان و مردان کوبانی و تاکید بر این که این مقاومت باعث افشاء عملکردهای امپریالیسم و مزدوران شان در منطقه گردید ، بر این باوریم که پیروزی مردم کوبانی مشروط به تحقق این اصل است که آن ها قادر شوند یک رهبری کمونیستی جهت هدایت مبارزات خود شکل دهند.

یکی از نکات جالب در این تظاهرات این بود که این جوان ها بعد از خواندن و شنیدن مواضع ما داوطلبانه در کنار میز کتاب ایستاده و به پشتیبانی از آن بر می خواستند.

نکته دیگر تظاهرات اول ماه مه وجود تصویری به شکل پوستر از رفیق کبیر زحمتکشان ارنستو چه گوارا بود که زینت بخش میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق بود که دیدن آن لبخند بر لب تقریباً تمامی فعالین چپ با هر ملیتی می آورد و بخصوص توجه فعالین سیاسی و سندیکائی آمریکا ی لاتینی اعم از آرژانتین و شیلی و مکزیکی و اکوادوری و دومینیکنی و السالوادوری و ... را بخود جلب می نمود. برای بازدید کنندگان از میز ما تصویر چه گوارا در بین خطوط فارسی نوشتار هائی مزین به آرم و نام سچفا جذابیت زیادی داشت.

در ساعت ۶ بعد از ظهر پس از این که راه پیمائی شروع شد در شرایطی که همه اعلامیه های سازمان در میان شرکت کنندگان پخش گردیده بود ، رفقا با حمل آرم و بنر های سازمان که تاکید بر سرنگونی جمهوری اسلامی داشتند به راهپیمایی پیوستند که در حمایت از کارگران علیه سیستم سرمایه داری حاکم تظاهرات کرده و شعار می دادند. سرانجام با رسیدن راه پیمایان به پارک "فولی" مراسم پر شکوه اول ماه مه امسال با موفقیت به پایان رسید.

**گرامی باد روز جهانی کارگر!
نابود باد نظم ظالمانه سرمایه داری
در سراسر جهان!**

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در
نیویورک - آمریکا
۲ می ۲۰۱۵**

**گزارشی از مراسم با شکوه روز جهانی کارگر
در اسلو - نروژ !**



در روز جمعه اول ماه مه ، از ساعت یازده و نیم صبح به دعوت اتحادیه های سراسری کارگری در نروژ جمعیت کثیری در میدان کارگر شهر اسلو گرد هم آمدند تا روز جهانی کارگر را پاس دارند. در این مراسم گروه ها و سازمان ها و احزاب کارگری از نروژ و دیگر ملیت های ساکن در نروژ وسیعاً شرکت داشته و همبستگی خود را با مبارزات و مطالبات کارگران اعلام نمودند. روز اول ماه می در نروژ تعطیل رسمی است. به همین دلیل هم به مناسبت روز جهانی کارگر ، میدان کارگر یا میدان مرکزی شهر اسلو مملو از

گزارشی از راه پیمائی روز جهانی کارگر

در سیدنی - استرالیا



در گرامی داشت اول ماه مه ، روز همبستگی جهانی کارگران ، در سیدنی - استرالیا نیز همانند دیگر کشورها فعالان کارگری و طرفداران این طبقه جهانی مبادرت به تجمع و راه پیمایی کردند. بر طبق یک سنت دیرین در استرالیا ، اولین یکشنبه ماه مه به عنوان روز کارگر گرامی داشته می شود. به همین دلیل هم در تاریخ سوم مه، جریانات و سازمان های سیاسی و چپ استرالیایی و دیگر ملیت های ساکن در این شهر (ایران - ترکیه - عراق و...) اقدام به راه پیمائی و جشن و پایکوبی کردند.

تظاهر کنندگان ابتدا در "تاون هال" سیدنی در مرکز شهر گرد آمده و پس از عبور از چندین خیابان در "یلمور پارک" مبادرت به تجمع نمودند. در این زمان نمایندگان برخی از جریانات کارگری و سیاسی سخنرانی کردند. اتحادیه های کارگری که بیشترین نیروهای شرکت کننده در مراسم را به خود اختصاص داده بودند ، سخنرانی ها و شعار های خود را بیشتر در حمایت از حزب کارگر و علیه سیاست های ضد کارگری دولت فدرال یعنی لیبرال ها معطوف کرده بودند. برخی از شعارهایی که از سوی جمعیت تظاهر کننده بیشتر سر داده می شدند عبارت بودند از: "کارگران متحد ما هرگز شکست نمی خوریم!"، "یک راه حل: انقلاب! کدام راه حل؟ انقلاب!" همچنین شعارهایی علیه نخست وزیر استرالیا - تونی ابوت و سیاست های راست و ضد مردمی دولت داده می شد.

هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سیدنی نیز در این مراسم شرکت کرده و اطلاعاتیه های سازمان به مناسبت اول ماه مه، به زبان فارسی و انگلیسی (به تعداد زیادی) را پخش کردند که مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت. از آن جا که سمبل های موجود در آرم سازمان با وضوح تمام رادیکالیسم در مبارزه طبقاتی را به نمایش میگذارد، همواره آرم چریکهای فدایی خلق ایران مورد توجه مردم قرار گرفته و در این تظاهرات نیز بسیاری برای گرفتن عکس از آرم مراجعه و سنوآل می کردند و یا از زاویه های مختلف در حال گرفتن عکس از آرم سازمان بودند. در یک مورد هم یک خانم بلغاری در حالی که می

جمعیت و پوشیده از پرچم های قرمز و پلاکاردهایی شده بود که به این مناسبت در دست مدافعین و هواداران طبقه کارگر و نیروهای قرار داشت که بر علیه نظام سرمایه داری مبارزه می کنند.

امسال اتحادیه های کارگری نروژ با شعار "رفاه اجتماعی بیشتر و تفاوت کمتر" اقدام به برگزاری اول ماه مه کرده بودند. در مجموع ، احزاب و سازمان های شرکت کننده خواست های متنوعی را مطرح می کردند؛ برخی نیروها خواستار کم کردن مالیات و بخشش بدهی های یونان به اتحادیه اروپا و خارج شدن نروژ از جنگ های امپریالیست ها در جهان بودند. هم چنین هواداران محیط زیست علیه سیاست های نظام سرمایه داری برای نابودی محیط زیست معترض بودند. در برخی دیگر از خواست ها از مقامات، اختصاص بودجه لازم برای ایجاد مدارس و کودکانستان های بیشتر و عمل به وعده های داده شده مسئولین ، مطرح شده بود.

شرکت ابقشار مختلف از همه گروه های سنی از جوانان گرفته تا افراد مسن تا مرز ۹۰ ساله ، از مردم نروژ در این مراسم، به این روز بزرگ، شکوه و عظمت خاصی بخشیده بود . احزاب شرکت کننده از مناطق و کشورهای مختلفی بودند. از جمله از آمریکای لاتین و خاورمیانه. حضور کوبائی ها همراه با پورتره های بزرگ چه گوارا (این خار در چشم آمریکا و سرمایه داری) این نماد مبارزه انقلابی و رادیکال که همراه با نواختن مارش شادی همراه با رقص و آواز از سوی آنان بود؛ و هم چنین حضور گروه های فلسطینی شور و شادی و جلوه خاصی به اول ماه مه، این سمبل مبارزاتی کارگران می داد. در بخشی از مراسم سرود انترناسیونال به زبان نروژی پخش شد که با استقبال وسیع شرکت کنندگان مواجه شد.

نیروها و احزاب ایرانی نیز مانند دیگر ملیت ها در این گردهمایی حضور داشتند. فعالین چریک های فدایی خلق نیز با حضور در مراسم این روز بزرگ با پخش بیانیه های سازمان به زبان های فارسی و انگلیسی در بین شرکت کنندگان و حمل پلاکاردی که به مناسبت این روز حاضر شده بود ، همبستگی خود را با طبقه کارگر و مبارزات این طبقه با امپریالیسم و نظام سرمایه داری اعلام کردند. شرکت کنندگان در این مراسم با گرفتن عکس و فیلم های متعدد از پلاکارد فعالین سازمان از آن استقبال نمودند.

با تبریک اول ماه مه به کارگران و زحمتکشان و سازمان ها و احزاب حامی کارگران در سراسر جهان و به امید پیروزی طبقه کارگر.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران

در اسلو - نروژ، ۲ می ۲۰۱۵

گفت "من در بلغارستان دوستان ایرانی دارم که مطمئنم با دیدن عکس این آرم خوشحال خواهند شد" اجازه گرفت تا از آرم سازمان عکس بگیرد. در جریان این راه پیمایی برخی از ایرانیان نیز با مراجعه ، سنوآلاتی در رابطه با تحلیل ها و مواضع سازمان در مورد رویدادهای گوناگون کردند که به آن ها پاسخ داده می شد.

با ایمان به پیروزی راهمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سیدنی - استرالیا سوم مه ۲۰۱۵

برگزاری روز جهانی کارگر در استکهلم - سوئد



روز ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴ (اول مه ۲۰۱۵) سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم به همراه بسیاری از انسان های آزاده و مبارز این شهر در تظاهراتی که از جانب احزاب گوناگون فراخوانده شده و برگزار شد شرکت کردند. فعالین سازمان در جریان این تظاهرات به پخش اطلاعاتیه های چریکهای فدایی خلق ایران به زبان های فارسی، سوئدی و انگلیسی مبادرت ورزیدند.

وجه مشترک سخنرانی هایی که در این مراسم ایراد گردیدند ، ضرورت تداوم مبارزه در برابر قدرت سرمایه و برای رسیدن به جهانی دیگرگونه برای انبوه محرومان جوامع جهانی بود. در این سخنرانی ها ، جنبه های بسیاری از شرایط ناعادلانه امروز جهان به نمایش در آورده شد. در این سخنرانی ها از بسیاری از مصایب و آلامی که روند خصوصی سازی های دو دهه اخیر در سوئد منجر به آن شده اند، صحبت به میان آمد . سخنرانان به سودهای نجومی ای که طبقه حاکم با تشدید استثمار طبقه کارگر و رنجبران و تعرض به سیستم رفاه اجتماعی این کشور به آن ها رسیده اند ، سخن گفتند و تاکید کردند که در مقابل سودی که از این طریق به جیب های سرمایه داران ریخته شده چگونه از کیفیت خدمات عمومی (از جمله بهداشت و آموزش و پرورش) کاسته شده است. در صحبت ها از پناهجویانی که در آب های مدیترانه غرق شده اند و یکی از علل آن - حمله نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و هم پیمانان آن - به لیبی می باشد ، سخن گفته شد. سخنرانی ها با حمایت و تشویق جمعیت روبرو شدند. نکته دیگری که در برخی سخنرانی ها به آن پرداخته شد عبارت از این بود که به



روز جمعه اول ماه مه ، از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر، شهر وین شاهد تظاهرات پر شکوهی بود که فعالین کارگری و نیرو های سیاسی گوناگون در گرامیداشت روز جهانی کارگر سازمان داده بودند. راهپیمائی اول ماه مه در دو مسیر در شهر وین برگزار شد. یک راهپیمائی از (schwarzenbergplatz) شروع و تا (rathaus) ادامه یافت که عمدتاً از طرف دولت سازمان دهی شده بود. راهپیمائی دوم که از سوی نیرو های چپ اتریشی سازمان داده شده بود از (operring) آغاز و تا (Roosevelt platz) ادامه یافت. در این راهپیمائی ها هزاران نفر شرکت کرده و با برافراشتن بنر ها و سر دادن شعار ها، هم خواست های خود را بیان کردند و هم همبستگی خود را با مبارزات و مطالبات کارگری به نمایش گذاردند. تصاویر رهبران انقلابی کارگران جهان مانند مارکس، انگلس و لنین نیز بر دوش تظاهر کنندگان در اهتزاز بود.

در مسیر راه پیمایی، نیروهای سیاسی گوناگون با گذاشتن میز کتاب و پخش و توزیع اعلامیه ها و نشریات خود به تبلیغ مواضع شان پرداخته و در این میان نیرو های چپ و انقلابی نیز فعالانه ضمن توزیع نشریات شان به دفاع از خواست های کارگران برخاستند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در وین همراه با دیگر نیرو های چپ اتریشی با پرچم و آرم سازمان در راه پیمایی شرکت کرده و پیام سازمان به مناسبت روز جهانی کارگر را به زبان آلمانی در میان تظاهرکنندگان پخش نمودند. آن ها همچنین ضمن برگزاری میز کتاب به توزیع انتشارات سازمان پرداختند. میز کتاب با استقبال وسیع شرکت کنندگان مواجه شده و تعداد قابل توجهی نشریه و کتاب به فروش رسید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - اتریش
۲ می ۲۰۱۵

طبقه حاکم بر کانادا به طبقه کارگر و توده های تحت ستم و همکاری دولت این کشور با امپریالیسم آمریکا صحبت شد. در این سخنرانی ها هم چنین راجع به جنایات امپریالیسم علیه خلق های تحت ستم عراق و افغانستان و غارت امپریالیستی دولت کانادا در گوشه و کنار جهان، افشاگری شد و بر ضرورت حمایت طبقه کارگر کانادا از محرومان جهان تأکید گردید. در خاتمه این تجمع، تظاهر کنندگان به راه پیمایی در خیابان های اصلی شهر پرداختند. پلاکارد ها و بنرهایی که فعالین چریکهای فدایی خلق در تظاهرات حمل می کردند که بر روی آن ها شعارهای ضد امپریالیستی و ضد رژیم جمهوری اسلامی نوشته شده بود، مورد توجه شرکت کنندگان در راه پیمایی (به خصوص جوانان کانادایی) قرار گرفت.

معمولاً اغلب گروه های شرکت کننده در تظاهرات اول ماه مه ، خود را متعهد به حمایت از مبارزات توده های مردم جهان علیه ظلم و ستم و استثمار می دانند و با شعارهای ضد سرمایه داری در تظاهرات شرکت می کنند. در همین رابطه امسال حضور نیروهای فعال انقلابی کشورهای مختلف پر رنگ تر از سال های گذشته بود و شعارهای تظاهرات علیه نظام سرمایه داری و در دفاع از حقوق زنان و کودکان و پناهنده ها و علیه قوانین دست راستی دولت کانادا بود. در تظاهرات امسال، تعداد زیادی از ایرانیان آزادخواه نیز حضور داشتند

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که اول ماه مه در کانادا و آمریکا به عنوان روز کارگر از جانب دولت و اتحادیه های کارگری به رسمیت شناخته نمی شود و بر همین اساس از حضور اتحادیه های کارگری (هر چند ماهیثاً اتحادیه های "زرد" هستند) در جشن بین المللی طبقه کارگر خبری نبود. آن ها اولین دوشنبه ماه سپتامبر را به عنوان روز کارگر به رسمیت می شناسند و به این ترتیب در تظاهرات و گردهمایی های اول ماه مه در کانادا که یکی از سمبل های مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان است شرکت نمی کنند.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!
نابود باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا، ۲ می ۲۰۱۵

گزارشی از راهپیمائی روز جهانی کارگر در وین - اتریش!

دلیل خواست سرمایه جهانی به کسب سود بیشتر و از آن رو انتقال بخش بزرگی از تولیدات سوئد به کشورهای دیگر و استثمار هر چه بیشتر کارگران این کشورها، طبقه کارگر سوئد با فشارها و تضيقات بیشتری در ارتباط با سطح زندگی و معیشت و کار خود روبرو شده است.

پیروز باد همبستگی بین المللی کارگران!

سرنگون باد سرمایه جهانی و سگهای زنجیری آن!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راه چریکهای فدایی خلق ایران!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم
۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

گزارش تظاهرات اول ماه مه در تورنتو - کانادا!



هر سال در اول ماه مه ، روز جهانی کارگر ، سازمان های مردمی و مترقی، فعالین کارگری و نیروهای سیاسی در تظاهرات راه پیمایی باشکوهی که به مناسبت این روز در شهر تورنتو کانادا برگزار می شود شرکت کرده و نمادی از همبستگی بین المللی با طبقه کارگر و خلق های تحت ستم در سراسر دنیا را به نمایش می گذارند. فعالین چریک های فدایی خلق ایران در تورنتو (کانادا) نیز مانند هر سال در روز جمعه اول ماه مه ۲۰۱۵ ، همراه با هزاران نفر از نیروهای مترقی، گروه ها و سازمان های مردمی و ضد سرمایه داری این شهر در میدان شهرداری تجمع کردند و روز جهانی کارگر را جشن گرفتند.

روز اول ماه مه، روز تأکید بر ضرورت همبستگی و اتحاد طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری است. این سنت در اول ماه مه امسال نیز در تجمع و تظاهرات سراسری تورنتو برجسته بود. در این تجمع سخنرانی هائی از طرف چندین سازمان حامی مهاجرین و پناهنده ها و گروه های ضد نژاد پرستی و ضد فقر صورت گرفت و علیه نظام سرمایه داری، علیه یورش

نابود باد جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

پاکشان در راه آزادی انسانها ریخته می‌شود همچون باران بهاری زمین را آبیاری می‌کنند و گلهای زیبای آزادی را می‌پروراند، این است که جاودان می‌مانند.

در یک جنگ معمولی که خطر در آن واحد میلیونها بشر را تهدید می‌کند، مرگ تبدیل به یک حادثه عادی می‌شود. و مردم همان قدر به آن اهمیت می‌دهند که به یک تصادف در زمان صلح، و حتی به آن فکر هم نمی‌کنند، اما مبارزه چیز دیگری است. ما جنگ با حریفی را ادامه می‌دهیم که همه جا هست و برای کوبیدن ما از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد، در چنین نبردی باید با خطر دائمی مرگ روبرو بود. آیا هر کسی قدرت چنین نبردی را دارد؟ و می‌تواند اینطور زندگی کند؟ نه! این راه به مردان و زنان قدرتمند احتیاج دارد که با قدمهای استوار به پیش بروند و با هرسختی با تمام قدرت مبارزه کنند.

درست است که زندگی زیباست اما زندگی فقط نفس کشیدن نیست، انسان تا وقتی زنده است که بتواند آزادانه عقاید خود را بیان کند. لازمه زندگی آزادی در گذران آن است و بدون این آزادی، زندگی در بردگی و فرومایگی است و ارزش زیستن را ندارد. زنده بودن یعنی آزاد بودن و انسان بودن. در مقابل هر انسان متفکر اکنون دو راه وجود دارد یا زیستن با همه شرایط آن یا مرگ. بودن یا نبودن. بنابراین همیشه باید مرگ را به عنوان یک احتمال به حساب آورد. البته این بدان معنا نیست که ما به استقبال مرگ برویم، بلکه برعکس این مرگ را که دیگر یک تصادف نیست و در نتیجه عمل کسانی است که می‌خواهند ما را به زانو درآورند می‌توان به عقب انداخت، می‌توان با نبرد یا کسانی که کمر به قتل ما بسته‌اند، با مرگ جنگید. مرگ در اثر یک نبرد غیرعادی با دشمن به مرگ روزانه و با خفت و حقارت زیر چشمان راضی و خشنود جلادان رجحان دارد. بله صد بار مرگ غیر عادی و پرشکوه در مقابل رگبار گلوله دشمن به نفع شدن تاسف انگیز زیر چکمه دژخیمان که با پاشنه خود گلویمان را بفشارند ترجیح دارد.

مبارزه ادامه دارد و نیرویی قویتر از هر چیز دیگر، بدون آنکه فرصت دهد که به پشت سرم بنگرم، مرا به پیش میراند. شاید فردا توانستند مرا شهید یا دستگیر کنند اما امروز و در این ساعت من از راه خویش باز مانده ام و همراه دیگران، همراه انبوه رفیقانم به پیکار ادامه می‌دهم.

به امید پیروزی!
سلام گرم و آتشین مرا به همه
برسانید.
عزت غروی



نامه فدایی شهید

عزت غروی (رفیق مادر)

توضیح پیام فدائی: چریک فدایی خلق، رفیق شهید عزت غروی زن انقلابی و مادر رفقای همجون احمد و مجتبی خرم آبادی ست. رفیق مادر راه پر افتخار مبارزه علیه رژیم ددمنش وابسته به امپریالیسم شاه وطن فروش در صفوف چریکهای فدایی خلق ایران را برگزید و تمامی هستی خود را در جریان دو سال جنگ بی امان با دشمن در راه مبارزه برای بهروزی کارگران و زحمتکشان نهاد. رفیق مادر سرانجام در اثبات عشق عظیم و بی برابراهش به آرمان خلق‌ها در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ مرگ سرخ را عاشقانه پذیرفت و به جریان پرشکوه زندگی پیوست. اکنون در سالگرد جان باختن این مادر انقلابی یاد او را با چاپ نامه ای که به والدینش نوشته گرامی می‌داریم!

سهمگین و نیرومند خانه‌های پوشالی مزدوران را درهم خواهد ریخت و من صدای دلنواز این طوفان را از دور می‌شنوم که دارد نزدیک می‌شود. مطمئن باشید که دیگر مردم تحمل این همه ظلم و ستم را ندارند و روزی به پا خواهند خواست تا به خورشید تازه‌ای که در شرف طلوع است خیرمقدم بگویند.

ولی تا آنروز دستهای جنایتکاران از ملت ما خیلی خون خواهد گرفت. اما این خونها بی‌جواب نخواهند ماند. خلق همه سختی‌ها را تحمل خواهد کرد و در مقابل هر شکنجه‌ای طاقت خواهد آورد زیرا که در نهاد ما ایمانیست که آنرا هرگز هیچ چیز نمی‌تواند از بین ببرد و آن عشق و علاقه به خلق و کینه و نفرت به دشمن خلق است. و با آنهایی که مانع آزادی مردم می‌شوند و آنها را به ناق و برای کسب قدرت و اقتدار خود می‌کشند باید مبارزه کرد و معدومشان ساخت، زیرا آنها حق ندارند برای حفظ قدرت خود سربازها و جلادان خود را به جان مردم بیاندازند و بدین جهت است که ما سلاح بدست گرفته و مرگ را با مرگ جواب می‌دهیم. این پست فطرتها نمی‌دانند که دستهای ناپاکشان چه تخم کینه‌ای در دلها می‌کارد و روزی خواهند فهمید که نیروی خلق توسعه یافته و شروع به درو کردن این علفهای هرزه می‌نماید و چون خون آنها گندیده است بی آنکه اثری از خود برجای بگذارند از بین خواهند رفت.

دشمنان ما همانطور که به مردم علاقه‌مند نیستند کسانی را هم که مثل سگ برای تعقیب ما می‌فرستند دوست ندارند، بلکه آنها را برای حفظ قدرت خود بکار می‌گیرند و آنقدر آنها را فشار می‌دهند تا تفاله‌ای بیش، از آنها باقی نماند. آنگاه آنها را بدور می‌اندازند. اما فرزندان ما چون با ایمان و برای رهایی خلق مبارزه می‌کنند و خون

پدر و مادر عزیزم!

سلام گرم و آتشین مرا بپذیرید. درود فراوان بر دامان پر مهر تو مادر و آغوش گرم و پر محبت تو پدر که دلیرانی چون احمد و مجتبی را پرورد. امیدوارم که همیشه سلامت و تندرست باشید. از اینکه شما را تنها گذاشته‌ام خیلی معذرت می‌خواهم، می‌دانید که غیر از این، راه دیگری وجود نداشت. دیگر در گوشه خانه نشستن و زانو بغل کردن داشت مرا دیوانه می‌کرد. این بود که این راه را انتخاب کردم و حالا زندگی خوبی دارم و احساس می‌کنم که واقعا زنده هستم. وقتی که فکر میکنم که از کلاغی کمتر نیستم که هرگاه به بچه‌اش تجاوز می‌کنند با نوک، چشمان متجاوز را کور می‌کند، خوشحال می‌شوم زیرا ما هم تصمیم گرفته‌ایم قلب کسانی را که جوانان ما را می‌کشند با گلوله از سینه بیرون بکشیم.

نمی‌دانید زندگی در اینجا چقدر زیباست، وقتی آنها را می‌بینم که همه مانند یک فامیل و یک خانواده در راه یک هدف و به خاطر سعادت یک ملت، با قلب‌هایی پر از خشم و کینه نسبت به دشمن و دل‌هایی پر از امید و لب‌هایی پر از سرود مبارزه می‌کنند، سرودهایی که مانند جویباری به یک رودخانه تبدیل می‌شوند و به آرامی و عظمت در دریای درخشان زندگی آزادی می‌ریزد احساس آرامش می‌کنم و شادی بی‌پایانی وجودم را فرا می‌گیرد. نمی‌دانید که نهال تازه‌ای در زندگی من شکفته است و آن نهال، کینه‌ای است که خون جوانان آنرا پرورش می‌دهد و حالا تازه فهمیده‌ام که باید در مقابل دشمن خونخواری که هر روز جوانان ما را می‌کشد مقاومت کنیم و ما تا آخرین نفس ادامه خواهیم داد. همه اینهایی که دارند مبارزه می‌کنند بهم پیوسته و گروهی بزرگ و نیرومند را از ملت تشکیل می‌دهند که در آینده نزدیک مانند طوفانی

جاودان باد خاطره انقلابیونی که تا پای مرگ، قهرمانانه با دشمن جنگیدند!

مارکسیست بود خواهان ارتقاء آگاهی توده‌ها بر اساس واقعیات زندگی‌شان بود. او هرگز هم چون همه اپورتونیست‌ها و در هر لباسی خواهان حفظ وضع ظالمانه موجود و جایگزینی حقوق "عادلانه" و "منصفانه" در شرایط حفظ شرایط استثمار شدید نبود. برای همه آن‌هایی که کتاب میخوانند این احساس مشترک است که سعی میکنند نویسنده رمان و داستان را در ذهن خود مجسم کرده و بسته به قهرمان داستان در رابطه‌اش با توده‌ها، تصویری هرچه انسانی‌تر از او مجسم کنند، و تصویری که از صمد، این معلم رنج کشیده و رنج‌آشناک کودکان روستاها در رابطه با داستان‌هایش به ذهن میرسد، یک "ولدوز" است با سوسوی از روشنایی که راه را نشان میدهد، تصویری که از واقعیت سرچشمه می‌گیرد و مرگ او هرگز این سوسو را خاموش نکرد. و امروز که تصویر او در چنین ابعادی پرچم مبارزات معلمین کشور شده است همگان به عینه می‌بینند که کسی که شاهکارش زندگی‌اش بود هنوز زنده است. امروز در شرایطی که سختی‌های مالی و اجتماعی همه زندگی توده‌ها را دربرگرفته است معلمان کشور نیز در کنار دیگر توده‌های زحمتکش ایران زیر شدیدترین ستم‌های اقتصادی و اجتماعی بوده و رژیم با برنامه‌های اقتصادی خود اکثریت آن‌ها را نیز به زیر خط فقر کشانده است. به همین دلیل هم آنها از دردهای فراوانی رنج می‌برند، ولی آن‌ها نیز همچون سایر توده‌های زحمتکش در ادوار مختلف و به گونه‌های مختلف در برابر این بیعدالتی‌ها ایستاده و سعی میکنند تا حق خود را تا آنجا که میتوانند از سردمداران دزد و فاسد جمهوری اسلامی بگیرند مبارزه‌ای طبیعی برای حق زندگی و حق زنده ماندن که لگد کوب سلطه سرمایه‌داران حاکم شده است. در مبارزه برای آزادی و نابودی ظلم و ستم هیچ پرچمی گویاتر از تصویر صمد نیست که در تراکت‌های معلمان درج شده است.

یادش گرامی باد

عبداله باوی، ماه می ۲۰۱۵

اعتراضی معلمان عکس‌های صمد در همه جا پخش شده است بار دیگر رژیم پاسخ خود را از دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان کشور به روشنی می‌گیرد.

واقعیت این است که رفیق صمد فقط یک معلم نبود که فقط آنچه اجازه داشت را به شاگردانش بیاموزد بلکه برعکس وک از مرز "اجازه" گذشته و سعی میکرد به شاگردانش بیاموزد که نه فقط کتاب، بلکه زندگی را نیز بخوانند و بیاموزند. زیرا کاراکترهای این داستان، حقیقی‌تر و دردها بسیار ظالمانه‌تر و شدیدتر هستند. او میخواست به شاگردانش، این "ولدوزهای" سرخ داستان‌هایش بیاموزد و داستان باشند و نه "جمعه" "رایبسون کروسو". او می‌آموخت که در "انتظار گودو" نباشند که کسی نخواهد آمد و همچون "اینچه ممد"، یاغی جلگه‌های توریس باشند. و در کوچه پس‌کوچه‌های این داستان حقیقی، در پی هر جمله این داستان حقیقت را بیابند زیرا یک حقیقت بیشتر وجود ندارد و آن این که جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی نمی‌تواند میرا از ظلم و ستم باشد. او به کودکان یاد می‌داد که خود را بشناسند و به نیروی خود ایمان داشته باشند، میل به مبارزه با پستی‌ها را در وجود خود توسعه دهند و صفات نیک را در خود بیابند. و از آنچه که بزرگها ساخته‌اند این نتیجه را نگیرند که اینها تغییر ناپذیرند و با سنتهای کهنه سازش نکنند. رفیق صمد از سفره رنگارنگ اربابان و سفره خالی فقرا مینوشت تا کودکان علت داشتن و نداشتن را بدانند و قواعد تغییر را بخوانند همچون لطیف در "24 ساعت در خواب و بیداری" و "ماهی سیاه کوچولو" که بسوی دریای آزاد شنا کرد.

رفیق صمد به‌رنگی فقط داستان نمی‌نوشت بلکه در آن شرایط سخت، آن نوشته‌ها تحلیلی بودند که رفیق با آن‌ها و با احساس مسئولیت نشان میداد که برای رهایی مردم باید افکار و احساسات توده‌های زحمتکش را از زیر سلطه نظام حاکم رهایی داده و آنها را برای سرنگونی این نظام آموزش داد. از آنجا که او یک



در آستانه برگزاری تجمع اعتراضی معلمان و در حمایت از مطالبات بر حق معلمین کشور از سوی دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان آگاه، تراکت‌های قابل توجهی در اطراف دانشگاه‌ها و مدارس و حتی در پارک‌ها پخش گشت که مزین به عکس رفیق صمد به‌رنگی، یار فراموش نشدنی همه توده‌های ستمدیده بود.

کسی فراموش نکرده است که سالهاست که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی تلاش کرده تا با مخدوش نمودن چهره انقلابی صمد در گرایش جوانان و نیروهای آگاه جامعه نسبت به وی اخلاص ایجاد کند. این رژیم ضد مردمی زمانی آثار صمد را حاوی بدآموزی برای کودکان جلوه می‌داد و زمانی مرگ مشکوک وی را بکمک گماشتگان به ارث برده از رژیم شاه، مرگی عادی که توسط یاران صمد یعنی چریکهای فدائی خلق واژگونه جلوه داده شد معرفی میکرد. وزارت اطلاعات رژیم بسیار تلاش کرد تا با توسل به خودفروختگان رنگارنگ در محبوبیت بی‌نظیر این معلم کودکان آذربایجان و یار فراموش نشدنی زحمتکشان اخلاص وارد سازد و به قول خودشان اسطوره شکنی کنند اما همه این تلاشها با تودهنی از طرف مردم آگاه مواجه شد و امروز که در آستانه تجمع



تمامی جهان سوداگر

از تو می‌ترسد.

زیرا

بعیبی است در اندرون تو

ساعت شمار.

تمامی جهان

تمامی جهان سرمایه

از تو می‌ترسد.

زیرا

معدن است در اندرون تو

معدن باروت.

سوداگران و بازرگانان

روشنفکران فریبکار

روانشناسان دغلاکار

هر روز

هر روز

در هر گوشه جهان

میزگرد تشکیل می‌دهند

هزاران تدبیر می‌اندیشند

و هزاران ترفند

تا شاید

لحظه انفجارات را

عقب بیندازند

تا شاید

معدن باروت ترا

بر آب توملنه‌ها

مرطوب کنند

با اینهمه

از ترس انفجار تو

خوابهایشان همیشه پریشان است.

لحظه انفجار ترا

عقب می‌اندازند

اما از ترس انفجار تو

هرگز آسوده نیستند.

تو کیستی!

تو کیستی

که جهان جور و ستم

اینچنین از تو در هراس است

کارگرا!

جریان این تلاش به طرز فجیعی جان خود را از دست داد.

دنبال پخش خبر در سطح مهاباد و تهدید خانواده نامبرده از سوی مقامات حکومتی شهر به سکوت در مقابل این فاجعه، روز پنج شنبه مردم مهاباد و بویژه جوانان غیور این شهر برای ابراز خشم و نفرت خود نسبت به مأموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی در رابطه با قتل این دختر بی گناه در مقابل ساختمان هتل تجمع کرده و خواستار مجازات عاملان این جریان یعنی صاحب هتل و مأمور وزارت اطلاعات جنایتکار جمهوری اسلامی شدند. اما نیروهای سرکوب رژیم اقدام به متفرق کردن جمعیت نموده و در همین حین وحشیانه به جمعیت حمله کرده و به روی آنها آتش گشودند. در جریان این درگیریها جمعیت معترض خشمگین به داخل هتل هجوم برده و وسایل آن را به بیرون پرتاب کردند. در طول درگیری مردم با نیروهای سرکوب رژیم، ساختمان هتل تارا و یک خودروی نیروی انتظامی توسط تظاهر کنندگان به آتش کشیده شد. همچنین در اثر آتشباری نیروهای سرکوب چند تن از تظاهر کنندگان کشته و زخمی شدند.

بدون شک جنایت اخیر مزدوران جمهوری اسلامی در قتل دختری که در هتل کار می کرد و خاک و خون کشیدند معترضان به این جنایت، برگ دیگری از دفتر قتل جنایات جمهوری اسلامی است. جنایت اخیر در شهر مهاباد و آتشباری بر روی جمعیتی که برای دادخواهی و مجازات مزدوران رژیم جمع شده بودند، یکبار دیگر ماهیت ضد خلقی دیکتاتوری حاکم و دولت "تدبیر و امید" آن یعنی روحانی، این "قهرمان" اعدام و جنایت را به عینه در مقابل افکار عمومی به نمایش می گذارد. همچنین مقابله دلاورانه مردم با نیروهای تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی، از شرایط به شدت ستمگرانه و خفقان باری خبر می دهد که در اثر فشارهای طاقت فرسای اقتصادی و سیاسی به طور روزمره به توده های بجان آمده و بویژه کارگران و زحمتکشان وارد می شود. اعتراض خشمگینانه مردم قهرمان مهاباد جلوه ای از التهاب و تضادهای رشد یافته ای است که برغم سلطه یک دیکتاتوری عریان و قهر آمیز در عمق جامعه تحت سلطه ما جریان دارد و باعث می گردد تا در هر فرصتی خواست نابودی دستگاه ظلم و ستم حاکم از دهان توده های بجان آمده فریاد زده شود.

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب!
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۴ - ۸ مه ۲۰۱۵

خشم مردم مهاباد در اعتراض به مرگ فجیع یک دختر جوان!



به دنبال قتل فجیع دختر جوانی که قربانی توطئه جنایتکاران وزارت اطلاعات

جمهوری اسلامی و صاحب هتل "تارا" در شهر مهاباد شد، این شهر از شب گذشته (پنج شنبه ۱۷ اردیبهشت) شاهد درگیری های خونین مردم معترض و نیروهای سرکوب رژیم گشت که تا بامداد امروز (جمعه ۱۸ اردیبهشت) به طول کشید. چند روز قبل، یکی از مأمورین جنایتکار وزارت اطلاعات حکومت با یک نقشه از پیش تعیین شده با همدستی صاحب هتل تارا در مهاباد قصد تجاوز به یکی از دختران جوانی که در هتل کار می کرد به نام "فریناز خسروی" را داشت. دختر جوان هنگامی که همه راه های نجات خود از دست "سرباز گمنام امام زمان" را به روی خود بسته می بیند خود را از پنجره طبقه چهارم به طبقه سوم پرتاب می کند. این دختر در



درگیری مردم مهاباد با نیروهای سرکوبگر رژیم



تجمع اعتراضی مردم در مقابل هتل "تارا"ی مهاباد که فریناز در آنجا به شیوه ای فجیع جان خود را از دست داد!

توضیح پیام فدایی:

خوانندگان گرامی! به علت تراکم مطالب این شماره از نشریه، درج دومین قسمت مطلب "غزال سرخ ما" نوشته رفیق اشرف دهقانی و برخی گزارشهای دیگر در این شماره امکان پذیر نشد. دومین قسمت "غزال سرخ ما" در شماره بعدی پیام فدایی به چاپ خواهد رسید. لازم به ذکر است که این نوشته به طور کامل در سایت چریکهای فدایی خلق ایران در لینک زیر در دسترس علاقه مندان می باشد:

<http://www.siahkal.com/publication/RGazale-sorkhe>

غزال سرخ ما



به یاد گرامی چریک فدائی خلق، رفیق بوی (غزال) آبتی!

اشرف دهقانی

منتشر شد:



غزال سرخ ما
نوشته رفیق اشرف دهقانی
در شماره بعدی پیام فدایی
منتشر خواهد شد.

از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران

www.siahkal.com

www.ashrafdehgha.com

تقویت هرچه بیشتر نیروهای وابسته به خود و گسترش بحران و جنگ در این منطقه پرداخته است.

به گزارش سازمان ملل، حدود ۸۰ درصد جمعیت کشور (یعنی ۲۰ میلیون نفر) در اثر محاصره این کشور از سوی نیروهای ائتلاف به رهبری عربستان در گرسنگی مزمن به سر می برند. به طوری که مقامات سازمان ملل اعلام کرده اند آنچه که در یمن می گذرد، بمباران مناطق مسکونی پرجمعیت است که چه "بدون" خطر قبلی و یا حتی با خطر قبلی هم، برخلاف قوانین حقوق بشر است". آمریکا و نیروهای ائتلاف، به منظور دور زدن قوانین بین الملل، برخی از مناطق یمن مانند شهر صعده را به این بهانه که نیروهای مسلح حوثی در مناطق مسکونی آنجا مخفی شده اند، منطقه نظامی اعلام کرده و بدون خطر قبلی به بمباران آن پرداخته اند که منجر به کشته شدن تعداد زیادی افراد غیرنظامی شده است. دیده بان حقوق بشر نیز اعلام کرده که اسناد و مدارکی مبنی بر استفاده بمب های خوشه ای در صعده توسط نیروهای ائتلاف در دست دارد. استفاده از بمب های خوشه ای (که ذرات تیز مرگباری را در شعاع بسیار وسیعی پرتاب می کند) در سال ۲۰۰۸ توسط بیش از صد کشور که "میثاق مهمات خوشه ای" را امضاء کردند، ممنوع اعلام شد. البته کشورهای ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی جزو کشورهایایی بودند که آن میثاق را امضاء نکردند.

در شرایطی که عربستان و دیگر رژیم های ضدخلقی به بمباران مردم یمن مشغول بودند نیروهای ائتلاف با کشتی های جنگی خود راه های آبی بنادر یمن را مسدود کرده و از ورود مواد غذایی و مایحتاج دارویی و غیره به این کشور جلوگیری کردند و فقر و فلاکت و گرسنگی را به مردم غیرنظامی و کودکان بی گناهی تحمیل کردند که حتی قبل از جنگ نیز نیمی از آنان دچار سوءتغذیه بودند. بر اثر حملات ائتلاف زیرساخت های شهری نابود شده اند، مواد غذایی و آب آشامیدنی و برق و ... دیگر امکانات ضروری زندگی قطع شده و وجود ندارند. تلاش سازمان های کمک رسانی نیز در اثر بمباران ها خنثی شده است. هزاران نفر از مردم غیرنظامی در خانه هایشان زیر آوار کشته شده اند. یونیسف هشدار داد که اگر بمباران ها ادامه پیدا کنند، بیش از ۲۵۰ هزار کودک از گرسنگی تلف خواهند شد.

به دنبال بالا گرفتن اعتراض به محاصره مردم ستمدیده یمن و جنایات عربستان در این کشور قرار بر یک آتش بس موقت در این کشور شد. اما علیرغم اعلام آتش بس موقت در یمن به منظور فرصت دادن به گروه های بین الملل برای فرستادن کمک های بشردوستانه به مردم آن کشور،

در یمن چه می گذرد؟!



دهد." و این در حالی است که کشتی های جنگی آمریکا که در سواحل یمن در دریای سرخ قرار دارند نیز به محاصره یمن پرداخته اند. همین شواهد نشان می دهند که در یمن این امپریالیسم آمریکاست که با استفاده از دست نشاندگانش در منطقه بر شعله های خانمانسوز یک جنگ ضد مردمی دیگر در منطقه بنزین می ریزد.

شورای امنیت در قطعنامه ذکر شده در بالا به حوثی ها اخطار کرده بود که باید بلافاصله و بدون قید و شرط به خشونت پایان دهند. اما چیزی در مورد حملات هوایی عربستان که توسط ائتلافی از دولت های سرکوبگر منطقه (به سرکردگی عربستان) انجام شده، نگفت. درحالی که از ۲۶ مارچ تا زمان تصویب آن قطعنامه، بیش از ۱۲۰۰ حمله هوایی توسط این گروه ائتلافی (با حمایت آمریکا) صورت گرفته بود که اکثر آنها در مناطق غیرنظامی منجمله بیمارستان ها و مدارس انجام شده بود. بر اثر هجوم ائتلاف به رهبری عربستان تاکنون هشت بیمارستان در حملات هوایی از بین رفته اند. کسانی که علیه خشونت قطعنامه صادر می کنند اصلا به روی خود نیاوردند که در جریان حملات هوایی عربستان بیش از ۳۷ کارگر یک کارخانه لبنیات کشته شدند و یا در جریان حمله به اردوگاه پناهندگان بیش از ۲۰ غیرنظامی جان خود را از دست دادند.

کشور یمن یکی از فقیرترین کشورهای جهان می باشد که در نزدیکی تنگه ی باب المندب قرار دارد. این تنگه که خود گلوگاه نفتی بسیار مهمی می باشد از اهمیت استراتژیک بسیاری برای امپریالیستها و از جمله امپریالیسم آمریکا برخوردار است. تنگه ی باب المندب راه آبی بسیار پراهمیتی است که دریای عرب و اقیانوس هند را به دریای سرخ و سپس کانال سوئز و دریای مدیترانه وصل می کند. امپریالیسم آمریکا به منظور استحکام موقعیت خود در منطقه، همواره خواهان حضور مستقیم نظامی در آنجا بوده است. در سال های گذشته نیز، دولت آمریکا با آتش بیاری دولتهای ارتجاعی منطقه به

حوادث یمن و جنگ ضد خلقی که مردم تحت ستم این کشور قربانیان اصلی آن می باشند به یکی از تیرهای مهم دستگاه های خبری تبدیل شده است. در جریان تشدید درگیریهای یمن در هفته های اخیر و بدنبال قدرت گیری نیروهای مسلح حوثی در یمن که به گزارش خبرگزاریها از سوی جمهوری اسلامی پشتیبانی می شوند و موفقیت آنها در به کنترل در آوردن پایتخت (شهر صنعاء) موفقیت عربستان در این کشور کوچک همسایه عربستان به خطر انداخت. به همین دلیل هم زمانی که این نیروها موفق شدند مناطق مهمی را به تصرف در آورده و به سمت شهر عدن- که یکی از مهمترین بنادر این کشور می باشد- حرکت کنند، دولت دست نشانده عربستان، خاک یمن و حیات و هستی مردم یمن را مورد حمله قرار داد.

در تلاش برای مقابله با پیشرفت های نیروهای حوثی، در ۲۶ مارچ ۲۰۱۵ (پنجشنبه ۶ فروردین ۱۳۹۴) کشور عربستان با دستاویز حمایت از رئیس جمهور مستعفی و فراری یمن (منصور هادی) حمله های هوایی خود به یمن را علناً آغاز کرد. و خیلی زود مبادرت به تشکیل ائتلافی از همپالکی های خود نمود. در ۱۴ آوریل شورای امنیت سازمان ملل در هماهنگی با امپریالیسم آمریکا قطعنامه ای را مبنی بر تحریم تسلیحاتی شبه نظامیان حوثی صادر کرد.

بر اساس گزارش وال استریت ژورنال، نه تنها هدف هایی که ارتش سعودی برای بمباران انتخاب کرده زیر نظر وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) تعیین می شوند، بلکه خود طراحان جنگی پنتاگون هم هدف هایی را مستقیماً انتخاب و به نیروهای ائتلاف دستور می دهند که آنها را بمباران کنند. "الیستر بسکی" (Alistair Baskey) سخنگوی شورای امنیت ملی دولت آمریکا نیز در یک کنفرانس مطبوعاتی در ۱۲ اپریل اعلام کرد که "دولت آمریکا اطلاعات ضروری برای دفاع از عربستان سعودی و دولت قانونی یمن را به متحدین خود می

خبرگزاری ها گزارش دادند که در روز سیزده ماه مه ۲۰۱۵ نیرو های ائتلاف کشورهای عرب (به سرکردگی عربستان سعودی) به بمباران هوایی شهرهای ابین و صنعا (پایتخت یمن) و تعز ادامه داده که این حملات به کشته شدن بیش از ۷۰ نفر و زخمی شدن صدها تن (که اکثراً ساکنان غیرنظامی این شهرها بوده اند) منجر شده است. به گزارش خبرگزاری فاکس، هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا نیز در دومین هفته ماه مه به مناطق مسکونی مختلفی در یمن (منجمله به بندر مکلا در روز سیزدهم ماه مه) حمله کردند و به عنوان مثال مخازن نفت را منفجر کردند که منجر به کشته شدن مردم بیگناه شد. گفته می شود که از زمان شروع حمله نظامی به یمن در ۲۶ ماه مارچ تاکنون بیش از ۱۵۰۰ نفر کشته و هفت هزار نفر زخمی و حدود نیم میلیون نفر آواره شده اند.

لازم به یاد آوری است که ارتش آمریکا حملات هوایی خود به یمن توسط هواپیماهای بدون سرنشین را در واقع از سال ۲۰۰۲ شروع کرده بود. اما معمولاً دولت وقت یمن خود مسئولیت این حملات هوایی را به عهده می گرفت تا جنایات دولت آمریکا را لاپوشانی کرده و از غلیان خشم ضدامپریالیستی توده های مردم یمن جلوگیری کند. اولین حمله هوایی آمریکا به یمن که در رسانه های بین المللی افشاء شد، در تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۰۰۹ در روستایی در استان ابیان بود که بیش از ۴۴ غیرنظامی (منجمله ۲۱ کودک) طی آن کشته شدند. در همان روز حمله هوایی دیگری در ارحاب منجر به کشته شدن ۴ نفر شد.

یکی از مشخصات حملات هوایی آمریکا که توسط هواپیماهای بدون سرنشین انجام می شود این است که رادارهای این هواپیماها از راه دور اسلحه و مهماتی را که افراد حمل می کنند، توسط دستگاه های کامپیوتری حساس شناسایی می کنند و موشک های هوشمند بسیار پیشرفته ای را به سمت هدف (افراد مسلح به سلاح که به عنوان مثال در خیابان راه می روند) نشانده رفته و او را به قتل می رسانند. اما از آنجا که در قبایل یمن حمل اسلحه امری معمول است حملات هوایی آمریکا غالباً منجر به کشته شدن روستائیان و مردم غیرنظامی قبایل شده است. تعداد دقیق این قتل ها توسط آمریکا مشخص نیست اما تاکنون به طور رسمی ۲۶ قتل غیرنظامیان توسط آمریکا اثبات شده است.

در واقع در یمن ما شاهد ائتلافی از ارتجاعی ترین نیروهای منطقه، از دیکتاتوری های سلطنتی ضدخلقی و انگلی عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج تا رژیم وحشی السیسی مصر می باشیم که با پشتیبانی ارتش آمریکا- قدرتمندترین و متجاوزترین نیروی امپریالیستی- جنگ تجاوزگرانه ای را به توده های مردم در فقیرترین کشور خاورمیانه، که پیش از شروع جنگ نیز بیش از نیمی از جمعیت آن زیر خط فقر به سر می بردند، تحمیل کرده اند.

واقعیت این است که در حمله عربستان به یمن جنگ با تروریسم، حقوق بشر، دموکراسی، و یا ثبات منطقه، همه بهانه های جعلی می باشند. این بهانه ها مطرح می شوند برای پنهان نگهداشتن دلیل اصلی این تجاوز نظامی که از پشتیبانی آمریکا هم برخوردار می باشد. در واقع آمریکا به این طریق به گسترش حضور نظامی و هژمونی خود بر منطقه پرداخته، به بحران و فضای جنگی دامن می زند و همچنین می کوشد تا سلطه خود بر منابع طبیعی در این منطقه استراتژیک خاورمیانه و تجارت و انتقال آن را تحکیم کند.

با شناخت این منافع است که می توان فهمید مثلاً چرا دولت آمریکا اعلام کرده که در هفته های اخیر با سرعت هر چه بیشتری، مقادیر بسیار زیادی بمب و موشک و دیگر سلاح و امکانات نظامی به عربستان سعودی رسانده است. در واقع میزان معاملات نظامی دولت آمریکا با عربستان سعودی (بزرگترین مشتری نظامی آمریکا) از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ بیش از ۹۰ میلیارد دلار اعلام شده است. همچنین دولت آمریکا برای افزایش اشتراک اطلاعات و پشتیبانی لجستیکی از حمله عربستان به یمن، یک مرکز برنامه ریزی هماهنگی مشترک، به فرماندهی یکی از ژنرال های دوستانه مرکز فرماندهی نظامی آمریکا، در پایتخت عربستان ایجاد کرد.

سخنگوی پنتاگون در ۱۵ اپریل اعلام کرد که جت های ک.سی. ۱۳۵ (استراتورتانکر) آمریکایی، روزانه به برآورده کردن نیازهای سوختی هواپیماهای جنگی عربستان سعودی مشغولند تا حملات هوایی مداوم عربستان در یمن متوقف نشود. بنابراین، ارتش آمریکا نه تنها بمب هایی را که بر سر مردم یمن ریخته می شود تدارک می بیند در همان حال سوخت مورد نیاز جنگنده های عربستان را هم تامین می کند تا هدف های بمبگذاری ها را که خود

تعیین نموده را هدف قرار دهند. با توجه به این واقعیات است که آغشته بودن دست طبقه سرمایه دار حاکم بر آمریکا به خون مردم بی گناه یمن، بر کسی پوشیده نیست. "جان کری" وزیر امور خارجه آمریکا در یکی از مصاحبه های با کانال خبری پی.بی.اس در دفاع از مداخله نظامی آمریکا در یمن، کمک های نظامی دولت ایران به شبه نظامیان حوثی که کنترل بخش عمده ای از یمن را در دست خود گرفته اند را عامل اصلی جنگ در یمن معرفی نمود. در حالیکه خودش می دانست که رژیم سرسپرده جمهوری اسلامی بدون چراغ سبز آمریکا امکان ندارد که وارد چنین معادلاتی شود. حضور و نقش ضد خلقی جمهوری اسلامی در یمن و دمیدن در آتش جنگ بر علیه مردم این کشور مشابه همان نقشی ست که این رژیم وابسته در بسیاری دیگر از مناطق بحرانی نظیر لبنان و افغانستان و بوسنی و عراق و سوریه برای جاده صاف کردن در خدمت ماشین جنگی آمریکا و سیاستهای ضدخلقی امپریالیستی ایفا کرده است.

بررسی رویدادهای یمن نشان می دهند که سالهاست که دولت آمریکا به منظور زمینه سازی برای مداخلات نظامی خود در منطقه، القاعده را "بزرگترین تهدید تروریستی علیه میهن (آمریکا)" خوانده و کمپین بزرگی نیز برای هواپیماهای بدون سرنشین خود به عنوان "مدل موفق در جنگ با ترور" به راه انداخته است. اما وقتی که گروه مرتجع تروریست اسلامی (AQAP) در یمن به تاخت و تاز و قتل و غارت مردم بی گناه شروع کرد، خود را با هواپیما های بدون سرنشین اش مشغول نمود تا وضعی پیش آمد که حوثی ها پایتخت را گرفتند و شرایط برای جنگ کنونی مهیا شد. شرایطی که به وضوح از سوی دولت آمریکا برای توجیه بحران آفرینی و گسترش میلیتاریسم اش به کار گرفته شده و در خدمت تخفیف بحران اقتصادی گریبانگیر نظام سرمایه داری ست.

تجاوز وحشیانه امپریالیسم آمریکا در یمن بیش از پیش آتش جنگ و درنده خویی امپریالیستها در منطقه را تشدید کرده و تهدید بزرگی علیه جان میلیونها انسان بیگناه در منطقه است. برای مقابله با چنین فاجعه ای بسیج خلق به رهبری طبقه کارگر در مبارزه علیه جنگ و امپریالیسم و دیکتاتوری های وابسته در منطقه، اجتناب ناپذیر است.

مریم



نگاهی به وضع زنان کارگر در ایران!

کارگران زن به مثابه ستم‌دیده ترین بخش طبقه کارگر همواره در معرض شدیدترین ستم‌ها و استثمار مضاعف قرار دارند. این وضع ذاتی نظام سرمایه داری بوده و در همه کشورها به درجات مختلف مشاهده می‌شود. اما در ایران که نظام سرمایه داری وابسته حاکم است و جمهوری اسلامی به مثابه یکی از درنده خوترین حامیان این نظام بر قدرت است این ستم و این استثمار به لطف سرکوبگری این رژیم که با لفافه‌های ارتجاعی مذهبی نیز تزئین شده، ابعاد وسیع‌تر و وحشیانه‌تری یافته است. به واقع در هیچ دوره‌ای از عمر جمهوری اسلامی از این فشارها و ستم‌ها چیزی کم نشده است. و در تمام این سالها این رژیم زن ستیز با تکیه بر خرافات مذهبی تلاش کرده تا قبل از هر چیز زنان را آماج تعرضات خود قرار دهد. گرچه در همه این سالها کارگران تحت ظلم و ستم بوده‌اند اما زنان کارگر بار بزرگتری از این ظلم و ستم را متحمل شده‌اند.

برای نمونه در همان آغاز قدرت‌گیری دارو دسته خمینی به بهانه این که حضور زنان باعث فساد می‌شود و از نظر اسلام جای زن در خانه است بخش بزرگی از زنان را از کار بیکار کردند. و یا در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی در چهارچوب طرح تعدیل نیرو، این بیشتر زنان کارگر بودند که بدون اینکه سرمایه داران مسئولیتی نسبت به سرنوشت آنها تقبل کنند از کار بیکار شدند. سپس با طرح‌های به شدت ضد کارگری دیگری از جمله قراردادهای سفید امضاء و فضا دادن به شرکت‌های پیمانکاری نه تنها کل طبقه کارگر با شدیدترین آسیب‌های ممکن از جمله بیکاری وسیع، عدم امنیت شغلی و فقدان ناامنی اجتماعی مواجه شدند بلکه زنان کارگر بازهم آماج تعرضات بیشتری قرار گرفتند.

در نتیجه تعرضات سرمایه داران که زیر قدرت سرکوب جمهوری اسلامی پیش می‌رفت زنان از کار در خیلی از کارخانجات بزرگ عملاً کنار گذاشته شدند و بخش بزرگی از نیروی کار زنان در کارگاه‌های کوچک متمرکز شد که البته در زمان ریاست جمهوری خاتمی از شمول قانون کار خارج شده بودند. در کنار کارگاه‌های

کوچک، زنان در کوره‌های آجر پزی، کارگاه‌های نمور قالبیافی و بخش کشاورزی با شرایط کار و زندگی طاقت فرسایی به کار گرفته شدند.

جمهوری اسلامی در طول سالها شرایطی را شکل داده که زنان حتی به طور معمول نیمی از حداقل دستمزد تعیین شده توسط دولت را نیز دریافت نمی‌کنند. و این کمی دستمزد خود مسبب مشکلات دیگری می‌شود. برای نمونه دستمزد ناچیز زنان با شهریه‌ای که مهد کودک‌ها مطالبه می‌کنند اصلاً هم خوانی ندارد و یکی از موانع مهم بر سر راه زنان برای ورود به بازار کار می‌باشد. طبیعی است کارگر زنی که حداقل دستمزد را می‌گیرد هرگز نمی‌تواند با این دستمزد کم هزینه مهد کودک را بپردازد و در این صورت باید از کار کردن منصرف شود. برای نمونه دستمزد کارگران زن در بخش خدمات با اینکه عموماً بین ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار روزانه می‌کنند آنقدر ناچیز است که اصلاً کفاف تامین زندگی را نمی‌دهد چه رسد به پیدا کردن جایی برای نگهداری کودکان شان. زنان کارگر در این بخش، علیرغم کمی دستمزد از بیمه تامین اجتماعی نیز برخوردار نمی‌باشند و به همین دلیل هم از وضعیت اسفباری برخوردار هستند.

یکی دیگر از حوزه‌های کار زنان بخش کشاورزی است. به عنوان مثال زنانی که در شالیزارهای برنج، مزارع چای، و یا باغ میوه کار میکنند اولاً کارشان فصلی بوده و ثانیاً فاقد هرگونه بیمه و پوشش اجتماعی می‌باشند. با اینکه برای نمونه بیشترین درصد کار کشاورزی استان شمال بر دوش زنان است اما زنان کشاورز از هیچ حمایت اجتماعی برخوردار نیستند. همین وضع را دارند زنانی که در استان هرمزگان در بخش صید و پرورش ماهی و آبیان دریایی حضوری فعال دارند. در این بخش هم کار زنان با معضلات بسیاری روبرو می‌باشد. آنها اجباراً هفت روز هفته و هر روز بیش از ۱۲ ساعت در روز به این کار طاقت فرسا مشغولند اما نه از بیمه برخوردارند و نه از حق بازنشستگی و غیره. به همین دلیل هم در صورت تاز کار افتادگی هیچ منبع درآمدی ندارند. و جالب است که دولت، یکی از موانع عمده بیمه شدن زنان صیاد می‌باشد. مقامات دولتی حتی از صدور کارت ملوانی برای آنها خودداری می‌کنند و این در حالی است که زنان صیاد با به پای مردان کار می‌کنند.

کوره پز خانه‌ها یکی دیگر از حوزه‌های کار زنان است. که کارگران زن با شاق ترین شرایط کار و زندگی در آنجا مشغولند. کار جسمی کارگران زن در کوره پز خانه‌ها که در زمره مشاغل سخت و زیان آور قرار دارد گاه حتی آنها را قادر نمی‌سازد که خانواده شان را سیر کنند. در حالیکه آنها در کوره‌های آجر سازی تحت شدیدترین استثمارها قرار می‌گیرند.

زنان کوره پز خانه کارهایی را به عهده دارند که گاه از توان جسمی آنها خارج

است و بسیاری از آنها کودکان خود را در در همان محیط آجر پزی بدنیا می‌آورند، چون مرخصی زایمان در کوره پزخانه‌ها برای کارفرماها اصلاً معنا ندارد. به طوری که پس از زایمان مادران مجبورند کودک را در گهواره گذاشته و به کار ادامه دهند. متأسفانه آنچه در کوره پزخانه‌ها مشاهده می‌شود درد است و رنج و استثمار آنهم در نهایت بی رحمی برای کارگران زن که ستم‌دیده ترین بخش طبقه کارگر هستند.

البته در سراسر ایران حضور زنان کارگر را در همه حوزه‌های کار و تولید می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال در کارگاه‌های کوچک قالبیافی و یا کاری که کارفرما به زنان می‌دهد تا در خانه انجام دهند. و اما صرف نظر از این تنوع در حوزه‌های مختلف کار، آنچه در مورد کارگران زن مشابه است این است که زنان کارگر در همه این موارد هیچ حق و حقوقی از قبیل بیمه، بازنشستگی، حق مهد کودک و غیره وجود ندارد. و صاحب کاران هر موقع اراده کنند می‌توانند آنها را اخراج و یا از دادن کار خود داری کنند. یکی دیگر از روشهایی که سرمایه داران با توسل به آن امنیت شغلی کارگران را از بین برده و آنها را مجبور می‌کنند که به هر شرایطی تن دهند قراردادها موقت می‌باشد که به تدریج به قراردادهای سفید امضاء تبدیل گشته و زنان کارگر از اصلی ترین قربانیان آن می‌باشند.

قراردادهای سفید امضاء در واقع ظالمانه ترین شرایط استثمار را بر کارگران تحمیل می‌کند. این قرارداد به این صورت است که سرمایه دار برای استخدام کارگر تنها امضای او را می‌گیرد و بعد بسته به شرایط و منافعش، خود، موارد قرار داد را تعیین می‌کند. به این ترتیب کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش به امضای قراردادی مجبور می‌شود که در آن مسائل مربوط به شرایط کار و حقوق کارگر تنها توسط سرمایه دار تعیین می‌شود. روشن است که چنین قرار دادی دست سرمایه دار را در انجام هر ظلم و اجحافی که به نفع اش باشد کاملاً باز می‌گذارد. مثلاً کارفرما بر اساس این نوع از قرارداد می‌تواند بدون هیچ دلیلی کارگر را اخراج کند و یا اگر حادثه‌ای برای کارگر در حین کار رخ داد و این حادثه منجر به ناقص شدن و یا مرگش شد هیچ مسئولیتی تقبل نکرده و حقوق کارگر را پایمال سودپرستی خود کند.

واقعیت این است که ستم بر کارگر و به خصوص کارگر زن در همه جوامع سرمایه داری وجود دارد ولی در حکومت جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی این ستم‌ها با شدت هر چه بیشتری اعمال می‌شود. البته به نظر سردمداران جمهوری اسلامی ستم بر زنان امری طبیعی است چون زن شهروند درجه دوم منسوب می‌شود و در قانون جمهوری اسلامی زنان به مثابه جنس دوم شناخته

ادامه در صفحه ۱۶

پر رهرو باد مبارزات زنده یاد "دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی!"

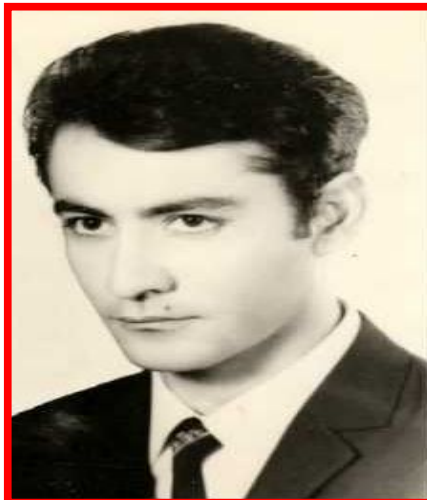
سبزه میدان (سبزه میدو sabza miydou) در شهر خرم آباد (خورمووه) برای بیشتر لرستانی ها به ویژه اهالی شهر خرم آباد نامی آشنا و خاطره انگیز است؛ و این خاطره انگیزی برای آن هایی که هم اینک دهه های ۴ و ۵ و... عمر خود را پشت سر می نهند صد چندان است.

نام این میدان کوچک با بسیاری از اتفاقات و نام های بزرگ سده اخیر لرستان گره خورده است و در میان این همه، نام پزشکی زبردست و مردم نواز و دل سوز و بخشنده و... بیش از دیگر نام ها می درخشید. پزشکی که دستان اش درمان گر تن فقرا و محرومان و سخن اش آرامش بخش روان هزاران بیمار خسته و رنجور و ناتوان بود. پزشکی که در خیابان کاشانی کنونی، نزدیک ایستگاه خط واحد، خانه داشت و خانه اش مطب اش بود و مطب اش خانه همگان.

پزشکی که همگان او را به مسکین نوازی، هم دردی، هم راهی و هم یاری کردن بیماران اش می شناسند. پزشکی که نه تنها حق ویزیت از مراجعین (غالباً تهی دست) خویش نمی گرفت، بل که هزینه هایی هم چون تهیه دارو، آزمایشات و ... و حتی خرج سفر آن هایی که خارج از شهر بودند را نیز از جیب خودش پرداخت می کرد. اما سجایای اخلاقی ستایش برانگیز این ادا مرد بزرگ خطه لرستان تنها به خصوصیات مردمی و محروم نوازی او محدود نمی شد. این پزشک مردمی و مبارز نقش تاریخی بزرگ و فراموش نشدنی ای در یکی از سیاه ترین دوره های استبداد در مملکت ما ایفا کرد.

دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی، نام این پزشک انسان دوست، بزرگوار، آزاده و مبارز است. مردی که جان در راه مبارزه با ستم و بیدادگری های زمانه خویش نهاد. پزشکی که بیشتر به دستگیری و یاری رسانی و خدمات بی چشم داشت اش به مردمان معروف است.

دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی، فرزند مرتضی خان اعظمی یکی از متنفذین لرستان در سال ۱۳۱۵ به دوران تبعید پدر و خانواده اش، در شهر مشهد دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در زمان رشد و پویایی جریانات سیاسی در فضای ایجاد شده پس از سال ۱۳۲۰ خورشیدی گذراند، و همین باعث آشنایی وی با مسایل سیاسی و اجتماعی شد؛ به گونه ای که در همان عنفوان نوجوانی وارد مبارزات سیاسی گردید. شروع فعالیت های سیاسی دکتر به صورت شرکت در محافل و متینگ های سیاسی، پس از وقایع مرداد سال ۱۳۲۸ بود. مبارزات سیاسی دکتر در سال ۱۳۳۷ و پس از ورودش به دانشکده پزشکی اصفهان با



فعالیت های دانشجویی اش در هم آمیخت و در همین دوران بود که دکتر دو بار توسط ساواک دستگیر گردید. فاصله ی ساله ای ۲۹ - ۴۱ که بر اثر مسایل بین المللی و رشد تضادهای درونی رژیم کودتا فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور به وجود آمده بود و اعتراضات و مبارزات مردم شدت یافته بود، فرصت مناسبی برای دکتر بود تا فعالیت ها و مبارزات خود، در قالب جبهه ملی، را در اصفهان به صورت علنی تر پی گیری کند. اما پس از رخدادهای خونین ۱۵ خرداد، ساواک او را دستگیر و زندانی کرد.

یکی از دستاوردهای این دوران اسارت، تحریر جزوه ای به نام "علل فاجعه ۱۵ خرداد" بود. دکتر پس از آزادی از زندان با رفقای که بعداً به گروه جزئی معروف شدند آشنا شد. وی بعد از آن که دوران تحصیلات عالی خویش را با رتبه ممتاز از دانشکده پزشکی اصفهان به پایان رساند، برعکس بسیاری که تنها به فکر خود بودند، تنها برای خدمت به هم ولایتی هایش راهی شهر و دیار آباء و اجدادی خویش، خرم آباد گردید و در آن جا هم زمان با دایر نمودن مطبی برای طبابت، فعالیت های سیاسی اش را نیز پیش می برد. دکتر در سال ۱۳۴۸ بار دیگر به وسیله ساواک دستگیر و روانه زندان شد.

این دوران زندان نه تنها توانست خللی در عزم جزم شده دکتر برای ادامه مبارزه اش ایجاد کند، بل که او را مصمم تر نمود تا پس از رهایی از زندان اقدام به مبارزه مسلحانه نماید. با رستاخیز سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی و تداوم آن توسط چریک های فدایی خلق فضای مبارزاتی نوینی در جامعه شکل گرفته و گروه ها و محافل متعددی با الهام از چریک ها به مبارزه ای جدی و موثر با رژیم دیکتاتوری شاه می پرداختند. به همین دلیل در سال ۱۳۵۲ و پس از رهایی مجدد از زندان، به همراه دو تن دیگر از

همشهریان و همزمان اش - مجتبی و محمود خرم آبادی - دست به تهیه مقدماتی برای شروع مبارزه مسلحانه علیه نابرابری و بی عدالتی زد، اما ساواک از این موضوع آگاهی یافت و در پی لو رفتن دو هم رزم اش و کشته شدن مجتبی و متواری گشتن محمود، دکتر بار دیگر تنها شده و مجبور شد تا این بار با کمک همسر فداکارش و با عجله و سرعت بیشتری دست به تهیه تدارکات مبارزه مسلحانه ای که فکرش را در سر می پروراند بپردازد.

دست آخر دکتر در سال ۱۳۵۳ بر اثر اضطراب به وجود آمده و علیرغم نا کافی بودن آذوقه و دیگر ملزومات و مقدمات لازم برای مبارزه مسلحانه، عازم کبیر کوه گردید تا مبارزه اش را به صورت علنی پی گیری نماید. در همین سال ها بود که توانست از طریق تورج اشتری و حسن سعادت با سازمان چریک های فدایی خلق ایران ارتباط برقرار نماید. پس از مخفی شدن در کوه های لرستان به همراه زنده یاد سیامک اسدیان و محمود خرم آبادی و تنی چند از همزمان دیگرش با ماموران ساواک درگیر شد.

از آن زمان تا سال ۱۳۵۸ هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت وی در دست نبود تا این که در یکی از روزنامه های چاپ شده در آن سال اسامی تعدادی از کشته شدگان در درگیری با ساواک اعلام شد که نام دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی هم در میان آن ها بود اما گذشته از این که این بزرگ مرد لر چه نوع گرایشات سیاسی و عقیدتی و چه سرنوشتی داشته، آن چه که مهم است شخصیت و منش مردمی و مبارزاتی اوست. که هم اینک و پس از سالیان سال هنوز هم نام نیک اش ورد زبان هاست.

یکی دیگر از وجوه کمتر شناخته شده این مرد بزرگ، جنبه ادبی و پژوهشی زندگی اوست که در زیر فهرست وار به چند نمونه از کارهای وی می پردازیم:

- ۱- مجموعه اشعار
- ۲- چندین داستان کوتاه و نیمه بلند. (برای نمونه مصاحبه با عزرائیل، غروب دهکده و ...)
- ۳- نوشته ای فلسفی در تحلیل وقایع ۱۵ خرداد با نام "جذام"
- ۴- نوشته ای تاریخی - پژوهشی درباره مبارزات مردم آنگولا و نقش استعمارگران پرتغال
- ۵- رساله ی دکترای وی تحت عنوان " نقش محیط و تربیت در پیش گیری بیماری های جذامی"

تهیه و تنظیم: صمد بهادری طولابی

فاجعه ای انسانی: ماجرای سیر کردن شکم آمریکایی ها به وسیله محصولات که با کار "برده های ماهی گیر" تهیه شده اند!

غذاهای دریایی که سفره آمریکایی ها را مزین می کند محصول دسترنج برده های اهل برمه و اندونزی است که در جزیره "بنجینا"ی اندونزی برخلاف میلشان به بیگاری وادار شده اند. به گزارش خبرگزاری اسوشیتدپرس برخی از غذاهای دریایی که در فروشگاه های آمریکا به فروش می رسند به وسیله برده های ماهیگیر ساکن اندونزی صید شده اند .

تحقیقات خبرنگاران اسوشیتدپرس که بیش از یک سال به طول انجامیده نشان می دهد که این غذاها نه تنها به رستوران ها و فروشگاه های بزرگ فروخته می شوند بلکه بعضی از آنها به عنوان غذای حیوانات خانگی هم به فروش می رسند .

بیش از چهل نفر از مردانی که در جزیره "بنجینا"ی اندونزی به بردگی کشیده شده اند تایید کردند که آنها برخلاف میلشان از میانمار(برمه) به این جزیره آورده شده اند. این برده ها به خبرنگاران گفتند که نمی دانند که ماهی های صید شده به کدام کشور فروخته می شودند اما اربابان برده دار به آنها گفته اند که این ماهی ها بسیار گران قیمت هستند و آنها حق خوردن این محصولات دریایی را ندارند .

کاپیتان های کشتی های ماهیگیری برده ها را مجبور می کنند که ۲۴ ساعته و هفت روز هفته کار کنند. برده ها را با شلاق هایی که از دم نوعی ماهی پهن برقی سمی درست شده، کتک می زنند.

برده داران یا به ماهی گیرها هیچ پولی نمی دهند یا به آنها پول بسیار کمی می دهند. برده های ماهیگیر گاهی در حال کار در تورهای ماهی گیری بزرگ با ماهی های مرکب، میگو، هامور و ماهی های دیگر گرفتار می شوند .

یکی از مردانی که توسط برده داران به بیگاری گرفته شده به خبرنگار اسوشیتدپرس گفت: "دلم می خواهد به خانه ام بازگردم، همه ما آرزوی رفتن داریم." "دلم می خواهد پدر و مردم را دوباره ببینم. آنها حتما فکر می کنند که من مرده ام ." یکی دیگر از برده ها گفت: "برده دارها ما را شکنجه می کنند. وقتی ما را کتک می زنند ما هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. زندگی ما در دستان خداوند مرگ است."

"هلاینگ مین" که یکی از برده های فراری است به خبرنگار اسوشیتدپرس گفت: "اگر

آمریکایی ها و اروپایی ها این محصولات دریایی را می خورند باید به یاد ما باشند. زیر این اقیانوس دریایی است ژرف از استخوان انسان هایی مدفون شده، به خاطر شکم دیگران" .

یکی از دلالت ها که به شرط فاش نشدن نامش با خبرنگار ما گفتگو کرد گفت که دستمزد ماهی گیرها در سالهای اخیر بالا رفته و مردان جوان تایلندی، کمبوجی یا برمه ای حاضر نیستند این کار خطرناک را با قیمت های کم انجام بدهند. بکار گرفتن کودکان و معلولان و دروغ گفتن درباره دستمزدها و حتی ربودن مهاجران را چیزخوردن آنها بین دلالت ها، کاری کاملاً رایج است. بگفته یکی از فعالین حقوق کارگران به نام پاتیمما تونگپوچیاکول، هر برده در حدود هزار دلار ارزش دارد. کارگران بدون ویزا ناچارند ماه ها به امید گرفتن اقامت قانونی در اندونزی کار کنند .

یکی از این کارگران بدون مزد بنام "مانگ سو" می گوید: " آنها به من دروغ گفتند، گفتند که برایت روادید جعلی درست می کنیم مرا سوار قایق کردند و به اندونزی آوردند، اما وقتی به اینجا رسیدیم، مرا به بیگاری کشیدند" .

میزان سوء استفاده از برده ها بستگی به روحیات کارفرمایان و کاپیتان ها و دستیارانشان دارد. بعضی ها بیشتر بد رفتاری می کنند و بعضی کمتر. بونگ ناینگ که دو سال پیش همسر و فرزندانش را برای کار در اندونزی ترک گفت، می گوید بعضی از کارگران آنقدر خودشان را می بازند که گاهی به دریا می زنند و خودکشی می کنند.

بسیاری از کارگرانی که از طریق تایلند وارد اندونزی می شوند، نمی دانند که دسترنج آنها به تایلند بازگردانده می شود و از طریق تایلند به ایالات متحده صادر می شود. اوراق ابتیاع شده از اداره مالیات آمریکا نشان می دهد که این محصولات دریایی با کشتی های تایلندی به رستوران ها و فروشگاه های زنجیره ای ایالات متحده می رسند. در میان لیست فروشگاه های خریدار این محصولات می توان به شرکت ول مارت و همینپتور سیسکو (Sysco) که بزرگترین توزیع کننده مواد غذایی در آمریکا است اشاره کرد .

گوین گیونز، سخنگوی شرکتی به نام "شیلان ملی" (Institut Nationa Fisheries)، که صاحب حدود ۷۵ درصد از صنعت غذاهای دریایی ایالات متحده است، گفت که این گزارش بسیار "نگران

کننده" است و قلب انسان را به درد می آورد. نامبرده اما درعین حال افزود که "اینگونه خرید و فروش ها زیر میزی انجام میشوند و شرکت شیلان ملی از آنها اطلاعی ندارد". اما یکی از کامیون های شیلان که پر از ماهی هائی بود که بوسیله برده ها صید شده بودند بوسیله شرکت کینگ فیشر (Kingfisher) در آمریکا توزیع شده است. شرکت کینگ فیشر خود زیر مجموعه ای از شرکت غذایی کی اف، سهامی خاص و بامسئولیت محدود (KF Foods Ltd)، است که سالانه در حدود صد هزار تن غذاهای دریایی را از تایلند به آمریکا صادر می کند. این محموله ها بعد به شرکتهای چون "غذاهای دریایی سانتامونیکا (Santa Monica Seafood)" و "غذاهای دریایی استاویس (Stavis)" (Seafoods) و سایر توزیع کنندگان می رسند .

مدیرعامل شرکت "استاویس" آقای ریچارد استاویس می گوید "حقیقتاً این نوع مسائل است که شبها خواب را از چشمهای من می گیرد. من واقعا می خواهم که این نوع کارها متوقف شوند. شرکت های مانند شرکت من است که باید مراقبت اینچور کارها باشد" .

بر اساس تحقیقات اسوشیتدپرس یکی دیگر از خریداران عمده شیلان "شرکت اتحاد تایلند" است که صاحب شرکت "مرغ دریایی" (Chicken of the Sea) است. شرکت مرغ دریایی هم طرف قرارداد "والمارت" (Wal-Mart) است.

شرکت اتحاد تایلند هر ساله هزاران تن غذای گربه به آمریکا صادر می کند. شرکت اتحاد تایلند برای آمریکایی هایی که گربه دار هستند باید نام آشنایی باشد، چراکه اتحاد تایلند به بعضی از معروفترین شرکتهای غذای گربه مثل پاکوچولو (Fancy Feast) و میومیو (Meow Mix) غذای گربه می فروشد. از جمله خریدارهای این محصولات می توان به فروشگاه هایی چون کروگر (Kroger)، سیف وی (Safeway) و آلبرتسون (Albertsons) اشاره کرد. شرکت والمارت که حاضر به مصاحبه برای تهیه این گزارش نشد در یک بیانیه اعلام کرد که: "ما در مورد کارگران و کارمندانمان اهمیت خاصی قائلیم و به مسأله استخدام قانونی و اخلاقی کارگران اهمیت می دهیم" .

در مقابل درخواست گفتگوی اسوشیتدپرس شرکت والمارت از اسوشیتدپرس خواست که با خانم

ادامه در صفحه ۱۶

در آبادان اعتصاب جدی تر بود و در نتیجه زد و خوردی رخ داد که جمعی مقتول و تعدادی هم زخمی شدند. تعداد مقتولین از ۱۷ تا ۴۴ و زخمی ها ۱۵۰ نفر بودند.

دوشنبه ۲۴ تیرماه

امروز هیاتی به ریاست آقای مظفر فیروز معاون سیاسی آقای نخست وزیر و عضویت آقای آرامش کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و آقای ورزی بازرس مخصوص آقای نخست وزیر و آقای ثقفی مدیرکل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر و آقای حمید رضوی رئیس اداره اطلاعات و خبرگزاری پاری و آقای فرشید مدیر روزنامه دنیا امروز به نمایندگی از طرف جراید تهران برای رسیدگی به قضایای اعتصاب کارگران شرکت نفت به اهواز عزیمت نمودند. پس از ورود هیات مربوط و رسیدگی به تقاضاها و توصیه آقای مظفر فیروز کارگران مشغول کار شدند بشرط آن که به تقاضاهای آنها رسیدگی شود.

چهارشنبه ۲۶ تیر

امروز صبح در نتیجه زدو خوردی که بین افراد حزب توده و دسته فدائی (وابسته به فتودال های منطقه) در سمنان روی داد ۲ نفر کشته و ۲۱ تن زخمی شدند.

دوشنبه ۱۴ مرداد

امروز به مناسبت چهل و یکمین سال مشروطیت ایران از طرف احزاب جشن‌هایی برپا شد و میتینگ‌هایی داده شد. مناسفانه پس از پایان میتینگ حزب دمکرات ایران در میدان سپه بعلت نامعلومی بین طرفداران حزب دمکرات ایران و حزب توده در خیابان فردوسی مقابل کلپ اتحادیه کارگران نزاعی بوقوع پیوست که در نتیجه آن بیش از ۴۰ نفر مجروح شدند.

دوشنبه ۱۴ مرداد

از طرف رادیو بیروت خبری منتشر گردید مبنی بر اینکه روسای عشایر خوزستان یادداشتی به مدیرکل اتحادیه اعراب فرستاده و تقاضا کرده اند آنها را از فشار دولت ایران حفظ کند.

چهارشنبه ۲۲ مرداد

امروز اولین جلسه شورای عالی کار- پس از تشکیل دولت ائتلافی با حضور سه وزیر توده ای- در کاخ جدید وزارت کار با حضور آقای مظفر فیروز و نمایندگان وزارت کشاورزی و وزارت پیشه و هنر و شرکت نفت انگلیس و ایران و نمایندگان کارفرمایان و کارگران تشکیل گردید و آقای مظفر فیروز بیاناتی راجع به وضع قانون کار و حمایت از کارگران ایراد فرمودند و قرار شد شورای عالی کار مرتباً هفته ای دو مرتبه تشکیل شود.

(راه توده ۱۳۴ ۲۰۷.۲۸۰.۰۵)

(ادامه دارد)

را با سنگ و آجر شکستند. از قرار معلوم این عده برای درخواست کار در جلو شهرداری اجتماع نموده بودند که در نتیجه تحریکات بعضی عناصر آشوب طلب این اقدام از ایشان سر زده بود.

درجلسه ای که بعد از ظهر همین روز در شهرداری تشکیل گردید آقای وزیر جنگ اظهار داشتند که از طرف دولت ماموریت دارند از هر نوع آشوب و هرج و مرج جلوگیری نمایند و کسانی که بخواهند بنام آزادی مزاحمت برای مردم ایجاد کنند شدیداً تعقیب خواهند شد.

آقایان اعضای

اتحادیه کارگران که دراین جلسه حضور داشتند اظهار نمودند کسانی که به شهرداری حمله و پنجره و شیشه ها را شکسته اند از اعضای اتحادیه نبوده و اشخاص متفرقه بوده اند.

یکشنبه ۲۲ تیرماه

صبح امروز در حدود صد هزار نفر از کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس در شهرهای آبادان، اهواز، مسجد سلیمان و آقاجاری و دیگر مراکز نفتی اعتصاب نموده و دست از کار کشیدند و در باشگاه های اتحادیه اجتماعی و درخواست نمودند:

۱- شرکت نفت ایران و انگلیس از مداخله در امور سیاسی خود داری کند و عشایر عرب را بر ضد کارگران اتحادیه برنیانگیزد.

۲- آقای مصباح فاطمی استاندار خوزستان به تهران احضار گردد.

این اعتصاب و اجتماع آرامش را در شهرهای مزبور بر هم زد و آقای مصباح فاطمی برابر اختیاراتی که هیات وزیران به ایشان داده بودند فرمانداری نظامی در آن نقاط اعلام داشتند.

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و

بختک حزب توده خائن"

(قسمت چهاردهم)

خوانندگان گرامی!

بدنیال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق

و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش چهاردهم این کتاب می باشد که به ضمائم و افزوده ها اختصاص دارد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

اعترافات نشریات خود حزب توده در مورد به

قول خود "تاریخی ترین اعتصاب

کارگران نفت خوزستان"

اخبار نیمه اول و پرحادثه ۱۳۲۵

دهها تن کشته شدند تا زمینه ملی شدن نفت فراهم شود.

تاریخی ترین اعتصاب کارگران نفت در خوزستان جنبش پر قدرت و متشکل کارگری در فاصله ۱۳۲۲-۱۳۲۵ مهر خود را بر هر رویداد مترقی در ایران می زد....

حال اخبار را از مجله "کلیات مطبوعات نیمه اول ۱۳۲۵" مرور کنید:

"جشن اول ماه مه"

ساعت ۱۱ و نیم روز سه شنبه سوم اردیبهشت جلسه مطبوعاتی با حضور آقای نخست وزیر و آقای مظفر فیروز و آقای بهار وزیر فرهنگ و عده‌ای از مدیران جراید تشکیل و در موضوع عید اول ماه مه مذاکرات مفصلی بعمل آمد و نیم ساعت بعد از ظهر جلسه ختم شد.

دوشنبه سوم تیرماه

ساعت ۱۱ امروز عده ای از زن و مرد به شهرداری حمله نموده و یک قسمت از شیشه ها و در و پنجره عمارت شهرداری

گزارش کوتاهی از آکسیون در شهر اسلو علیه اعدامهای جمهوری اسلامی!



در اعتراض به موج گسترده اعدامها و سرکوب کارگران و زحمتکشان توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران آکسیونی در تاریخ ۲۵ آپریل در مقابل جاسوس خانه این رژیم ددمنش (سفارت جمهوری اسلامی ایران) در شهر اسلوی نروژ برگزار شد. در این تظاهرات تعدادی از ایرانیان و افغانی های مبارز و فعالین سیاسی حضور داشتند. تظاهر کنندگان پرچم ها و پلاکاردهایی که بر آنها شعار آزادی زندانیان سیاسی و همچنین آزادی فعالین کارگری در بند خواسته شده بود را در دست داشتند. برخی از شرکت کنندگان در این تظاهرات بیانیه های خود را از طریق بلند گو به گوش حاضرین رسانده و شعار های "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" بارها سر داده شد. این آکسیون اعتراضی در ساعت یک ۱ بعدازظهر شروع و در ساعت ۲ با سر دادن شعارهای مختلف بر علیه جمهوری اسلامی به اتمام رسید. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ هم با انتشار فراخوان در این آکسیون شرکت نموده و اعتراض خود نسبت به این اعدامهای وحشیانه که نشانگر هراس و وحشت جمهوری اسلامی از رشد جنبش اعتراضی توده های بجان آمده در داخل کشورمی باشد را اعلام کردند. فعالین سازمان پلاکاردهای بزرگی با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" را حمل می کردند. لازم به ذکر است که پلیس نروژ با توسل به تمهیدات گوناگون در ابتدا با عدم صدور مجوز و سپس با صدور دیر هنگام مجوز برای گردهمایی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی سعی در جلوگیری از انجام این حرکت اعتراضی نمود. همچنین در جریان برگزاری آکسیون پلیس نروژ تلاش کرد تا با ایجاد محدودیتهای گوناگون از ابعاد این حرکت اعتراضی بکاهد. با این وجود تظاهرات در راس ساعت مقرر شروع و طبق برنامه پیش رفت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ
۲۶ آپریل ۲۰۱۵



جاودان باد خاطره عزیز جان باختگان چریکهای فدایی
خلق رفقا ارژنگ شایگان، ناصر شایگان، شام
اسبی، عزت غروی (رفیق مادر)، لادن آل آقا، فرهاد
صدیقی پاشاکی، مهوش حاتمی، محمد رضا قنبر پور،
احمد رضا قنبر پور، فرزاد دادگر، قربانعلی زرکاری،
جهانگیر باقر پور، فریده غروی، تورج اشتری، میترا بلبل
صفت، اسماعیل عابدی، زهره مدیر شانه چی، حسن
فاطمی و ... که در تاریخ ۲۶، ۲۷ و ۲۸ اردیبهشت ماه
۱۳۵۵، در نبرد با رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در راه
آزادی و بهروزی کارگران و خلقهای تحت ستم ایران
جان باختند!



آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehqhani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!